محوطه ی سیاه

به کوشش:

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

به نام آفریده گار بی همتا

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

محوطه ی سیاه

(شناخت توهم مجوس / پارس / فارس)

گردآورنده:

مصطفی عمرزی

چاپ اول

بهار ۱۳۹۸ شمسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشخصات کتاب

نام	: محوطه ی سیاه
	(شناخت توهم مجوس / پارس / فارس)
گردآورنده	: مصطفی عمرزی
تایپ و تصحیح	: م.ع
دیزاین	: م.ع
زبان	: دری
شمار صفحات	: ۲۴۷
ناشر	: گردآورنده
نوبت نشر	: اول
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
سال	: بهار ۱۳۹۸ شمسی

حق نشر برای گردآورنده، محفوظ است!

(c) ketabton.com: The Digital Library

در صفحات این کتاب

صفحه

۱- محوطه ی سیاه (مقدمه).....۱

فصل اول: بررسی اجتماعی- سیاسی

۲- ایجاد هویت کاذب با جعل تاریخ در ایران.....۶

۳- آریایی پارسی.....۱۸

۴- ضرورت مبارزه با پان ایرانیسم در ایران.....۳۱

۵- پان ایرانیسم شرمگین و یا لیبرال پان ایرانیسم؟.....۳۶

۶- پان فارسیسم چیست و چه اهدافی را دنبال می کند؟.....۴۵

۷- پان چیست و پان ایرانیست کیست؟.....۴۹

۸- موج جدید بحث های نژادی.....۵۵

۹- پان فارسیستان و «ژنتیک».....۶۶

۱۰- تفاوت های موجود بین پان ایرانیست ها و جریان موسوم به انحرافی.....۷۵

۱۱- تفاوت های پان پارس بی دین با فارسی زبان مسلمان.....۷۷

۱۲- چرا بعضی از نخبه گان غیر فارس به خدمت پان ایرانیسم درمی آیند.....۸۱

۱۳- در همه جا و با همه کس همیشه با زبان فارسی گفتگو کن!.....۸۹

۱۴- نظامی گنجوی و نژادپرستان خودخواه.....۹۳

۱۵- کسروی خودباخته و تحریف های او!.....۹۹

۱۶- تئوریسین پان ایرانیسم و تورک ستیزی.....۱۱۹

۱۷- ترویج زبان و فرهنگ فارسی و باستانگرایانه در دوره ی پهلوی.....۱۲۱

۱۸- تناقض گویی های احمد کسروی.....۱۲۶

فصل دوم: بررسی تحقیقی- تاریخی

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۹- تملق و کاسه لیسی استادان پان پارس ها برای ترک ها.....۱۳۱
۲۰- چرا در هزار سال حکومت ترکان بر ایران فارسی، زبان رایج بود و نه ترکی؟!.....۱۳۶
۲۱- مخالفت کنگره ی فارس شناسی با فارس شناسی.....۱۴۴
۲۲- حدیث جعلی ثریا و مردانی از فارس.....۱۴۶
۲۳- آیین های کتاب سوزی در تاریخ.....۱۴۸
۲۴- جعل تاریخ باستان ایران توسط صهیونیستان.....۱۶۱
۲۵- قوم فارس.....۱۶۶
۲۶- قوم فارس / پارس از دیدگاه اروپاییان.....۱۶۹
۲۷- معنی پارس در کتیبه ی بیستون.....۱۷۳
۲۸- سیاست داریوشی، امتداد فرهنگ و سیاست داریوشی.....۱۷۶
۲۹- اسلام و تمدن پارسیان.....۱۸۱
۳۰- تمدن پارسیان.....۱۸۵
۳۱- دین ایرانیان پیش از اسلام و اهورامزدا.....۲۰۵
۳۲- زن در میان پارسیان.....۲۰۹
۳۳- حقوق بشر در میان پارسیان.....۲۱۵
۳۴- امردبازی و محارم در میان پارسیان.....۲۱۸
۳۵- نمونه های تاریخی ازدواج با محارم.....۲۲۱
۳۶- ازدواج در قوم فارس.....۲۲۳
۳۷- نقبی بر تاریخ «جنایات پارسیان نسبت به مسیحیان».....۲۲۵
۳۸- دو تبصره بر «واژه گان پارسی در قرآن».....۲۲۹
۳۹- فریبگری دیگر از جاعلان تاریخ و فرهنگ به نفع پارسیان.....۲۳۸
۴۰- معرفی مصطفی عمرزی.....۲۴۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

محوطه ی سیاه
(مقدمه)

با پایان استعمار مستقیم، تبعات غیرمستقیم آن همچنان بر کشیده گی های قومی می افزایند. ادعای کلان شهر ایرانی، به مفهوم جغرافیای مورد ادعای مجوس / پارس / فارس به خصوص در جغرافیایی که حوزه ی اشتراکات نامیده می شود، طی قرنی که مجهوله ی پارسی به کمک استعمارگران انگلیسی در ایران رسمی شد، افزون بر تعدی بر شئونات صاحبان اصلی ایران (ترکان، اعراب، لر ها، کرد ها و اکثریت غیر فارس)، سایه ی مجوس در افغانستان ما نیز محسوس می شود.
ادعای ارضی در اراضی ای که گویا جیش فارسی زبان دارد، بدون توجه بر این که اکثریت فارسی زبان افغانستان، مجوس، فارسی یا به تعبیر دیگر پارس نیستند، جغرافیای افغانی را درنوردیده است.
سوگمندانه بحران طولانی و ناتمام افغانستان که باعث شده ضعف حاکمیت مرکزی، تمامیت ارضی و فرهنگی افغانان را تهدید کند، ادعای مجوس را در نوع تهاجم فرهنگی به تنازع سیاسی مبدل کرده است. بنابراین، تبیین حقایق سیاسی، اجتماعی و تاریخی ای که مردم ما را از تردید ها و گمانه ها بیرون کند، نیاز به آثار روشنگر نشراتی را بسیار اهم می سازد.
متاسفانه افزون بر دشواری های داخلی که بر اثر هرج و مرج سیاسی ایجاد شده اند، در حالی که جامعه ی تحصیل کرده را از همسویی در مسایل کلان ملی دور می کنند، نبود قانونمندی ها و ایجاد فضای باز به اصطلاح آزادی ها، طرح های ضد افغانی مجوس یا فارس را حداقل در کلیت یک اقلیت کوچک که منفی فارسی زبان، حتی کمتر از دو- سه درصد می شود، به

(c) ketabton.com: The Digital Library

خصوص در طیف سیاسی و فرهنگی به مرافعه بکشاند تا با نوع خصومت هایی که بر اثر هژمونیسم توهم به وجود آمده، با مصادره ی هویت ها، تاریخ و تحریف اقوام، در نخست در جلد فارسی زبان و بعداً با ادعای آن، به جان همه بیافتد. در حالی که حقیقت تقابل فزیکی، این اقلیت کوچک را خورده کرده است (تجربیات ناکام ارتجاعی)، اما انباشت توهم فکری که از کار فرهنگی اشباع می شود، طیف فرهنگی و سیاسی آنان را به اندازه ای آلوده کرده که از نسخه های فارسیسم برای هر گونه ستیز غیر عقلانی، نسخه می سازند.

خوشبختانه ذهنیت های ایجاد شده ی ناشی از ادعا، در حالی که افغان ستیزان داخلی (مجوس ها) را غافلگیر کرده است و با امواج سهمگین هویت خواهی های اقوامی رو به رو شده اند که نمی خواهند به نام فارسی زبان، هویت های عربی، پشتونی، ترکی و ده های دیگر مصادره شود، آگاهی هایی که به موقع بروز می شوند، اکثریت مردم را متوجه کرده اند در حوزه ی اشتراکات ایرانی، به خصوص آن چه به نام خراسانی یا فارسی نامیده می شود، با تمام طول و تفصیل، دنبال استحاله ی اقوام و فرهنگ هایی ست که روی عوامل مختلف و در سالمیت اجتماعی، تا پایان حکومت طالبان نیز به زیان های ستر فارسی زبان، اهمیت نمی دادند.

دگراندیشی نوع ادعا، حتی طبقه ای از سادات را از جوامع تاجک و هزاره جدا کرده است؛ زیرا در کلیت آنان، به حقوقی نمی رسند که در سهمیه بندی های ۱۸ سال اخیر، بسیاری را به نام هایی گرفته اند که در دایره ی اجزای شان، ضیاع حقوق دیگران بود. مثلاً سادات هزاره با جدایی از جامعه ی هزاره، می خواهند حقوق خویش را مستقیماً به دست آورند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشکل انجمن های اعراب افغانستان، هرچند دری زبان یا به اصطلاح فارسی زبان اند، اما بیشتر با این ملاحظه به همراه بوده است که با تشخص هویت قومی، کسی از حقوق شان سوء استفاده نکند؛ زیرا در تجربه ی خلط قومی با تاجک، هیچ چیزی نیافته اند.

کتاب «محوطه ی سیاه»، دربرگیرنده ی واقعیت های تلخ اقوام ایران است؛ هرچند با ترک محوری، اما تبیین می کند که فی نفسه ی ادعای فارسی، چه گونه بسط یافته و فرامرزی می شود. افزون بر بررسی جوانب مختلف کذب مجوس / پارس / فارس، گونه های معلوماتی، تحلیل و تبیین تاریخی عنصر پارسی که ذات فارسیسم را می سازد، ما را متوجه می کنند که با پدیده ی جعلی، متحجر، اما مدعی رو به رو استیم که با استعانت از مکتب های استعماری، اثرات و تبعات آن در زمینه ی آثار گسترده ای که ساخته و باخته شده اند، سعی می کنند با ایجاد درز و گسست، خاک ها و هستی دیگران را مصادره کنند.

ورود به محوطه ی سیاه در نخست با این تعجب توام می شود که در آن جا، هیچ حرمتی به غیر ایرانی (به مفهوم غیر فارس) وجود ندارد. در حالی که با شدت تعدی، نامردی ها و دنائت های پارسی مواجه استیم و بحث های افغان ستیز همواره در رسانه های مجوس ایرانی (فارس) حتی در صدای امریکا و بی بی سی فارسی راه انداخته می شوند، اما وجود حقایق بسیار و ادعای میان تهی و ضعف های فارسی، ما را قادر می سازند از طریق فضای باز، اذهان عامه را بر ضد دشمنان اشباع کنیم.

حساس شدن اکثریت افغان ها (غیر فارس) در قبال هجوم و نوع برخورد رسانه یی و فرهنگی ایران با کشور ما، به خصوص در میان پشتون ها و افغان

(c) ketabton.com: The Digital Library

های ترکتبار، به همه جای کشور سرایت کرده است. سنگر های فکری ضد مجوس، یک پی دیگر احداث می شوند. ثبت رسمی ده ها انجمن اقوام دری زبان به شمول اعراب و ترکان، ارکان فارسیسم را به لرزه انداخته است. تلاش های افغانی ضد مجوس، اکثریت افغانستان (۹۸ درصد غیر فارس) را ترغیب می کند با تحلیل ادعا های فارسی، اجازه ندهند محوطه ی سیاه وسیع تر شود.

شوربختی های اقوام ایران که طی یک قرن حاکمیت پهلوی و آخوندی، توهین، سرخورده و ضیاع حقوق می شوند در وفرت اعتراض و آثار روشنگر، به افغانستان نیز رسیده اند. به این دلیل، مردم ما افزون بر شکاکیت قبلی، می پرسند اگر میلیون ها اقوام غیر فارس ایران محترم نیستند، تعریف حوزه ی اشتراکات به نام ایرانی، اشتباه فاحش نیست؟

در تاجکستان که به اصطلاح مرغ مقلد فارسیسم شمرده می شود نیز هراس از عنصر مجوس، حتی شوونیست های تاجک را انگیزه می دهد با تعریف تاجکی فرهنگ و زبان خویش، اجازه ندهند در محوطه ی سیاه، به نفع بیگانه مصادره شوند.

ایرانیسم و فارسیسم، بیشتر ماهیت سیاسی دارند. تعریف جغرافیای کلان شهر ایرانی، چیزی نیست جز توهمی که از زمان شعوبیه در هزار سال قبل شکل گرفت و در تخلیقات شعوبی چون شاهنامه ها، فقط اصرار می ورزد با سجل فارسی، مردمان و اقوام اصیل منطقه را طرد کند. این ماهیت استعماری، هرچند فاقد نیروی لازم است، اما در اوضاع بحرانی، هرج و مرج می آفریند. مردم ما در ۱۸ سال اخیر، ضمن دست و پنجه نرم کردن با مصایب، درگیر ادعای فراگیری مجوسیت نیز بوده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتراض اکثریت افغان ها به رویکرد افغان ستیز مجوس ها یا فارس های مدعی و توهم زده، همیشه با این عنوان توام می شود که به نام اشتراکات فرهنگی، مردم مسلمان ما را به جان هم می اندازند.
محوطه ی سیاه، حیاط خلوت مجوس است. با وارد شدن به آن در نخست استحاله ی فرهنگی و بعداً سیاسی رونما می شود. سوء استفاده های مجوس از فرهنگ، تاریخ و منابع در افغانستان، اکثریت مردم ما (غیر فارس ها) را در حد اقوامی خورد خواهند کرد که مثلاً در ایران به نام عرب، ترک، بلوچ، لرُ، کُرد و ده ها قوم دیگر، فقط شاهد فنا و بربادی هویت و هستی خویش به نفع مجوس استند.

مصطفی عمرزی
۱۳۹۸/۱/۲ شمسی
آپارتمان های مارکیت ملی- کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل اول: بررسی اجتماعی- سیاسی

ایجاد هویت کاذب با جعل تاریخ در ایران

حسن صفری

طبیعتاً هویت واقعی هر ملتی را بایستی منسوبیت قومی و تاریخ حقیقی آن ملت شکل دهد. اگر به غیر از آن باشد، افراد هر ملت، تلاشی که در راه اعتلای ملت خود می نمایند، در واقع در راه ملتی دیگر کرده اند؛ چه بسیار افراد وطن دوست و ملیگرایی که در راستای اعتلای ملت خود فداکاری ها کرده اند، اما در واقع به جهت جعل تاریخ و القای هویت جعلی به بی راهه ی نامربوط سوق داده شده اند. لذا اطلاع دقیق در مورد هویت و تاریخ واقعی خود برای هر شخصی که سعی در انجام چنین فداکاری ها در راستای پیشرفت ملت خود دارد، امری ضروری و واجب می باشد.

در کشوری که امروزه ایران می نامیم، کمتر محق تیزبین پی به تاریخ حقیقی آن برده است؛ زیرا تحت تاثیر بمباران اطلاعاتی غرب و به ویژه انگلستان و همدستان این کشور، حتی اکثر محققان کشور هم تحقیقات خود را از روی تاریخسازی های غرب برای این سرزمین استوار نموده و جعلیات معجون واری را به نام تاریخ ایران شکل داده و به خورد مردم داده اند، به طوری که تاریخ جعلی ارائه شده، نه سرگذشت و تاریخ مردم ساکن در آن، بل که تاریخ اقوام دیگری بوده که در راستای طرح استعمارگران غربی و روسیه و نیات پلید آنان در جهت مقاصد استعمارگرانه به نام «تاریخ» بر مردم منطقه وصله گردید؛ چنان که تا آمدن نماینده گان انگلستان به دربار قاجاریه و اقدامات جاسوسان انگلیسی در جهت تاریخسازی برای به اصطلاح ایرانیان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیچ منبع تاریخی این مرز و بوم از هخامنشی و کوروش، نامی نمی برد. به راستی نیز با پژوهش های تیزبینانه مشخص می گردد که نه هخامنشیان و نه کوروش، هیچ ربطی به مردم فارس و کلاً مردم منطقه ندارند. با اندک تحقیقات بر روی زبان پارسی دوره ی هخامنشی متوجه می شویم که زبان آنان، زبانی با ریشه و ساختمان کاملاً متفاوت با زبان های منطقه و از جمله پهلوی، فارسی (در اصل تاجیکی) و دیگر زبان های باستانی و فعلی منطقه می باشد؛ زبانی که کلاً مربوط می شود به خانواده ی زبان های اسلاوی که دارای جنس مذکر، مؤنث و خنثی بوده و سه صیغه ی مفرد، مثنی و جمع و به طور کلی تمام خصوصیات زبان های اسلاوی را دارد؛ حتی اسم، تابع جنسیت بوده و در حالت های مختلف فاعلی و مفعولی و اضافی و غیره تغییر می نماید که تماماً منطبق بر زبان های اسلاوی می باشد. نه تنها زبان تاجیکی در ایران که فارسی می نامیم، حتی هیچ یک از زبان های رایج در این سرزمین، دارای چنین ساختمانی نمی باشند. علاوه براین، اسامی و واژه های کلیدی که در پارسی هخامنشی وجود دارند، اسلاوی هستند و اکثرشان در روسی امروزی هم کاربرد دارند. مثلاً می توان به نام خدا (بگ)، گرگ (ووک) و ده ها واژه ی دیگر و بسیاری از فعل هایی اشاره کرد که با زبان های اسلاوی یک سان می باشند. اگر کسی شک می کند، به راحتی می تواند حداقل در حد مقدماتی یکی از زبان های اسلاوی از جمله روسی را یاد بگیرد و واژه گان و ساختار زبان پارسی هخامنشی را با آن مقایسه نماید. آنگاه شک و شبهه وی رفع می گردد. کلاً کلمه ی پارس به معنای اسم قوم و یا اسم منطقه و کوروش به عنوان نام، هیچ کدام مربوط به زبان تاجیکی یا به اصطلاح فارسی امروزی نمی باشند. کوروش هم که یک اسم رایج در

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان های اسلاوی هست که در اصل به صورت «کیر» بوده که هرودوت مثل تمامی اسامی بر آن «اوس» اضافه نموده (کیر + اوس = کیروس) و در تورات هم حالت یونانی نام وی به صورت «خیروش» ذکر می گردد؛ زیرا یهودیان حرف «س» را به صورت «ش» تلفظ می نمایند. لذا کیروس (کیر+ اوس) را به صورت خیروش ذکر کرده اند. به همین جهت هم در زبان های خارجی، نام کوروش را به صورت «کیر» می نویسند که اسم واقعی وی بوده و در شاخه های مختلف زبان های اسلاوی کاربرد دارد؛ ولی برای ایران به جهت معنای این کلمه در تاجیکی مجبور بودند تا حالت یونانی آن را با حالت یهودی قاطی کرده و به صورت «کوروش» رایج نمایند. برای آشکار شدن مسئله به مثال ساده ای بسنده می کنم: خواننده ی معرف اسلاوها (فیلیپ کیر کوروف) و کیرف (رئیس حزب کمونیست لنینگراد در اوایل شکلگیری شوروی و یکی از رهبران شوروی) که در نام خانواده گی آنان کلمه ی اسلاوی «کیر» که نام اصلی کوروش هست، آشکارا مشخص می باشد. ضمناً با در نظر گرفتن معنای نام کیروس در زبان تاجیکی (به اصطلاح فارسی امروزی) قطعاً می توان گفت: گذاشتن چنین نامی برای کودکی در این قوم، غیر ممکن هست؛ چنان که این نام با آمدن هخامنشیان رایج شد و بعد از رفتن آنان هم رخت بربست تا این که این اسم نامانوس را برای مردم منطقه، انگلیسی ها و یهودیان بعدها با نوشتن تاریخ جعلی برای ایران، زنده کرده و رایج نمودند که هیچ ربطی به اقوام و ملل ساکن در ایران امروزی و کلاً خاورمیانه ندارد. لذا نه پارس و نه کیر+ وس (کوروش) نمی توانند منبع هویتی حقیقی برای مردم کشور باشد. زبانی به نام فارسی هم در اصل و در حال حاضر وجود خارجی ندارد و بعد از راه یافتن انگلیس به ممالک

(c) ketabton.com: The Digital Library

محروسه ی قاجاری و به ویژه در اواخر دوره ی قاجاریه از طرف آنان بر زبان تاجیکی به صورت جعلی اطلاق شد. جهت ربط دادن پارس اسلاوی به تاجیکی معاصر رایج در ایران که قدمتی چند صد ساله داشت و در واقع بدین صورت می خواستند تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی پُرشکوهی برای آنان نوشته و با ایجاد هویت کاذب برای مردم این منطقه پیوسته گی حقیقی و سنتی موجود در منطقه ی بزرگی از آسیا را از بین ببرند.
زبان موصوم به فارسی در تمامی منابع قدیمی به صورت تاجیکی ذکر شده است. ضمناً پارسی و یا فارسی، چنان با گذشته ی سیاه و ننگین عجین هست که با تحقیقی بی طرفانه مشخص شده و در هر انسان آزاده نسبت به آن احساس اکراه برمی انگیزد؛ چنان که اگر در نظر بگیریم که پارس ها در دوره ی خود به نوعی به عنوان عامل یهود، عمل نموده و تمدن چندین هزار ساله ی منطقه را نابود ساختند و نیز با در نظر گرفتن استفاده ی استعمار پیر (انگلیس) از این نام در دوره ی معاصر در جهت نفاق در پیوسته گی سنتی موجود در منطقه با اهداف استعماری خود کفایت می کند که هر انسان عاقل از این نام وارداتی نامربوط به مردم منطقه گریزان باشد.
البته تاریخسازان و هویت سازان انگلیسی-یهودی در تاریخ بافی برای هخامنشیان، یک علت اصلی را مد نظر داشتند: قطع و از بین بردن پیوسته گی موجود در قسمتی بزرگ از آسیا و قسمت هایی از اروپا و آفریقا که در بیش از هزار سال اخیر، اروپا را تهدید و هرازچندگاهی در معرض اشغال قرار می داد. لذا برای از بین بردن آن پیوسته گی، حلقه ی کارآمدی را که شامل اراضی ایران فعلی بود، انتخاب و برای آن شروع به تاریخسازی نمودند. برای از بین بردن پیوسته گی، لازم بود ملتی غالب (امپراطوران بزرگ ترک در

(c) ketabton.com: The Digital Library

طول هزار سال) و دین غالب (اسلام) مورد هدف قرار گیرد. لذا بر روی فارس ها و در جهت اهداف بزرگ خود تاریخسازی نمودند و لازم بود تا در حلقه ی کارآمد همان پیوسته گی سنتی، ملتی دیگر با تاریخی پُرشکوه و دینی باستانی (البته خیالی) به غیر از اسلام سر برآورد و نیروی عظیم منطقه را که در قالب امپراطوری، اروپا را هرازچندگاهی تهدید می کرد، دو تکه کرده از بین ببرند. لذا هخامنشیان را انتخاب نمودند و با ربط دادن آن به قوم فارس، تاریخسازی کردند. کاخ ها، مقبره ها، کتیبه ها و بناهای تاریخی بسیاری ساخته، جعل نموده و به هخامنشی ربط دادند. در برخ موارد، بناهای تاریخی یونانی را هم جعل نموده و به عنوان آثار هخامنشیان قلمداد کردند. برای تخت جمشید نیمه تمام که هیچ وقت ساختمان آن تمام نشده، داستان های پُرشکوه سروده و به جای تاریخ بر مردم منطقه وصله نمودند. با جعل و بزرگنمایی، هخامنشیان را منتسب به قومی امروزی «تاجیک» نمودند که قطعاً ربطی به آنان نداشت.

اولین تاریخ را برای سرزمین به اصطلاح ایران، غربی ها نوشتند و طبیعتاً هدف آنان، نه کمک به ایران، بل که پیاده کردن نقشه ی بزرگ خود در از میان برداشتن پیوسته گی سنتی موجود در آسیا بود. منابع تاریخی منطقه با این که از هخامنشی و کوروش و غیره خبری نداشت، به یک باره از طرف تاریخسازان و هویت سازان انگلیسی- یهودی و بعداً از طرف روشنفکرنمایان مقلد آنان در ایران امروزی، مُد روز گردید.

در مقابل دین اسلام هم دین زرتشتی را به عنوان دین اصلی و پُرشکوه قبل از اسلام این مرز و بوم جا زدند. بسیاری از آثار نوشته شده برای آنان را که مربوط می شود به قرن هفدهم و هیجدهم میلادی در هندوستان بر بی چاره

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایران چندین هزار سال پیش، منتسب نمودند. در حالی که با کوچک ترین تحقیق همان آثار از طرف هر محقق، مدرک افتضاح آنان آشکار می گردد. همچنین برای اهورامزدایی که اصلیت آشوری داشته و ربطی به هخامنشی ندارد، جعل نمودند تا سمبلی برای آنان تراشیده باشند.
البته باید خاطر نشان کرد، همان طوری که یونانیان خارجی بودند و با رفتن آنان از این منطقه، زبان شان هم از این جا رخت بربست، هخامنشیان هم با رفتن، زبان شان از این منطقه رخت بربست. لذا ربط دادن هر فردی به آنان در ایران امروزی، امری کاملاً خطاست و هخامنشی ها مثل یونانی ها ربطی به مردم منطقه نداشتند تا منبع هویت واقعی مردم باشند.
ساسانیان هم پهلوی بودند که زبان شان بیشتر تا قرن هشتم و نهم هجری و در برخی نقاط دور افتاده تا اواخر باقی مانده بود. متون برجای مانده از آنان، نشانگر فرق فاحش بین تاجیکی (به اصطلاح فارسی) با پهلوی دارد؛ چنان که شعرایی چون سعدی و حافظ بر هر دو زبان تاجیکی و پهلوی نوشته و ملمعاتی در دو زبان مذکور دارند. در واقع این شعرای مشهور، مثل سنت دیگر شعرای قرون وسطی که هم به زبان بومی خود و هم به زبان تاجیکی که زبان دربار ترک بود، شعر می سرودند، به زبان بومی شیراز، یعنی پهلوی شعر سروده و هم به زبان مورد حمایت دربار ترک یعنی به تاجیکی (به اصطلاح فارسی امروزی) می سراییدند.
زبان پهلوی براساس شواهد تاریخی، بعد از حافظ هم در شیراز و فارس رایج بوده است. تصور کنید، اگر وفات حافظ را در نظر بگیریم، تقریباً ششصد سال پیش، مردم منطقه ی فارس، تاجیکی (به اصطلاح فارسی) را مثل سعدی و حافظ فقط در مکتب و مدرسه یاد می گرفتند. همه ی ما اشعار این شعرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

را به تاجیکی به خوبی متوجه می شویم و همان اشعار شان هم آنان را مشهور نموده است؛ اما اشعاری که به زبان پهلوی سروده اند، برای هر به اصطلاح فارس زبان در جهان، غیر قابل فهم می باشد، حتی برای شیرازیان که پانصد - ششصد سال قبل بر آن تکلم می کردند.

طبیعتاً زبان پهلوی، زبان متفاوت و جداگانه ای از تاجیکی به اصطلاح فارسی بوده و امری طبیعی ست که متکلمان تاجیکی به اصطلاح فارسی، آن را متوجه نشوند؛ اما برخلاف آثار نوشته شده به زبان پهلوی، آثار نوشته شده به زبان تاجیکی که موطن آن افغانستان و تاجیکستان هست (منظور نویسنده از تاجیکی که مانند فارسی، خود غلط معروف است، باید زبان دری باشد که با لهجه های تاجیکی، فارسی و افغانی ثابت می شود. م.ت) در طول هزار سال گذشته، قابل فهم می باشد. این مسئله در ملل و اقوام ساکن کشور هم صادق هست، چنان که ترکان آذربایجان به راحتی کتاب «دده قورقود» را که حدود ۱۰۰۰ سال پیش نوشته شده می خوانند و متوجه می شوند، حتی متون ترکی برجای مانده در الفبای اورخون از ۲۵۰۰ سال پیش که در اطراف ایسیک گول پیدا شده و یا سنگ نوشته های اورخون- ینی سی که در مغولستان پیدا شده و هم عصر با ساسانیان نوشته شده، بر هر ترک آذربایجانی قابل فهم می باشد. لذا ادعای برخی محققان مغرض و عوامفریب مبنی بر این که پهلوی، ادامه ی زبان به اصطلاح فارسی (تاجیکی) می باشد، تماماً کذب محض می باشد، بل که واقعیت آن است که پارس هخامنشی که گفته شد شاخه ای از زبان های اسلاوی بوده و زبان پهلوی و تاجیکی (به اصطلاح فارسی امروزی)، هر کدام زبان های جداگانه ای بوده اند و هیچ ارتباطی به همدیگر ندارند. بنابر شواهد تاریخی، بعد از سقوط هخامنشی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان آنان هم کلاً رخت بر بست. علت آن هم این بود که آنان از طرف قوم یهود، جهت نابودی تمدن مشرق زمین به منطقه آورده شده بودند، حتی تمام دربار در اختیار یهود بود و بعد از سقوط هم متفرق شده و رفتند و پهلوی هم که یکی از زبان های رایج در قسمتی از کشور از جمله شیراز، اصفهان، یزد و برخی مناطق مرکزی بود.

زبان تاجیکی هم بعد از تاریخساز های انگلیس در جهت اهداف استعماری خود در اواخر دوره ی قاجاریه و اوایل پهلوی، فارسی نامیده شد، کلاً در هیچ منبعی، نام زبانی که امروزه در ایران رایج هست، فارسی نامیده نشده، بل که تاجیکی ذکر شده است که بعد از فرآیند تاریخسازی از اواخر قاجاریه به ویژه دوره ی پهلوی در منابع قرون وسطی دستکاری کرده و همه گی را فارسی نوشته و منتشر نمودند. لذا فارسی (پارسی) نام زبان تاجیکی رایج در ایران نبوده و نمی تواند به عنوان عامل و حامل هویت در کشور به کار رود.

مسئله ی جایگزین شدن تاجیکی به جای پهلوی در کشور هم محصول فرآیندی ست که در طول هزار سال حاکمیت پادشاهان ترک در منطقه، انجام پذیرفته است.

تمامی محققان اتفاق نظر دارند که موطن اصلی زبان تاجیکی، قسمت تاجیک نشین افغانستان و تاجیکستان بوده است. این زبان در دوره ی سامانی سازماندهی شد و در طول هزار سال حاکمیت ترکان در قسمتی از آسیا به عنوان زبان رسمی، مورد حمایت و استفاده قرار گرفت. در طول این هزار سال، تمامی زبان های موجود چون پهلوی، ترکی، کردی، گیلکی، بلوچی و غیره در قلمرو سلسله های ترک از جمله غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، تیموری، صفوی و غیره در اطراف زبان تاجیکی که زبان رسمی دربار بود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

همگرایی نمودند. زبان های ضعیف هم در نتیجه ی این همگرایی و آسیمیلاسیون به شدت به زبان تاجیکی نزدیک شدند. در نتیجه کلمات زیادی از زبان تاجیکی به پهلوی، ترکی، کردی، گیلکی، لری، بلوچی و غیره و بالعکس رد و بدل شدند. در این میان زبان تاجیکی، جایگزین زبان پهلوی و لهجه های آن که داشت از بین می رفتند، شد.
برخی زبان ها چون کردی، لری و غیره هم با به عاریت گرفتن کلمات و برخ قواعد دستوری تا حدودی به تاجیکی نزدیک شدند؛ اما همه ی آن ها، زبان های جداگانه می باشند. طبیعتاً هزار سال، مدت زمان کافی برای این فرآیند، یعنی جایگزین شدن تاجیکی به جای پهلوی و همگرایی برخی زبان های دیگر اطراف تاجیکی بود. ضمناً اگر به غیر از تاجیکی، هر زبان دیگر و از جمله زبان ترکی که زبان خود پادشاهان ترک هم بوده، از طرف همان سلسله های ترک، زبان رسمی می شد، حال شاهد منظره ی دیگری در ایران امروزی بودیم، یعنی فارس، اصفهان، یزد، کرمان و دیگر مناطق کشور، ترک زبان بودند.
زبان تاجیکی که یک زبان ضعیف نسبت به برخی زبان های منطقه از جمله ترکی بود، به شدت از طرف شاهان ترک، مورد حمایت قرار می گرفت. تمامی شعرا و ادیبان، حتی مجبور می شدند به تاجیکی بنویسند، چنان که نظامی گنجوی» (تولد- ۵۳۵ هجری) در آثار خود اشاره می کند که می خواست آثارش را به زبان خود، یعنی ترکی بنویسد که از شاه دستور می رسد که ترکی، سزاوار آنان نیست! نظامی به خوبی اشاره می کند که بهترین آثارش را می توانست به ترکی بیافریند، اما چون وی را مجبور به نوشتن به تاجیکی کردند: «لاجرم دوغبای خوش نخورند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

در طول هزار سال از هر منطقه ای مردم مجبور بودند جهت کسب سمت دولتی و یا راه یافتن به دربار، زبان تاجیکی را یاد بگیرند. در نتیجه ی این فرآیند، زبان تاجیکی در مناطقی چون فارس، اصفهان، یزد، کرمان و غیره جایگزین زبان پهلوی شد، زبانی که بدین گونه از طریق پادشاهان ترک در کشور رایج شده، آیا می تواند منبع هویت، حتی برای متکلمان فعلی آن باشد؟ طبیعتاً نه! در چنین صورتی آیا محکوم کردن دیگر ملل و اقوام ساکن در کشور، چون ترک ها، کردها، لرها، بلوچ ها، گلیک ها، عرب ها و غیره به ترک هویت حقیقی خود و کسب هویت بیگانه و وارداتی، درست است؟ طبیعتاً نه!

مسئله ی دیگری که در مقوله ی هویت، حائز اهمیت می باشد، نام ایران هست که یک نام اساطیری می باشد که شامل مناطق تاجیک نشین افغانستان و تاجیکستان بوده است. فردوسی هم در شاهنامه، نام شهرهای آن را برمی شمارد که همه گی بر افغانستان فعلی و تا حدودی بر تاجیکستان، منطبق می باشد.

کشوری که الآن ایران می نامیم، به صورت رسمی، بعد از مراجعه ی رضاخان به مجامع جهانی، ایران نامیده شد. در تاریخ، فقط یک بار نام ایران از طرف ایلخانیان (دارای منشاء ترکی- مغولی) به عنوان استفاده ی ابرازی به کار برده شده است، به طوری که ایلخانیان با امپراطوری قیزیل اوردا، اختلاف داشتند و به زعم خودشان سعی می کردند تا با استفاده از اسطوره ی ایران و توران، ایدئولوژی محکمی برای رقابت ایجاد نمایند. در بقیه ی دوره های تاریخی، این سرزمین در داخل متصرفات سلسله های ترک به نام سلسله ی مربوطه نامیده می شد، چنان که مثلاً در دوره ی قاجاریه، ممالک

(c) ketabton.com: The Digital Library

محروسه ی قاجار نامیده می شد. لذا نام ایران، نام اساطیری موطن تاجیکان افغانستان و تاجیکستان بوده و برای ساکنان به اصطلاح ایران امروزی، حالت تصنعی دارد و نمی تواند هویت حقیقی ساکنان این سرزمین را انعکاس دهد. واژه های دیگری چون آریا و نژاد آریایی هم، چنان واژه های موهومی هستند که ارزش بحث کردن بر آن ها را هم ندارند؛ زیرا بر هیچ محققی پوشیده نیست که جعل این اصطلاحات، چه طور در جهت اهداف استعماری غرب از طرف انگلیس و کشور های غربی جعل و به خورد مردم داده شدند. در اوایل قرن نوزدهم، دولت انگلیس از هر طریقی می خواست ایدئولوژی محکمی برای حفظ سلطه ی خود بر هندوستان ایجاد نماید. لذا در هندوستان، نظریه ی مجعول «هند و اروپایی» را شکل دادند و منظورشان ایجاد پیوسته گی خیالی بین هندوستان و انگلستان بود تا به زعم خود بتوانند برای همیشه هندوستان را تحت سلطه ی خود نگه دارند؛ اما بعد از سفر جان ملکم به دربار قاجاریه، جهت تحکیم نفوذ خود بر این کشور و ایجاد حایل بین هندوستان با جهان خارج، مکان نظریه ی جعلی هند و اروپایی از هندوستان به اراضی دولت قاجاریه به یکباره نقل مکان کرد. این بار روی ممالک محروسه ی قاجار متمرکز شدند و با جعلی که شرق شناسان غربی در کتیبه های هخامنشی مربوط به اسلاوها انجام داده بودند، چیزی شبیه «آریکا» یافتند. این واژه را با این که به معنای «شریر» بود، به معنای نژاد قلمداد نمودند. بدین صورت برای فریب مردم و در جهت تحقق بستری برای از میان برداشتن پیوسته گی سنتی موجود در قسمت بزرگی از آسیا، شرایط فراهم آمد. در حالی که واژه ی آریا، هیچ وقت موجود نبود و نژاد موهوم آریایی هم وجود خارجی ندارد و با اهداف استعماری انگلیس جعل

(c) ketabton.com: The Digital Library

و مورد استفاده قرار گرفته است. لذا آریای جعلی و استعماری هم نمی تواند بار هویتی برای مردم منطقه داشته باشد.
در واقع غربیان با اقدامات خود برای مردمان این مرز و بوم، تاریخ، جعل نمودند، اسامی جعلی منسوب نموده و در اصل مجرایی را ساختند که به هیچ وجه راه به گذشته و هویت این مردمان نداشت و کلاً منافع استعماری غرب را تامین می نمود. آنان با القائات خود به اصطلاح روشنفکران این سرزمین را در واقع مثل روبات کوک کرده و در مجرایی که ساخته بودند،گذاشتند تا پیش بروند. همان روشنفکران و مداومان آنان، هنوز هم با جان و دل در این مجرا که راهی با هویت و گذشته ی آنان ندارد، پیش می روند، بدون آن که به اهداف استعماری غرب و به سرکرده گی انگلستان بر این جعلیات تأملی بنمایند. لذا هر انسان عاقلی که به دنبال کسب هویت واقعی خود می باشد باید تأملی عمیق در عوامل حامل هویت بنماید تا عوامل حقیقی حامل هویت را برای خود بیابد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آریایی پارسی

واحید قاراباغلی

با کنار رفتن قاجاریه (آخرین حکومت تورک در ایران)، رژیم نـژاد پرسـت پهلوی با نقاب «وحدت ملی» (در اصل برای خدمت به اربابان خارجی خود) تمرکزگرایـی (سانترالیسـم) افراطـی و یـک سـان سـازی اجبـاری هـویتی- فرهنگی کشور کثیرالمله ایران را در دستور کار قرار داد. نژاد آریایی پـس از به قدرت رسیدن رضا شاه به ادبیات سیاسـی ایـران وارد شـد. ایـن نـژاد را غربیان به ایران معرفی کردند. غربیان برای حفظ ملل تحت سلطه ی خود بـه آنان تلقین می کردند که دوران افتخارات آنان در گذشته قرار دارد و ایـران یکی از این ملل محکوم و تحت سلطه بود. روشنفکران از تمدن غرب، نـژاد پرستی را بـه ارمغـان آوردنـد و مـروج افکـار آریائیسـم شـدند و دول غربـی نیزآنان را یاری نمودند. کتاب سر دیس رایت (انگلیسی ها در ایران) کـه در اواخر دوره ی قاجار نوشته شده است، یکی از اسناد گویایی ست که منظـور سیاسی انگلیسی ها را در این بازی «باستان گرایی» در ایران آشکار می سازد. در ایـران آن روزگـار، بـرآورده نشـدن آرمـان هـای انقـلاب مشـروطیت و سرخورده گی مردم، جامعه را با خـلای تئـوریکی روبـرو کـرده بـود و ایـن دوران، مصادف با اوج گیری فاشیسم اروپایی بود. از این جهـت شـکلگیری تعریف و هویت ملی ایرانیان براسـاس اسـاطیر شـاهنامه، برتـری نـژاد موهـوم آریایی و زبان فارسی، محصول جنگ اول تا دوم بود. واقعیت این است کـه هیاهوی باستان پرستی (آریایی) در عوض غارت منـابع ملـی ایـران بـه ایـران پرداخت گردید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب تاریخ ایران نوشته ی جان ملکم (سفیر انگلیس و فرمانروای هندوستان) در زمان فتح علیشاه را می توان اثر بنیادی در زمینه ی ایران باستان و نژاد آریایی ایرانی دانست که موضعی تاییدآمیز دارد و مدعی نابودی تمدن و فرهنگ ایرانی به دست اعراب است. از این رو استراتژی و سیاست دوره ی پهلوی در ایران، عبارت بود از ملیگرائی قومی متکی به زبان یعنی«پان فارسیسم». بنابه شرایط دوران حکومت رضا شاه، این نژاد (آریایی) به همراه زبان فارسی، مبنای تفکرات پان ایرانیسم و پان فارسیسم گردید، به طوری که سیاست استعماری، حاکم بر افکار شوونیستی خاندان پهلوی بود که از بدو به قدرت رسیدن در ایران، نغمه ی برتریت طلبی و تمامیت خواهی باستانگرایی کذایی قوم خاص (نژاد پرستی من در آوردی آریایی بر گرفته از استعمار غرب)، عرب ستیزی، تورک ستیزی و اسلام ستیزی را برای مان به ارمغان آورد.

نخستین تشکل پان فارسیسم، «هئیت میهن پرستان برلین» بود که در مجله ی «کاوه» (۱۹۱۶-۱۹۲۴)، افکار ملیگرایی نژادی- زبانی را منعکس می کرد. افرادی چون محمد علی فروغی، علامه محمد قزوینی، جمالزاده و... با آن همکاری داشتند. سید حسن تقی زاده در خاطرات خود به تامین مالی مجله کاوه از سوی آلمانی ها اشاره دارد.

در دوران حاکمیت نازی ها، مطبوعات رایگان آریا پرستانه به ایران ارسال می شد و برخی نویسنده گان و تاریخ سازان با الهام از آن ها به ابداع تاریخی با شکوه، اما ساخته گی و موهوم از ایران باستان می پرداختند. مجله ی «آینده» هم در تیر ماه ۱۳۰۴ در تهران همزمان با سال انقراض قاجار توسط محمود افشار یزدی تاسیس گردید. محمود افشار، استبداد فرهنگی را راه

(c) ketabton.com: The Digital Library

حل مشکل وحدت ملی ایرانی قلمداد نمود. احمد کسروی که در «انجمن ایران جوان» محمود افشار یزدی به سال ۱۳۰۰ ه.ش فعالیت داشت با درخواست محمود افشار، «زبان آذری دری» را زبان مادری ترکان ایران معرفی نمود. محمود افشار یزدی، راه وحدت ملی و مبارزه با اختلافات ظاهری را به صورت زیر، پیشنهاد نموده است:

«ترویج زبان و ادبیات فارسی و تاریخ آریایی به خصوص در مناطق غیر فارس، کوچاندن ایلات تورک و عرب به مناطق فارس، تغییر تقسیمات کشوری، از بین بردن اسامی ترکی و عربی مکان های جغرافیایی و فارسیزه کردن آن ها و ممنوعیت استفاده از زبان سایر ملل در ادارات، مدارس، ارتش و ....»

افکار ملیگرایی قومی متکی بر زبان، توسط دکتر محمود افشار- به عنوان موسس نهضت پان فارسیسم- پرورده و منظم شد و به دست رضاخان سردار سپه (به عنوان ژاندارم آن نهضت) پیاده شد که هدایت آن را اردشیر ریپورتر (به عنوان پیام آور پان فارسیسم و پان آریائیسم) تا سقوط رضا شاه به عهده داشت.

اردشیر ریپورتر از زرتشتیان هندوستان و در خدمت سرویس جاسوسی انگلیس در هندوستان بود. وی در اواخر سلطنت قاجاریه به ایران آمد و ساختن «تاریخ دیرین ایران» را از طرف انگلستان شروع کرد. او مدرسه ی علوم سیاسی را در تهران بنیان نهاد و کرسی «ایران باستان» این مدرسه را عهده دار شد وگروه بزرگی از تحصیل کرده گان غرب، چون محمود افشار یزدی را به دور خود جمع کرده و موفق به ترویج عرب ستیزی، تورک ستیزی و اظهار عجز در برابر غرب شد. از سوی دیگر، او طرح روی کار

(c) ketabton.com: The Digital Library

آوردن یک فرد کاملاً مطیع بر اریکه ی قدرت ایران را طراحی و اجرا نمود. بر این اساس، رضاشاه در اکتبر ۱۹۱۷ به اردشیرجی ریپورتر، معرفی شد و چهارسال تحت کنترل سرویس جاسوسی اردشیر ریپورتر، قرار گرفت. دنیس رایت (دیپلمات انگلیس) که مدتی نیز سفیر انگلیس در ایران بود، در کتاب انگلیس ها در میان ایرانیان در مورد رابطه ی اردشیر ریپورتر (جاسوس انگلیسی) با رضاخان، می نویسد: «اردشیر ریپورتر در سال ۱۹۱۷، رضاخان را دید و بسیار پسندید و تصمیم به تقویت عامل حس میهن پرستی در رضاخان را می گیرد. وی برای نخستین بار رضاخان را به آیرون ساید، معرفی کرده است.»

امتیازات مهم رضا شاه، نداشتن هیچ نوع گذشته ی قابل افتخار، نداشتن اصل و نسب روشن، ظاهر زمخت و خشن و نداشتن سواد بود و چون سواد لازم را نداشت، لازم بود تا جلسات توجیهی برای وی برگزار کنند تا این که او اعتماد به نفس لازم را کسب کند. اردشیر ریپورتر (بنیان گذار ایران نوین) هر شب برای او از فریدون، دارا، خشایار شاه، فردوسی و... تعریف می کرد و او را به رهبری ملی و بنیان گذار ایران نوین تبدیل می نمود. وی در خاطراتش به این امر کاملاً اشاره نموده است: «رضا شاهی که غیر از قلدری و خشونت، چیزی در او دیده نشده بود، به یک باره با گرفتن ژست علمی و با آموزه های محمد علی فروغی در نقش نخستین سخنران «هزاره ی فردوسی» ظاهر شد. او در این سخنرانی، عملاً به عوامل درباری خود یاد داد که چگونه به تدوین و تئوریزه کردن تصورات شوونیستی با اجیر کردن عوامل خارجی، مانند گیریشمن فرانسوی، اومستد آمریکایی و هنینگ انگلیسی برای نگارش تاریخ جعلی تقویت شوند. آنان بایستی کتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

«شاهنشاهی هخامنشی» را می نگاشتند و کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» را به رشته ی تحریر در می آوردند. وصیتنامه ی اردشیر ریپورتر که ۲۵ سال، جزو اسناد « top secre » (به کلی سری) دولت انگلیس بود، نشان می دهد که اردشیر ریپورتر با تحریف تاریخ که شگرد انگلیسی ها و منورالفکران وابسته به آنان است،گرایش های اسلام ستیزی- تورک ستیزی رضاخان را تحریک و در مقابل گرایشات ناسیونالیستی را در او تقویت می کند.

اوجگیری ناسیونالیسم بدوی و افراطی پارسی:
وطن پرستی پارسی- نه وطن دوستی ایرانی که خود مجموعه ای از وطن های آذربایجان، کردستان، لرستان، خوزستان، دیلمان و سیستان را شامل می شود- تبلیغ گردیده و حذف، جز وطن های تاریخی، نامدار و دارای اسم و رسم کهن با جایگزین کردن و بزرگ کردن یکی از اجزای وطن های تشکیل دهنده ی ایران (وطن پارسیان) که سرلوحه ی ساستمداران از سال ۱۳۰۴ تاکنون، قرار گرفته است.
روشنفکران ایرانی، نظریات نژاد پرستانه ی آن زمان اروپا را به عنوان حقایق علمی پذیرا شدند. از جمله ی معروفترین آنان، میرزا آقاخان نوری بود. وی معتقد بود که ایرانیان از زمان حمله ی اعراب، سیمای زیبا، چهره های سربلند و شاداب، قامت برجسته و خوشحالت خود را به خاطر پیدایش عادات ناپسنده در میان شان و غلبه ی احساس نا امیدی بر وجودشان از دست داده اند. نشریه ی «ایرانشهر»، منعکس کننده ی آرای روشنفکران رادیکال و غیر مذهبی ایران در برلین، ضمن معرفی امپریالیسم عرب به عنوان یکی از علل عقب مانده گی ایران می نویسد: «سلطه ی اعراب بر ایران باعث رکود ذهن خلاق نژاد آریایی ایرانیان شده است.» غرب گراهای به اصطلاح

(c) ketabton.com: The Digital Library

روشنفکر ایرانی به دنبال مشاهده ی اروپای مدرن و پیشرفته در قرن بیستم، حیرت زده شده و دچار غرب زده گی شدیدی شده بودند و خواستند تا از غرب تقلید کنند و مثل آنان در ادبیات، هنر، فلسفه و علوم دوره ی باستان بازیابی کنند؛ ولی چون در گذشته، چیزی از این مقولات پیدا نمی کند، ناچار سراغ شاهنشاهی و باستانگرایی می رود و سیستم شاهنشاهی، یعنی امپراطوری را که عقب مانده ترین و منحطترین سیستم حکومتی است، می ستایند و آن را ایده الیز می کنند وکوروش هخامنشی را اولین واضع حقوق بشر، معرفی می کنند.

بدین سان تاریخ جدیدی برای ایران نوشتند و افتخار بر کوروش و داریوش و نژاد موهوم آریایی و قوم پارس شد. در این میان، اگر کسی می خواست برای خود هویتی که بتواند بر آن ببالد، دست و پا کند، چاره ای جز چسبانیدن خود به پارس و پارسیان نداشت و این در حالی بود که تاریخ واقعی، حقایق را به شکل دیگری آشکار می کرد: « من (داریوش) هم بینی و هم گوش و هم زبان او (فرورتی، سردار استقلال طلب ماد) را بریدم و یک چشم او را هم کندم. [به همین حال] او را به در کاخ بستم تا همه او را ببینند. سپس او را در همدان به دار زدم و تمام یاران برجسته ی او را در درون دژ، حلق آویز کردم. (شارپ، فرمان های شاهان هخامنشی، کتیبه ی بیستون۲، بند۱۳.)

پان فارسیست ها با اندیشه ی شوونیستی، قوم فارس را بزرگ می کنند و دیگر ملل ایران را از نظر هر گونه حقوق ملی، حتی از شناخت هویت و تاریخ خود محروم می سازند. آنان در تحقق آرزوی بلند پروازانه ی رضاخان که مبنای تبدیل امپراطوری چند ملیتی به یک ملت و زبان واحد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود، گام برمی داشتند. آری، تاریخ نویسان تربیت یافته ی پهلوی، ادامه ی راهی را رفتند که تاریخ نویسان مغرض غربی در مورد تاریخ ایران رفته بودند. آنان همان راهی را رفتند که اجداد شان (اردشیر بابکان) رفته بود، آنانی که برای بقا و استمرار بخشیدن به پایه های حکومت خود، اقدام به نابودی آثار به جا مانده از حکومت اشکانیان و اقوام تورک نمودند. این امر، یکی از عوامل اصلی مبهم و تیره ماندن تاریخ باستان ایران و اقوام ساکن در آن جاست. آنان با تنسر و موبد موبدان، افسانه های ملی و دروغین قوم پارس را جایگزین تاریخ حقیقی ایران ساختند. بعد از اردشیر نیز دیگر شاهان ساسانی با تداوم، راهی را که اردشیر رفته بود، تاریخ ایران باستان و همین طور برآمدن سلسله ی ساسانی را به صورت داستان های موهوم و بی معنا درآوردند.

رژیم پهلوی با صرف هزینه های فراوان به از بین بردن فرهنگ و هویت ملل مختلف ساکن ایران پرداخت و با بهانه های چون تعدد زبانی، تهدیدی برای امنیت و وحدت ملی کشور تلقی می شود، تاریخ ملل غیر فارس ساکن ایران به خصوص تورک ها را مورد بایکوت فرهنگی قرار دادند. از این زمان بود که تحریف های ناروا درباره ی تاریخ، زبان و تورک های آذربایجانی توسط عده ای از مورخان شروع شد، تفکرات پارسگرایی که بر پایه ی آریائیسم بر سه محور تحریف، تحقیر و تقتیل می چرخید. آنان از نظریه های واهی «آذری» که از ابداعات احمد کسروی، فقط در جهت تحریف تاریخ بود و بس، استفاده های فراوان کردند. کلمه ی آذری، همواره از سوی شوونیست ها و به عنوان حربه ای برای انکار تاریخ تورکان دیرین ایران به کار رفته بود؛ اما تا به حال، هیچ سندی یا کتیبه ی تاریخی به نام کلمه ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آذری، آن هم نه به عنوان تبار و زبان یک ملت دیده نشده و مدافعان این نظریات، هیچ گونه مدرک تاریخی ارائه نداده اند، بل که همواره با نظریات همدیگر (به عنوان سند) بازی کرده اند. آنان خواستند با توسل به خیالپردازی های خود، همچنانی که برای نژاد آریایی (واهی)، تاریخ ساختند، برای کلمه ی «آذرین» هم تاریخچه ای بتراشند.

این چنین بود که با ظهور تورک ستیزی جهانی که پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، تحت سیادت و نظارت انجمن پادشاهی لندن شکل گرفت و گسترش یافت، دیگر سخن از فرهنگ دیرپای «مانای» تورکی باستان نرفت و اگر هم اشاره ای به اجبار افتاد، به تحقیر و توهین و کهتر بینی بسنده گردید و هنگامی که از مشرق زمین به عنوان گهواره ی تمدن یاد شده در صحبت از «سومریان» و اشاره به این که میراث فرهنگی به جای مانده ی سومری به مثابه ی نخستین یادمان های فرهنگ تورکی نیز به شمار می رود نشد و هیچگاه سخن از فرهنگ کم نظیر «هون ها»، «گوی تورک ها»، «گوتی»، «لولوبی»، «مانا»، «آراتتا»، «اوراتوری»، «کاسی» ها و... به میان نیامد که همه گی در زمره ی گروه های زبانی (اورال آلتایی) یا همان «التصاقی» جای می گیرند.

تاریخ، خود سخن می گوید که در مشرق زمین و جهان نخستین، سنگ بنای تمدن را تورکان (سومریان) بنا نهاده اند. قدمت فرهنگ تورکی در خاورزمین به بیش از ۹ هزار سال می رسد. آری، ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد، امپراطوری هیتی در بین النهرین و آناتولی و آذربایجان تاسیس شد. در حدود ۳۰۰۰-۳۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، نخستین آثار تاریخ ادبیات تورکی در شهر سومری «اوروق» ایجاد شده است؛ اما سازمان های

(c) ketabton.com: The Digital Library

فراماسونری تورکی ستیزی شاهنشاهی در ایران از کودتای رضاخان به این سو، سعی ورزیده اند که قدمت حضور تورکان در ایران به دوران حمله ی مغول و حتی صفویان برسند که این ادعاهای پوچ، خود به خود طرد می گردند.

پان ایرانیسم بر اساس بنیادهای مزدیسنا و نئومزدیسنا در منطقه ی پُر تحرکی از جهان برای محو آثار فرهنگی ایران بنا نهاده شد. پان ایرانیسم در گستره ای به فعالیت پرداخت که بخشی از آن، کاوش های باستان شناسی بود. نخستین کاوش های باستان شناسی در ایران از سال ۱۸۹۷ از سوی هیئت علمی فرانسوی و با نیت خاصی شروع شد و تا سال ۱۹۳۷ ادامه داشت. سپس ایادی آنان بیش از ۴۰ سال کوشیدند تا اثبات کنند که فرهنگ ایران قبل از اسلام، فرهنگ پارسی و یهودی بود و مسلمین که اینان اغلب تورک و تازی می نامیدند، این فرهنگ کهن را از میان برداشته اند و جوانان امروز ایران باید با تورک ستیزی و عرب زدایی به آن فرهنگ اصیل و کهن ایرانی بازگردند.

ایادی استعمار، مراقب بودند که در بازی باستان شناسی مبادا از زبان و فرهنگ اصیل تورکی، سخنی به میان آید و اگر هر کتیبه و نشانه ای از این زبان و فرهنگ «تورکی» به دست می آوردند یا نابود می کردند و یا به زیر زمین موزه ی ایران باستان می فرستادند، چنان که اکنون بیش از یک هزار سنگ نبشته و کتیبه با گویش های مختلف تورکی باستان در این زیرزمین ها و مکان های دیگر موجود اند که تاکنون قرائت و منتشر نشده اند.

به برخی از یافته های تورکی باستان که از سوی بازیگران باستان شناسی ایران نگه داشته شده، اشاره می کنیم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ظرف فلزی سنگین وزن مخروطی شکل که در سال ۱۳۳۳ه.ش کشف گردیده و اکنون در موزه ی ایران باستان است.
- یک رشته آبروی های زیرزمینی در مشرق مدخل نیمه تمام گوشه ی شرقی تخت جمشید در سال ۱۳۳۳ه.ش که داری سنگ نبشته های تورکی است.
- کشف قمقمه ی سفالی مخصوص سواره نظام و پیاده نظام در سال ۱۳۳۵ه.ش که هم اکنون در موزه ی تخت جمشید است.
- کشف یک صفحه ی برنزی با نوشته های تورکی باستان و با تصویر «گیلگمیش»، متعلق به قرن ۸ قبل از میلاد.
- کشف دو خمره ی بزرگ سفالی به بلندی ۱/۳۰ و محیط ۴ متر، قطر دهانه ی ۲۸ سانتی متر در تخت جمشید که ظاهراً برای نگه داری غلات و حبوبات به کار رفته است.
- کاوش های «گوی تپه» در سال ۱۹۴۸ به سر پرستی ت. برتون براون، نماینده ی مکتب انگلیسی باستان شناسی در عراق.
- کشف چند غار با نقوش و حروف فرهنگ دیر سال تورکی در اطراف ارومیه از جمله غار «داورزاغاسی» و غار «تمتمه» توسط کارلتون کان در سال ۱۹۴۸.
- کشف آرامگاه شاهزاده ی تورکان مانناى در جنوب دریاچه ی ارومیه نزدیک «تاش تپه»، مربوط به قرن ۹ پیش از میلاد که کتیبه ای در روی سنگ و به زبان تورکی باستان داشت و اکنون یک قطعه ی از آن در موزه ی بریتانیا قرار دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- کشف چند ظرف منقوش یا نوشته های تورکی باستان در طوالش ایران که اکنون در موزه ی ملی ایران نگه داشته می شود.
- کاوش های «شهر یئری» مشگین شهر و اشیای بدست آمده از آن جا، مربوط به قرن ۸ پیش از میلاد.
- کاوش های اطراف رود های «کور- آراز» در مغان و اصلاندوز و وجود آثار و اشیایی که از آن جا بدست آمده اند و مربوط به قرن ۸ پیش از میلاد می باشند و.... اگر چه اردشیر «بابکان» و خاندان پهلوی به قصد ستردن آثار سلسله های تورکی از صفحات تاریخ ایران و زدودن یاد آنان از اذهان عمومی، همه ی اسناد تاریخی زمان خویش را از میان بردند، اما اصل و واقعیتی است که حقیقت، هیچ وقت پنهان نمی ماند و روزی روشن خواهد گشت.

در ایران نیز همانند دیگر کشور های مبتلا به ویروس باستانگرایی با روشن تر شدن حقایق و نیز رواج آن در میان مردم عامه، مردم از سد عصر تاریک باستانگرایی عبور خواهند کرد؛ عصری که با به قهقرا کشیدن ۲۵۰۰ سال تاریخ ملل و اقوام ایران، جعلیاتی را به نام حقایق در اذهان عمومی تحمیل کرده و به صورت دردناک نگه داشتن ایران در دورانی به مثابه ی قرون وسطی که مانع رشد و ترقی و پیشرفت کشور مان در همه ی عرصه ها شده و جز نشر جعل، رواج آپارتاید، تعمیق نفرت، ایجاد بحران های ملی، ترویج فرهنگ تحقیر و تبعیض، بروز جنگ و در واقع گسترش تباهی و نابودی اخلاقیات، ثمره ای در بر نداشت.

حال جوان تورک آذربایجانی بر این باور است که «تورک ستیزی»، تنگنا و مانعی در مقابل رشد و کمال انسان تورک زبان و جوان آذربایجانی می

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد. اکنون هر آذربایجانی متدین، وقتی فکر می کند که در ادامه ی سیاست تورک ستیزی رژیم طاغوت و اسارت در جوار ارتجاع آریا مهری، یک قرن بعد، زبان توانمند تورکی از سرزمین مقدس آذربایجان جنوبی برچیده خواهد شد، بر خود می لرزد.

نتیجه:

کلمه ی «آریا»، هیچ مفهوم نژادی ندارد و به گروه خاصی اشاره نمی کند، بل که تنها به یک گروه از زبان هایی اشاره دارد (زبان های هند و اروپایی). این گروه زبانی از هندوستان تا غرب اروپا گسترش یافته است و اروپاییان در دوره ی استعماری، این واژه را چون پرچم ارجحیت نژادی برای توجیه هجوم به جهان برافراشتند.

نژاد پرستی، تلاش برای گسترش تفکرات نژاد پرستانه، نزد هیچ متفکر آزاد اندیش مقبول نیست. افکار یا انگیزه های نژاد پرستانه با هیچ معیار و اصولی سازگار نیستند. لذا کسانی که افکار نژاد گرایانه دارند از هر منطق و اصولی به دور هستند و بدتر از آنان، کسانی استند که در این موارد دچار توهم شده و سنگ نژاد آریایی را بر سینه می زنند و به عنوان تئوریسین و متفکر، سعی می کنند چهار چوب فلسفی و تاریخی برای این عقیده که ناشی از توهم تاریخی در غرب است، ارائه دهند. آنان در این راه، حقایق مسلم تاریخی را نیز تحریف می کنند و در برابر این افراد، بر ماست که سنت تغییر ناپذیر الهی را بپذیریم که انسانان را گروه گروه خلق کرده و ملاک اعمال و کردار و پذیرش آنان را در پیشگاه حق تعالی، تقوی قرار داده است.

منابع:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱- ناسیونالیسم قرن بیستم، کلن جی بارکلی، ترجمه ی یونس شکر خواه.
۲- جهان عصر ما، جان میجر، ترجمه ی محمود جزایری، چاپ خرداد ۱۳۵۰.
۳- دوازده قرن سکوت (تاملی در بنیان تاریخ ایران)، کتاب اول (برآمدن هخامنشیان)، ناصر پورپیرار، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۱.
۴- نگاه نوین به تاریخ دیرین ترک های ایران، محمد رحمانی فر، تبریز، نشر اختر، ۱۳۷۹.
۵- یادمان های ترکی باستان، دکتر حسین محمدزاده صدیق، تهران، ۱۳۸۰، چاپ دوم، مرکز نشر آثار دکتر صدیق.
۶- تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، دکتر جواد هئیت، وارلیق ۱۳۷۷، چاپ دوم.
۷- تاریخ مستند ایران و جهان (از عهد سومر تا عصر پهلوی)، احمد خلیل الله مقدم، تهران، انتشارات خوشه، ۱۳۸۰.
۸- حزب پان ایرانیست، علی اکبر رزمجو، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۹- ناسیونالیسم و باستانگرائی در ایران، دکتر جواد هئیت، وارلیق، شماره ی ۱۲۶، پاییز ۱۳۸۱.
۱۰- هفته نامه ی نوید آذربایجان، شماره های ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۹، ۳۰۵، واحید قاراباغلی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضرورت مبارزه با پان ایرانیسم در ایران

(هشدار جدی به پژوهشگران)

حمیدرضا میر رکنی

سال هاست که جهان اسلام در مبارزه ی بزرگ به سر می برد. روزی علم نزد مسلمین بود.آن دوران که مباحث کلامی مان جبر و اختیار را پشت سر گذاشته و توحید را اثبات و تثلیث و ثنویت را تکفیر کرده بود، تازه کلیسای مسیحی به فکر تشکیل علم کلام افتاد و آن هم علمی که بزرگش فلوطین و دست آوردش تثلیث بود. آن زمان که علم قال برای صدور حکم اعدام توسط کلیسا کافی بود، مسلمین، علم قال را حتی در حوزه های دینی دنبال می کردند. ابوریحان و ابن خلدون و... پیشوایان جامعه شناسان شدند و آنان از جامعه ی اسلامی برخواستند. جابر بن حیان، شیمی را آغاز کرد و گیریم که مبدای آن نبود، اما همو آن را قبض و بسط داد و او شاگرد پیشوای شیعیان، حضرت امام صادق(ع) بود. از همان زمان، جهان اسلام درگیر مبارزه بود، چه میان خود فرق اسلامی که مباحث امامت و توحید و جبر و اختیار و ... چه در زمان های بعدی که مبارزات اعتقادی میان مانویان و زرتشتی رونق داشت. نکته ی قابل توجه در تمامی این مبارزات، این است که تمامی جبهه ها سرلوحه ی تمام قد تفکر خود بودند و تفکر با تفکر مبارزه می کرد؛ چرا که طرفین به این نکته پی برده بودند: «تحول اجتماعی بزرگ، هنگامی میسر است که یک تحول فکری عظیم به وجود آید.» (۱)
در حال حاضر نیز دشمن با همین روش به میدان آمده است، یعنی اگر کسی اندکی در فکری نبودن مبارزه، شک کند و تنها مبارزه را مدل مو و لباس و... ببیند در منتهی جهل به سر برده است، چه خود مُد و لباس نیز از یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

استراتژی وسیع فکری پیروی می کنند. فی المثل در مورد همین ماجرای مد، شهید عالم و مجاهد، حسین علم الهدی در نامه ی خود به خواهرش می نویسد:

«استعمار فرهنگی و فرهنگ زدایی از طریق تقلید، تشبیه، رقابت مصارف مصنوعی و سمبلیک و جلب توجه است و این جاست که به سخن عمیق محمد (ص): «من یتشبه بقوم فهو منهم» پی می بریم که از کلمه ی شبیه استفاده شده. اگر زنده گی ما مثل اروپایی ها شد، اگر وضع لباس ما مثل مُدل های ارائه داده شده ی زن روز و بوردا و خانم و... شد، خود نیز از نظر خصوصیات انسانی و درک و انتخاب راه زنده گی به سوی او شدن، میل کرده ایم.» (۲) دقیقاً همین اتفاق در کشور عزیز مان وقوع یافت. ابتدا عده ای به پیروی از این مُدل های ظاهری به سراغ مدگرایی رفتند، اما پس از مدت اندکی تزریق مُد و لباس و ... با تزریق تفکرات متجدد غیر عقلانی همراه شد و اکنون می بینیم اکثریت افرادی که به مُدگرایی دست می زنند، دیگر پابند به اصول اخلاقی و دینی نیستند و شده اند مانند همان الگوی غربی.

اما امروزه در حیطه ی مبارزه باید توجه داشت که چه چیز را باید هدف قرار داد؟ این درست نیست که در یک دوره ی سی ساله و حتی بیشتر از مبارزه، تنها یک چیز را هدف قرار دهیم؛ چراکه دشمن همیشه با یک روش و یک استراتژی و یک سلاح به میدان نمی آید. در زمان های گذشته، بسیاری به مبارزه با غرب گرایی و نقد تفکرات غرب و به رخ کشیدن نقاط ضعف ایشان به جهانیان زدند. در سال های اول انقلاب نیز همین رویه ادامه داشت، اما اکنون ادامه ی مبارزه ی این چنینی اشتباه است. اکنون مبارزه ی ما نباید

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنها با غرب و غرب گرایی باشد؛ چراکه اکنون چشم جوان مسلمان تنها به غرب نیست، بل که غرب، چشمان جوان مسلمان ایرانی را معطوف به گذشته ی من درآوردی خود کرده است. اکنون عصر مبارزه ی تفکر در ایران، مبارزه با غرب نیست، بل که این مبارزه از غرب به زمین ایران باستان و ملیگرایی کشیده شده است. عصر مبارزاتی ما، عصر مبارزه با پان ایرانیسم است. کافی است به گردنبند جوانان مان نگاهی کنیم که «وان یکاد» است یا «فروهر»؟ اسم وبلاگ های مان «جوان مسلمان» است یا «جوان آریایی!» سرچ ساده در گوگل به ما نشان می دهد که وصیتنامه ی کوروش هخامنشی - که مجهول الحال است- بیشتر بازدید داشته است تا وصیتنامه ی شهدا و امام شان. در فضای وب، ۹۶۱۰۰۰ صفحه ی وصیتنامه ی کوروش را انعکاس داده اند، حال آن که وصیتنامه ی امام خمینی- با تمام قوت محتواییش- در ۷۲۳۰۰۰ صفحه و وصیتنامه ی شهدا در ۶۷۰۰۰۰ صفحه منعکس شده است. همچنین وصیتنامه ی کوروش در بالاترین رده های سرچ گوگل بوده است و وصیتنامه ی حضرت امام، اصلاً در رنکینک موجود نبود.

حضرت امام خمینی در وصیتنامه ی خود در مورد پان ایرانیسم می نویسد: «و می‌دانیم که قدرت های بزرگ چپاولگر در میان جامعه‌ها افرادی به صورت های مختلف از ملیگراها و روشنفکران مصنوعی و روحانی نمایانی که اگر مجال یابند از همه پُرخطرتر و آسیب رسان تر اند، ذخیره دارند که گاهی سی - چهل سال با مشی اسلامی و مقدس مابی یا پان ایرانیسم و وطن پرستی و حیله های دیگر با صبر و بردباری در میان ملت ها زیست می کنند و در موقع مناسب، ماموریت خود را انجام می دهند.» (۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

حال بنگریم امروز جوان مسلمان ایرانی بیشتر درگیر مارکسیسم و لیبرالیسم است یا پان ایرانیسم؟!
مثالی عرض می کنم و مطلب را طولانی نمی نمایم. در جهان امروز دو تیم موجود است: یکی سفید و دیگری سیاه. حال تصور کنید که تیم دیگر- جدید التاسیس- به زمین می آید. این تیم تیم زرد است. اگر تیم سفید (اسلام)، تیم سیاه(غرب) را صرفاً مورد هجوم قرار دهد، تاحدی سودی نصیب خود کرده است؛ اما او سودی به تیم زرد (پان ایرانیسم) هم رسانده؛ چرا که تیم سیاه خود به گونه ای رقیب تیم زرد است. لذا مبارزه با غرب نفی شده نیست و بالذات خوب و لازم هم هست؛ اما نقصان مبارزه و عدم هجوم به پان ایرانیسم، چه بسا غائله را به سود پان ایرانیست ها ختم کند.
بنابراین، می توان گفت: امروزه ایران اسلامی به شدت نیازمند چنین هجوم هایی ست و متاسفانه گروه های پژوهشی مبارز، صرفاً تفکر خود را معطوف به مبارزه با غرب کرده اند و در همین راستا نیز فعالیت می کنند، حال آن که صحنه ی مبارزه با پان ایرانیسم که موافق قول حضرت امام از سربازان دول چپاولگر غربی است، خالی است و آنان به راحتی در حال فعالیت اند.
البته ما نمی گوییم این اولین باری است که ملیگرایان دست به مبارزه با اسلام زده اند. خیر، قبل از این هم، امثال پور داوود ها و امثال هاشم رضی ها، دست به چنین کار هایی زده بودند، لیکن شهید بزرگوار (مطهری) در این زمان با دست پُر به سراغ ایشان رفت و با کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران»، مشت محکمی بر دهان یاوه گویان زد، اما اکنون که مشیری ها و اوستا ها ظهور کرده اند، چه کسی چون مطهری دستش پُر است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

در گفت و گویی که با یکی از حوزویان داشتم، ایشان فرمودند که حوزه، اصلاً بر روی این قضیه مطالعه نکرده که هیچ، از عمق فاجعه حتی خبر ندارد. راست و دروغ به پای خودش، اما چیزی که امروزه در جامعه می بینیم، ماید کلام ایشان است.

لذا مبارزه با پان ایرانیسم، امروزه وظیفه ای بر گردن علما و ذی صلاحان و مسلمانان ایران است؛ چرا که از ضروریات جامعه ی اسلامی ماست.

منابع:

۱. شریعتی، دکتر علی، تاریخ تکامل فلسفه، انتشارات چاپخش، ص۴.
۲. علم الهدی، سیدحمید، لحظه های آشنا، چاپ ششم، خاطرات شهید علم الهدی، نشر هویزه، ص۱۹.
۳. http://barkhiz57.blogfa.com/post-61.aspx

(c) ketabton.com: The Digital Library

پان ایرانیسم شرمگین و یا لیبرال پان ایرانیسم؟

مئهران باهارلی

در طی مراسمی از سوی کانون زبان و فرهنگ آزربایجان، علی قره جه لو، یک شیلت قدردانی به مرتضی نگاهی اعطا نموده است. ظاهراً دلیل اعطای شیلت قدردانی به این شخص که از جمله صریحاً منکر وجود ملتی به نام ترک و وطنی به نام آزربایجان در ایران می باشد، آن بوده که وی یک «روشنفکر و فعال آزربایجانی» است. این حادثه ی تامل برانگیز در آن هنگام عاملی برای نگارش نوشته ای به زبان ترکی در باره ی گونه لیبرال و یا خجالت ایدئولوژی پان ایرانیسم که به نظر نگارنده گیرنده ی شیلت بدان منسوب بود، گردید. رویداد های بعد از آن اثبات نمودند که دهنده ی شیلت نیز یک پان ایرانیست خجالتی قهار بوده است. مقاله ی زیر، ترجمه ی فارسی نوشته ی مذکور است.

دو گونه پان ایرانیسم:

پان ایرانیست های ترک و آزربایجانی را نیز مانند پان ایرانیست های فارس می توان تحت دو عنوان پان ایرانیست های کلاسیک و لیبرال پان ایرانیسم، تصنیف و مطالعه نمود.

پان ایرانیست های کلاسیک و یا افراطی، عموماً خود را به صراحت پان ایرانیست می نامند. اینان عموماً اشخاص، گروه ها و جریاناتی هستند که ایدئولوژی ناسیونالیسم افراطی فارسی را برگزیده اند. گفتمان این دسته، اغلب دارای بار بارز نژادپرستی آریائی، ترک ستیزی و عرب ستیزی شدید است. «ایران» پان ایرانیست های افراطی، بخش های عظیمی از اراضی چند کشور همسایه را در برمی گیرد. بدین سبب پان ایرانیسم کلاسیک، یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایدئولوژی تهاجمی با بُعد توسعه طلبانه ی منطقه یی است. پان ایرانیسم کلاسیک، خواهان آن است که ملت های ساکن در ایران مستقیماً و توسط دولت ایران در صورت لزوم با توسل به قهر فارس سازی- فارسگرانیده شوند (فارسیزاسیون). پان ایرانیست های کلاسیک، ملت های ساکن در ایران را «تیره» می نامند.

پان ایرانیست های لیبرال، هرچند احتمالاً دارای احساسات ملایم ضد عرب و ضد ترک می باشند، اما مدافع نژادپرستی صریح آریائی، حتی اغلب ناسیونالیست افراطی فارس نیستند. آنان خود را علناً پان ایرانیست نمی نامند و از نامیده شدن با این صفت خشمگین می گردند. با این همه، پان ایرانیست های لیبرال، گروه ها و شخصیت هایی می باشند که بسیاری از دیدگاه ها و اصول بنیادی پان ایرانیسم کلاسیک را پذیرفته اند. «ایران» پان ایرانیست های لیبرال، محدود به اراضی کشور ایران است. آنان علناً و یا ضمناً بر این باورند که انسان های ساکن در اراضی ایران، دارای یک هویت ملی ایرانی بوده و منسوب به یک ملت ایران اند. این نیز دلیل اصلی پان ایرانیست شمرده شدن این هاست؛ زیرا این باور به معنی نفی وجود ملت های گوناگون در ایران و جای دادن «همه» ی آنان در ظرف «یک» ملت واحد ایران است.

پان ایرانیست های لیبرال، اعتقادی به وجود مناطق ملی و ملت های گوناگون در ایران ندارند. آنان ملت های ساکن در ایران را قوم می نامند؛ هرچند پان ایرانیست های لیبرال در تاکتیک از پان ایرانیست های کلاسیک جدا می شوند، اما آنان نیز مانند پان ایرانیست های کلاسیک، ایرانگرا و ایران محور بوده در بسیاری از موضوعات بنیادین در اصول و پرنسیب ها و ترمینولوژی با آنان اشتراک دارند (ایرانزمین- هویت ملی ایرانی، ایرانیت، ملت ایران،

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلیج فارس، دولت- ملت، تمامیت ارضی، تجزیه طلبی، کورش، فارسی مشترک، شهروند، اقوام ایرانی،...). این، چهره و ماهیت واقعی آنان است. مواضع سیاسی آنان، همه بر حول ایران و به نیت نجات دادن ایران است و آینده ای برای ملت های ساکن در ایران برای آنان متصور نیست. سیاست های پیشنهادی این گروه در دراز مدت، منجر به فارس سازی ملت های ساکن در ایران با روش های غیرمستقیم و بدون توسل به نیروی قهریه می شود.

از نام های دیگر پان ایرانیسم لیبرال، نیو پان ایرانیسم، پان ایرانیسم خجالتی و یا شرمگین، پان ایرانیسم پنهان، نقابدار، لایت و ملایم و میانه رو است. شناختن پان ایرانیست های کلاسیک ترک و آزربایجانی، امر مشکلی نیست. همان گونه که همه به فوریت به این حقیقت پی بردند که تبریز نیوز، پیمان پاکمهر و جنبش اخیراً ایجاد شده ی آذربایجان برای یک پارچه گی و دمکراسی ایران، چیزی نیست به جز گونه ی آزربایجانی پان ایرانیسم کلاسیک فارسی؛ اما وضعیت در باره ی پان ایرانیسم لیبرال که اخیراً بسیار فعال گردیده، اندکی متفاوت است؛ زیرا پان ایرانیست های لیبرال، دارای برخی گفتمان های مدرن و دمکراتیک اند و به مدت طولانی می توانند ماهیت واقعی خود را به ویژه از کسانی که در باره ی پان ایرانیسم آگاهی و تجربه ی کافی ندارند، پنهان نمایند.

اصول و دیدگاه های اساسی پان ایرانیسم لیبرال:

در زیر، برخی اصول و دیدگاه های مشترک پان ایرانیست های لیبرال، داده شده است. برای توصیف یک شخصیت و یا گروه به عنوان لیبرال پان ایرانیسم، اعتقاد به همه ی این اصول و دیدگاه ها لازم نیست. دفاع از

(c) ketabton.com: The Digital Library

اکثریت آن ها برای توصیف شدن به عنوان پان ایرانیست خجالتی کافی است. این لیست، دیدگاه های دو گونه ی راست و چپ پان ایرانیسم خجالتی را عرضه می کند:

۱- ملت بر اساس دولت تعریف می شود.

۲- ایران، کشور تک ملتی است.

۳- نام این ملت، ملت ایران است.

۴- همه ی ایرانیان دارای یک هویت ملی اند.

۵- این هویت ملی، هویت ملی ایرانی است.

۶- در ایران، ملتی به نام ملت ترک وجود ندارد.

۷- آزربایجان، به جز ایرانیت، هویت ملی دیگری ندارد.

۸- در ایران، نه ملت ها، بل که اقوام وجود دارند.

۹- اقوام ایرانی، دارای حقوق و منافع ملی خاص خود نمی باشند.

۱۰- قوم های ایرانی، دارای حق تعیین سرنوشت خود نمی باشند.

۱۱- مفاهیمی چون استعمار داخلی، امپریالیسم محلی، اشغالگری، نژادپرستی و ... را در مورد دولت ایران و سیاست هایی که پیش می برد، نمی توان به کار برد.

۱۲- استقلال، صرفاً در شرایط وجود استعمار و اشغال، معنی دار است.

۱۳-کسانی که خواهان استقلال از ایران اند، نه استقلال طلب، بل که تجزیه طلب اند.

۱۴- در ایران، اقوام دارای مشکل جدی نیستند.

۱۵- تنها مشکل اقوام ایرانی، مشکل فرهنگی است.

۱۶- مشکل اقوام در ایران، دارای محتوی سیاسی و اقتصادی نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۷- حرکتی که امروز در آزربایجان جریان دارد، صرفاً حرکت فرهنگی مساله ی زبانی است.
۱۸- مساله ی زبانی اقوام، صرفاً عبارت است از آموزش زبان محلی در مدارس.
۱۹- در ایران، تحصیل به زبان های محلی و یا رسمی شدن و دولتی شدن این زبان ها، موضوع بحث نمی تواند باشد.
۲۰- زبان فارسی، زبان مشترک (و نه رابط) ایران است و این گونه نیز باید باقی بماند. این زبان، حتی باید به زبان مشترک منطقه تبدیل شود.
۲۱- ترک های ساکن در ایران، می باید زبان فارسی را پاس دارند.
۲۲- در ایران، چیزی به اسم مناطق ملی وجود ندارند.
۲۳- آذربایجان، صرفاً از دو استان آزربایجان شرقی و آزربایجان غربی، متشکل است.
۲۴- مناطق ترک نشین دیگر در شمال غرب ایران از جمله در استان های همدان، قزوین، مرکزی ... آزربایجان نیستند و در خارج آن قرار دارند.
۲۵- مناطق ترک نشین در داخل استان تهران و بخش ترک نشین متروپول تهران، خارج از آزربایجان اند.
۲۶- ترک های ساکن در جنوب ایران، شمال شرق آن و دیگر مناطق این کشور، همه اقوامی جداگانه اند.
۲۷- اهالی جمهوری آزربایجان، ملتی جدا از اهالی آذربایجان ایران اند.
۲۸- توده ی ترک جمهوری های ترکیه و آزربایجان و مسائل آن ها، ربطی به ترک های ساکن در ایران ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۹- در مورد ایران از تاریخ ترک و تاریخ دولت های ترک، نمی توان سخن گفت.
۳۰- مفاهیمی همچون تاریخ ترک، موسیقی ترک، فلسفه ی ترک، مفاهیمی جعلی هستند که ملت ایران را تجزیه کرده و بین او، تفرقه ایجاد می کنند.
۳۱- رضاخان، شخصیتی در رده ی آتاترک و کسی است که مدرنیته را به ایران آورده است.
۳۲- پیشه وری، خائن و یا حداقل بازیچه ی دست شوروی بود.
۳۳- زبان اصلی آذربایجان، زبان آذری که زبانی ایرانی است، می باشد.
۳۴- الفبای ترکی- عربی، به واقع الفبای فارسی است.
۳۵- بیان این که ترک ها در ایران، اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند، حتی باز کردن بحث آمار و پراکنده گی آنان، تفرقه اندازی است.
۳۶- صحبت از ترک های ساکن در استان های کردستان و کرمانشاه و آذربایجانی شمردن مناطق ترک نشین این دو استان، کُردستیزی و دشمنی با قوم کُرد است.
۳۷- صحبت از ترک های ساکن در استان های تهران، (البرز)، قم، مرکزی، همدان .... و آذربایجانی شمردن مناطق ترک نشین این دو استان، فارس ستیزی و دشمنی با قوم فارس است.
۳۸- تاکید بر هویت اتنیکی- ملی توده های ترک ساکن در ایران و آذربایجان و تلاش برای معرفی و حفظ آن، پان ترکیسم است.
۳۹- نام واقعی قوم ترک ساکن در دو- سه استان شمال غرب ایران، نه ترک، بل که آذری و یا آذربایجانی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴۰- زبان ترکی باید با الفبا و املای فارسی نوشته شود! ایجاد املای فونتیک مستقل برای زبان ترکی، خیانت است.
۴۱- کاربرد فرم آذربایجان در زبان فارسی و آزربایجان در زبان ترکی، مسخره است.
۴۲- کاربرد نام فارسستان برای منطقه ی فارس نشین کشور، خیانت است.
۴۳- تمامیت ارضی همه کشور های منطقه و در راس آن ها ایران و همسایه گانش می باید حفظ شود.
۴۴- فدرالیسم ملی- اتنیک، غیر قابل قبول است.
۴۵- همه ی مداخلات خارجی، اعم از تکنولوژیک، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که می توانند منجر به تغییرات دمکراتیک در ایران و کشور های اسلامی شوند، غیر قابل قبول اند و....
اجندا های پهنائی پان ایرانیسم و برخی دیگر از جریانات ایرانگرا و سراسری- فارسی:
هدف از آن چه در بالا گفته شد، انکار وجوه مثبت پان ایرانیسم لیبرال و برخی دیگر از جریانات ایرانگرا- سراسری و یا ادعایی نیست که این گونه افراد نمی توانند به صف حرکت ملی- دمکراتیک ترک در آذربایجان پیوسته به آن کمک کنند؛ زیرا هر گامی که در راستای منافع خلق ترک و تحقق حقوق ملی- دمکراتیک وی از سوی هر کسی که برداشته شود، مهم و ارزشمند است.
پان ایرانیست های لیبرال ترک به لحاظ سیاسی در خط جریان سیاسی فارس- سراسری موسوم به اتحاد جمهوری خواهان می باشند. این دسته ی اخیر، مدافع مفاهیمی به همه حال دمکراتیک چون حقوق بشر افراد مبتنی بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصل شهروندی ایرانی، عدم تمرکز اداری بر اساس تقسیمات استانی و حق آموزش زبان مادری برای اشخاص (و نه گروه های ملی) می باشند. این، جنبه ی مترقی و مثبت آنان است؛ اما این واقعیت نمی تواند ماهیت این گونه افراد را عوض کرده و یک شبه آنان را تبدیل به روشنفکر آذربایجان و یا رهبر خلق ترک کرده و یا دلیلی و مجوزی برای آن شمرده شود.

در پشت مطرح کردن برخی حقوق ظاهراً دمکراتیک از سوی لیبرال- پان ایرانیست ها بر مبنای «فرد» و «استان»، اجندا های پنهانی وجود دارند. برخی از مهمترین آن ها چنین اند:

الف- سد کردن روند «ملت» شدن خلق ترک با به پیش راندن مفهوم «شهروند». سد کردن روند «وطن» و «مملکت» شونده گی آذربایجان با مطرح کردن مفهوم «استان». ممانعت از ایجاد دو مفهوم «ملت ترک» و «وطن آذربایجانی».

ب- ترسیم چهره ی انسانی و دمکراتیک از پان ایرانیسم و ایرانگرائی. جلب و جذب اشخاص ناآگاه و بی تجربه و یا مساله دار در صفوف حرکت ملی دمکراتیک ترک به سوی خود. ایجاد دو دسته گی و انشقاق در صفوف حرکت توسط این دسته ی ناآگاه، بی تجربه و مساله دار.

پ- رخنه دادن لیبرال پان ایرانیست های ترک و آزربایجانی در میان روشنفکران و رهبران حرکت ملی- دمکراتیک ترک. ایجاد نفوذ در حرکت ملی دمکراتیک ترک و بدست آوردن قدرت و قابلیت جهت دادن به این حرکت توسط این اشخاص و در دراز مدت بدست آورد و تصاحب مدیریت حرکت ملی- دمکراتیک ترک در آذربایجان توسط آنان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ت- منحرف کردن دور جدید حرکت ملی- دمکراتیک ترک در آذربایجان که صرفاً براساس هویت ترک و ترک گرائی بنیادگذارده شده و دارای ذهنیت سیاسی و مدیریت تماماً مستقل از ذهنیت سیاسی و مدیریت فارسی- سراسری و ایرانگراست.
د- در نهایت تکرار نمودن تجربه ی شکست خورده ی مشروطیت آذربایجان و تبدیل کردن حرکت ملی- دمکراتیک ترک در آزربایجان به جریان فارسگرا- ایران محور-سراسری و ضد خلق ترک تحت رهبری روشنفکران و رهبران ترک و آزربایجانی؛ اما فارسگرا و ایران محور.
با این همه همان گونه که پان ایرانیست های کلاسیک از پان ایرانیست های لیبرال برای سردرگمی حرکت ملی- دمکراتیک ترک در آزربایجان و تجزیه ی آن استفاده می کنند، ما نیز می توانیم با استفاده از لیبرال پان- ایرانیست ها برای تحقق اهداف مشابه، یعنی تجزیه ی نیرو های پان ایرانیست و ایرانگرا- سراسری- فارس محور بیاندیشیم! در این امر، کوچک ترین محظور اخلاقی و یا عامل بازدارنده و ابهام سیاسی وجود ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پان فارسیسم چیست و چه اهدافی را دنبال می کند؟

قره باغ

این جریان در عصر معاصر، مسبب حادثات مختلف و ازبین رفتن حقوق انسانی و اقتصادی خلق های این سرزمین (ایران) بوده است که خصوصیات این جریان فکری را به ترتیب زیر می توان دسته بندی کرد:

۱ - پان فارس ها از راه های مختلف بر علیه دنیای اسلام و مخصوصاً تورک ها کار کرده اند و دراین راه، کار خود را با توطئه شروع کرده و با تحقیر و توهین و ساخت جوک های تحقیر آمیز ومسخره کردن، اهداف خود را پیش می برند و در زمان های اخیر، این کار زشت آنان را در اینترنت نیز می توان به وفور مشاهده کرد.

در شرایطی که تقریباً هیچکدام از هزاران سایت و وبلاگ مملو ازجوک- فارسی های رکیک موجود علیه شان و حیثیت ملل و اقوام ایران فیلتر و یا مسدود نشده اند، وبلاگ طنز «هاف هاف» (کنایه از معنی لغوی پارس به معنای صدای سگ یا عوعو و هاف هاف است) در« بلاگفا»، ۲۴ ساعت پس از راه اندازی، مسدود شد.

۲- خبر های زشت و بد تورک ها را بزرگنمایی کرده، تلاش می کنند آنان را با تصویر زشت نشان دهند. البته برای این کار، دست به تبلیغات و برنامه سازی می زنند. مثلاً فیلم ها و سریال های به اصطلاح تاریخی می سازند. البته معلوم است که به خاطر قبول نکردن مردم به غیر از کوروش و داریوش، زندیه، رضا قلدر ومحمد رضا شاه، مجبور می شوند تمامی حکومت های گذشته واقوام وابسته به این حکومت ها را بد نشان دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- طبق آخرین تحقیقات و اسناد تاریخی، موجودیت سلسله های هخامنشی، ساسانی و اشکانی در پرده ی ابهام اند.
- زندیه، حکومتی تشکیل نداده است، بل که حاکمیت منطقه یی است و رضا و محمد رضا، دست نشانده گان انگلیس می باشند.
۳ - امروز هم پان فارسیسم با تمام دشمنان تورک، دست به یکی کرده و حتی در این راه، مسلمانان را فدای ایدئولوژی خود می کند. به عنوان مثال با کمک به داشناک ها وتروریست های ارمنی که بر ضد اسلامیت در منطقه فعالیت می کنند، تورک های مسلمان را به کشتن می دهد.
۴ - پان فارس ها به خاطر اهداف خود و مخصوصاً به خاطر ضدیت با تورک ها و عرب ها به هر شکل و قیافه ای تغییر صورت می دهند و اگر لازم باشد، منافق گونه به صورت اسلامی و یا روشنفکر، تغییر لباس می دهند.
۵ - تلاش بزرگ پان فارس ها، تحریف تاریخ تورکان به خصوص تورکان ایران است. در حین خواندن کتاب های تاریخی نوشته ی آنان باوجود حکومت هزاران ساله ی تورک ها در منطقه، مطالبی به صورتی بیان شده اند که گویی در این سرزمین، هیچ انسان تورکی وجود ندارد. پان فارس ها برای نابودی یادبودهای باستانی تورک ها، تلاش وسیعی می کنند و علت این مسئله، عدم وجود اسناد تاریخی برای مشروعیت و وجود حکومت های فارس می باشد.
۶ - پان فارس ها تلاش می کنند از لحاظ اقتصادی، مناطق تورک نشین را در وضعیت سخت نگه دارند وخصوصاً با جلوگیری از سرمایه گذاری در این مناطق به اهداف خود می رسند که این کار برای دستیابی به این اهداف

(c) ketabton.com: The Digital Library

است: کوچ سرمایه داران تورک به مناطق فارس نشین و آسمیله شدن آنان در آن مناطق و تجمع سرمایه در مناطق فارس و فقیر ماندن مناطق تورک نشین و درحین حال آسمیله شدن مناطق تورک نشین به علت صرف وقت فراوان به مسائل اقتصادی.

۷ – شونیست فارس با تمام وجود بر هستی تورک، حمله ور می شود و این کار را توسط افراد نادان و بی اطلاع و یا افاد خودفروخته که در میان ملت تورک هم یافت می شود، انجام می دهد و به چنین افرادی اهمیت خاصی می دهند و در پُست هایی که در معرض دید اند، قرار می دهند و در میان مردم می گویند: فلان پُست مهم در دست تورک است! ولی چه کاری انجام داد؟ یعنی تورک ها لیاقت ندارند. پان فارس ها در زمانی که در مسند قدرت بودند از دست درازی به روشنفکران تورک نیز بر حذر نبودند و به اعمال تروریستی دست زدند! (به زنده گی صمد بهرنگی، حیدر عمو اوغلی، شیخ محمد خیابانی، عشقی، نابدل، ستارخان، پروفیسور زهتابی و.... مراجعه کنید!)

۸ – ما باید فراموش نکنیم که حکومت پان فارسیستی، یک جریان فرهنگی می باشد و این جریان در زمان پهلوی به اوج خود رسید و تا حال حاضر از طرف روشنفکرنما ها در حال گسترش می باشد که تاثیرات آن به وضوح قابل مشاهده اند.

۹ – بعضی از پان فارس ها با بی طرف نشان دادن خود در هر زمانی که مسئله ی تورک بودن آذربایجان پیش می آید، فوراً می گویند: «زبان، فقط وسیله ی ارتباط است!» و اگر کسی در آن لحظه این مسئله را قبول کرد، زبان خود را به آن شخص، قالب می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۰ - کوچک نمایی و تحقیر روستاییان و اقوام کوچ نشین که غالباً تورک استند، گام دیگری در تضعیف ملت تورک می باشد که در زمان حکومت حزب دموکرات آذربایجان به شدت با آن مبارزه شد.
کلمه ی بی فرهنگ که به عنوان حربه ای برای برای سرکوب روستاییان و کل تورک ها ساخته شده است از نظر جامعه شناسی، کاملاً بی مفهوم است؛ چون موجودی که وی را انسان می نامیم، فرهنگ را به وجود آورده و نوع بشر، دارای فرهنگ های متفاوت می باشد و واژه ی بی فرهنگ را فقط به موجودات غیر از انسان می توان نسبت داد. واژه ی تمدن که در تورکی «اویقارلیق» گفته می شود در فارسی وجود ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پان چیست و پان ایرانیست کیست؟

الله وردی بصیرتی

پان از نظر لغوی به معنای «همه» است و پسوندی که به عنوان وطن‌پرستی، دینداری و ... بعد از آن قرار می گیرد، انگاشتن همه بر پایه ی آن می باشد. به عبارت بهتر، پان یعنی همه را بر اساس خواسته ی خود انگاشتن و دیگر هیچ است. مثل: پان آریاییسم (همه آریایی- انگاری)، پان فارسیسم (همه پارس انگاری)، پان ایرانیست (همه ایرانی انگاری) .. و اساساً برداشتی که از پان ها می شود، عبارت است از ناسیونالیست های افراطی؛ چه در زمینه ی وطن‌پرستی، چه در زمین ی دینداری. افراد پیرو این تحجر(چون نمی توان اسم آن را تفکر گذاشت)، طرفدار عدم برابری افراد استند و خود را به واسطه ی نژاد یا دین شان از سایر انسان ها برتر می دانند.

فلسفه ی وجودی پان ایرانیسم:

پان ایرانیسم زمانی اعلام موجودیت می کند که پان آریاییسم و پان فارسیسم شکل گرفته و به رسمیت شناخته می شود و به عبارتی ایران مساوی با آریایی و فارس تعبیر و معنی شود؟! لذا می توان گفت دروغی به نام پان ایرانیست، محصول دروغ یا دروغ های دیگر می باشد و در نتیجه ی این هاست که پان ایرانیسم ها می گویند: همه ساکنان ایران کنونی، ایرانی (به تعبیر آنان یعنی آریایی و پارسی) اند.(؟) در غیر این صورت خارجی اند (؟!) و باید ایران را ترک کنند! (؟!)

تاریخچه ی پان ایرانیسم:

در پی زمینه سازی ها و تاریخ نگاری های یهودیان و شیطنت انگلیس برای روی کارآوردن رضا پالانی (سوادکوهی) طی کودتاهی در ایران و با توجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

به سیاست تمایل رضا شاه به آلمان نازی، اصول فاشیسم توسط سفیر آلمان و شخصی که از آلمان، مأموریتش یاد دادن این اصول به رضا شاه بود و در ادامه ی این سیاست، دستور تشکیل سازمان پرورش افکار به رضا شاه داده شد و در پی تشکیل این سازمان و پرورش افکار نژادپرستانه و فاشیسم، واژه ی پان ایرانیست برای نخستین بار در سال ۱۳۰۶ توسط فردی به نام محمود افشار یزدی که فردی نژادپرست و از پان آریاییست های دربار رضاشاه (عامل و نوکر انگلیس و یهودیان) بود، مطرح شد و در ۱۵ شهریور ۱۳۲۶ خورشیدی با عنوان مکتب پان ایرانیست بنیانگذاری شد و در همین سال، حزبی با این نام شکل گرفت.

پان ایرانی ها چه می گویند؟:

این افراد می گویند: ما آریایی هستیم!(؟!) و از سایر انسانان برتریم!(؟!) این افراد، احساس حقارت خود در برابر پیشرفت غرب و شرق را با دستمایه قرار دادن برتری عهد باستان(!؟) التیام می بخشند. باور های آنان، نشانگر اوج نادانی در این افراد است.

این افراد برای این که بتوانند بر تاریخ خود تکیه کنند، شروع به ساختن افسانه کرده اند. چگونه؟ برخی از دروغ های این افراد را راجع به تاریخ می آورم:

- جنگ ماراتن که منجر به شکست داریوش هخامنشی شد، دروغ محض است (یعنی تمام مورخین یونان یا در واقع تنها مورخینی که از فتوحات ایران در آن عصر نوشته اند، دروغ می گویند و حرف فاقد سند اینان، راست است).

(c) ketabton.com: The Digital Library

- کسی که هخامنشیان را منقرض کرد، اسکندر مقدونی نبود! بل که فردی از اهل ارومیه به نام اسکندر مغانی بود (؟) (یعنی ایران باستان، هرگز در دست یونانی ها نبوده! پس لابد حکومت سلوکی هم جزوی از حکومت های ایرانی اصیل است؟).
- در نبرد نهاوند، علت شکست ایران، ترسیدن فیل های ایرانی از شتر های اعراب بود! (عجیب است که چرا وقتی شاپور دوم ساسانی به جزیرۀ العرب حمله برد، فیل ها از شتر نمی ترسیدند؟).
همچنین این افراد در نشان دادن اوج علم خود در عهد باستان از هیچ دروغی خودداری نمی کنند:
- اولین کشتی به فرمان یک ملکه ی ایرانی ساخته شد! (اولین ملکه ی ایران، پوراندخت ساسانی، دختر خسرو پرویز و هم عصر اسلام بوده است. پس تمام جنگ های دریایی پیش از او، دروغ بوده اند؟! یا اگر بگوییم آن ملکه پادشاهی نمی کرده، پس لابد قبل از طوفان نوح بوده است. لذا این ملکه اصلاً آریایی نبوده، زیرا حمله ی آریایی ها به فلات ایران، هزاران سال بعد از نوح صورت گرفت.)
وقتی از آنان می پرسیم: پس چرا هیچ اثری از علم والای آن روز در کتب و اسناد تاریخی وجود ندارد؟ می گویند: اعراب، کتب ایرانیان را آتش زدند! در حالی که مدارک و شواهد نشان می دهند که نابودی کامل کتب ایرانی در آن عصر، هرچند تحت تأثیر تهاجم عرب هم بوده، ولی بیشتر این کتب در اثر بی مبالاتی یا حتی توسط ایرانیان نابود شده اند. در واقع هر جنگی خسارت هایی را در پی دارد، چنان که فرونشاندن شورش شهر صور توسط

(c) ketabton.com: The Digital Library

اردشیر سوم هخامنشی، منجر به سوختن این شهر شد، ولی پان ایرانی ها می خواهند این حادثه ی سوختن کتاب ها را به اسلام مربوط کنند.
در مورد مذهب هم این افراد، مذهب باستان را دست مایه قرار داده اند! پس دین مقدس اسلام را دین «غیر ایرانی» خوانده، بدترین اهانت ها را به بزرگان و حتی اسم خدا می کنند! به همین واسطه، رابطه ی شان با پان های مذهبی زرتشتی بد نیست. پیروان ضعیف النفس این گروه برای این که خود را «ایرانی» کنند (؟!) از اسلام ابراز انزجار می کنند و می گویند: «هیچ مسلمانی ایرانی و هیچ ایرانی مسلمان نیست!» در این راه نیز از هیچ تهمتی به اسلام فروگذار نمی کنند:
- عرب ها به زور ایرانیان را «مسلمان» کردند! (بد نیست بدانید ایران در عصر امویان و به طور کامل به دست اعراب افتاد و بنی امیه، اسلام آوردن مردم مناطق مفتوحه را خیلی سخت قبول می کردند. حال چگونه است که ایرانی ها را به زور مسلمان می کردند؟)
- عرب ها، مرد های ایرانی را می کشتند و زن های شان را به کنیزی می بردند! و حتی به آنان تجاوز می کردند! (البته ما در تاریخ داریم که اعراب، مردان و زنان خاندان یزدگرد و مردان جنگجوی ایران را که با آنان مقابله می کردند به اسارت گرفتند، ولی دیگر جایی ننوشته اند که مردم عادی ایران را نیز با آنان به اسارت گرفتند و چه خنده دار! با وجود احکام سنگین اسلام راجع به تجاوز به عنف، این مسلمین بودند که به زنان ایرانی تجاوز می کردند! واقعاً خجالت دارد که اینان برای کوبیدن اسلام به زنان دیار خود نیز رحم نمی کنند!)

(c) ketabton.com: The Digital Library

– اسلام، توجیه گر نظام برده داری بوده است! (جالب است که در دنیای متمدن، ملل اسلامی، اولین کشور های بودند که برده داری در آن ها محو شد. چگونه است که اسلام، خود توجیه گر آن بوده است؟ هر کسی از تاریخ اسلام آگاه باشد، می داند اسلام تمام تلاش خود را برای مقابله با برده داری کرد و احکام سنگینش در این باره، منجر به انقراض سیستم برده داری در ملل اسلامی شد. در عین حال پس از اسلام، هر کسی هم اگر برده می شد از اسرای جنگی بود که علت هم نبودن سیستم های امروزی نگهداری از اسرای جنگی است و این رسمی در سراسر جهان بوده است. در حین حال دیدیم که پیامبر اسلام به اسرای بدر گفت: هر کس مسلمان بی سوادی را باسواد کند، آزاد است و بسیار در زمینه ی آزادی برده گان و اسرا سفارش فرمود و این سیستم های برده داری بعد از اسلام هم دستور اسلام نبوده است.)

اثر تفکرات پان ایرانی ها بر اقوامی که تحقیر شان می کنند، چیست؟:

انتظار دارید عرب زبان های ایران، وقتی این اهانت ها را می شنوند، چه عکس العملی نشان دهند؟ در مورد ترک ها چه؟ البته این عملکرد ابلهانه باعث تقویت پان های ترک و عرب و کرد می شود.

پان عرب ها و پان ترک ها با نشان دادن حرف های این گروه نادان به همزبانان خود، آنان را در راه استقلال طلبی تشجیع می کنند. وقتی به پان ایرانی ها می گوییم که به اینان بهانه ی ندهید! می گویند: خوزستان و آذرآبادگان، جزو خاک ایران اند! ما می خواهیم اینان را از این سرزمین ها برانیم!

پان ایرانی ها از حقوق بشر چه می گویند؟:

(c) ketabton.com: The Digital Library

پان ایرانی ها وقتی بخواهند نظام جمهوری اسلامی را محکوم جلوه دهند، دم از «نقض» حقوق بشر حرف می زنند، ولی وقتی به بحث برابری انسان ها می رسند، دیگر دل خوشی از حقوق بشر ندارند. در ضمن خود را پیـرو مـذهبی می دانند که نظام فئودالی را صد در صد قبول دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

موج جدید بحث های نژادی

رسول همدانلی

«و من ایته اخلق اسموت و الارض و اختلف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لایت للعلمین.» سوره ی روم، آیه ی ۲۲.

مقدمه:

از چند دهه ی قبل تاکنون، بخش مهمی از مساعی مدافعان فرهنگ ترکی در ایران، صرف روشن ساختن تفاوت دو مفهوم نژاد و «گروه زبانی» گردیده است؛ زیرا مروجین فرضیه ی «نژاد آریایی» با خلط مبحث بین دو مفهوم فوق تا دیروز سعی می کردند تا ترکتباران خزر و «سکا» و ... راآریایی نامیده و به خود منتسب کنند. امروز نیز با برافتادن پرده از روی تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی شان، التصاق زبان های «مانناا»، «اورارتو» و ... را از آن خود می خواهند. از یک طرف حوزه ی سکونت و فرمانروایی همه ی اقوام فوق الذکر طی ادوار مختلف در اراضی تاریخی آذربایجان- و نه مثلاً در کرمان و یزد و اصفهان- نفوذ داشته و از طرف دیگر پیروان مالیخولیای «پان ایرانیسم»، همه ی تمدن های اطراف ایران را از آن خود می خواسته اند. بر همین اساس آریاپرستان اگر نمی توانستند «آریایی زبان» بودن قومی را اثبات کنند، آنان را «آریایی نژاد» می نامیدند تا ظاهراً مساله را حل کرده باشند. در این جا توجه دوباره به منشای افسانه ی نژاد آرایی، خالی از فایده نخواهد بود؛ هرچند ممکن است برخی قسمت های آن تکراری باشند.

منشه ی فرضیه ی «نژاد آریا»:

در سال ۱۷۸۶، ویلیام جونز که در مستعمرات انگلیس در هند کار می کرد، متوجه تشابهاتی بین زبان سانسکریت و برخ زبان های اروپایی (همان

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاصیت تحلیلی بودن) شد. وی این زبان ها را هند و اروپایی نامید. بعد ها این «گروه زبانی» مفروض (یا زیر مجموعه ای از آن) آریایی نامیده شد و مشکل از زمانی آغاز گردید که «شارپ» و «کنت»، این مفهوم را در معنای «نژادی» به کار بردند:

- نژاد عبارت است از یک گروه انسانی که از حیث مشخصات فیزیولوژیک و بیولوژیک از قبیل رنگ پوست، رنگ و شکل چشم، شکل جمجمه، متوسط قد و ... قابل شناسایی باشد.

طبقه بندی «بلومباخ» که در این زمینه به طور گسترده مورد قبول واقع شده است، عبارت است ا:

- قفقازی (سفید)
- مغولی (زرد)
- ایتوپیایی (سیاه)
- آمریکن
- مالایی

این خلط مبحث شورق و شوق ذایدالوصفی را در میان انسان شناسان آفرید و آنان با پشتکار فراوان شروع به اندازه گیری همه چیز در میان گروه های انسانی کردند؛ اما هیچگاه به توافق نرسیدند و معلوم نشد که مثلاً این آریایی ها از «درازسران» استند یا «گردسران» یا این که چه رنگی برای چشم و موی آریاییان، استاندارد است؟! این پروسه ادامه یافت تا این که هیتلر با دست آویز قردادن «افسانه ی نژاد آریایی» در صدد جستجوی «فضای حیاتی» برای ژرمنیانی برآمد که آنان را گل سر سبد نژاد مفروض می دانست. از نظر هیتلر سایر سفید پوستان، آریاییان درجه دو محسوب می شدند و دیدیم که جنگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

برافروخت که ۵۰ میلیون کشته برجا گذاشت. فاعتبروا یا اولی الابصار.... این تفکر دقیقاً در همان زمان از طریق ایرانیان ساکن آلمان از قبیل کاظمزاده ایرانشهر و سید حسن تقی زاده به ایران دوره ی رضاخانی وارد شد. تقی زاده صراحتاً از دست و دلبازی آلمانیان در صرف هزینه برای گسترش این افسانه، سخن می گوید....

درباره ی خاستگاه آریاییان و شاخه ی ظاهراً بزرگتر شان (هند و اروپاییان) نیز اتفاق نظر وجود نداشته و ندارد. برای آنان از حدود اسکاتلند و جزیره ی بریتانیا تا اعماق سایبریا، «موطن» هایی حدس زده شده است. به جرات می توان گفت که از میان بیست نظر در این مورد، حداقل پانزده ی آن ها با هم اختلاف داشته و دارند... و افتضاح به جایی رسیده که اغلب مدعیان اولیه از نظر خود عقب نشسته اند و لفظ آریایی با همه ی کاستی هایش، تنها به عنوان یک اصطلاح زبان شناسی پذیرفته شده است. (۲) به نظر می رسد که علت آشفته گی در این مساله، کلی بودن بیش از حد اصطلاح «هند و اروپایی» باشد. طیف گروه های نژادی یا زبانی ای که می توانند در این خانواده جا داده شوند، چنان وسیع است که عملاً امکان رسیدن به یک اجماع قابل قبول را از بین می برد. این اصطلاح در ابتدا با هدف ایجاد سمپاتی و سلطه پذیری بر مردم هندوستان نسبت به استعمارگران انگلیسی ساخته شده و سپس سعی شده تا برای آن توجیهات علمی یافت شوند. چارلر ترولین، متخصص علوم تربیتی در مستعمرات بریتانیا می نویسد: «جوانان هندی [...] دیگر مارا بیگانه نمی دانند. بنابراین، سلطه ی استعماری ما را تشخص نمی دهند.... ما را الگوی خود قرار می دهند. ما را حامیان خود می شناسند. آرزوی آنان است که مانند ما شوند.» (۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکاشفات جدید:
پس از آن که حملات پان آریاییست ها در جبهه ی «زبان» و با اسلحه ی ابتدایی تئوری «زبان آذری» کسروی، بار ها و بار ها شکست خورد (۴)، آنان به «کشف» جدیدی نایل آمدند که بر اساس آن، «ترکان اصیل» متعلق به «نژاد زرد» دانسته شدند. با استناد به این کشف، ادعا می شود چون آذربایجان زرد پوست نیستند، پس ترک نیستند! ظاهراً باید چند دهه ی دیگر نیز وقت ما صرف حالی کردن این مساله به «محققین» پان فارسیست شود که «گروه های زبانی، لزوماً بر گروه های نژادی منطبق نیستند»، کما این که افغانان چشم بادامی و تاجیکان زرد پوست با هموطنان فارس زبان سفیدپوست ما در تکلم به فارسی دری، مشترک اند. در همین راستا محققین پان فارسیست ادعا می کنند:
- اولاً در وب سایت های رسمی دولت ترکیه، ترکان آن کشور از نسل «هون» ها دانسته شده اند.
- ثانیاً با توجه بر این ادعای پان فارسیت ها که «هون ها از نژاد زرد استند»، پس نتیجه می گیرند که ترکان ترکیه زرد پوست اند و با آذربایجانیان سفید پوست، اشتراک نژادی ندارند!
این شبهه نیز علاوه بر نابینایی از بی اطلاعی یا کم اطلاعی محققین پان فارسیست نسبت به تبارشناسی ترکان ناشی می شود.
شاخه ی غربی هون ها (آغ هونلار)، هون های غربی، هون های سفید، هون های اروپایی، افتالیت ها و هیاطله نامیده می شوند و این نامگذاری دقیقاً نشانگر تمایز آنان با پوست سفید بوده است. در راستای استراتیژی «نفی

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت مساله به جای حل مساله»، برخی از محققین پان فارسیست کوشیده اند تا وجود «آغ هونلار» را انکار کنند.
صرف نظر از این که محققینی که ترکی دانستن و ترکی خواندن را ننگ می دانند، چگونه توانسته اند به عمق تبارشناسی ترکان دست یافته و پی به «عدم وجود» هون های سفید ببرند؟ باید این سوال اظهر من الشمس نیز از مدعیانی پرسیده شود که اگر بر فرض محال ترکان ترکیه از نسل هون های زرد پوست بوده اند، پس چگونه است که هیچ یک از مشخصات فزیکی زردپوستان از جمله پوست زرد و چشمان بادامی در آنان یافت نمی شوند؟ آیا زنده گی در مجاورت دریای مدیترانه و سیاه باعث شده تا رنگ پوستشان از زردی به سفید درآید یا چشمان بادامی آنان فراخ گردد؟ نکته ی بسیار جالب دیگری که بر ادعای منکرین هون های غربی خط بطلان می کشد، این است که امروزه قوم هون (قوم آتیلا) به عنوان یکی از اقوام رسمی مجارستان شناخته می شود.
در حالت کلی می توان با محور گرفتن دریای خزر، ترکان را به دو گروه بزرگ شرقی با خصوصیات فزیکی نژاد زرد و گروه غربی با خصوصیات نژاد سفید قفقازی تقسیم نمود که در این حالت، حوزه ی نژاد سفید بر قلمرو امپراتوری هون غربی منطبق خواهد بود. این تقسیم بندی با طبقه بندی جغرافیایی خانواده ی زبان های ترکی نیز تا حدودی مطابقت دارد. در مطالعه ی بخش غربی، نه تنها ترکان آذربایجان و ترکیه، بل که مللی همچون چچن ها و ترکان حاشیه ی دریای سیاه و تاتار های قدیم (کریمه) و نیز ترکان شرق اروپا، همچون بلغار ها (بولقار) و مجار ها نیز باید مورد مطالعه قرار گیرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین باید افزود که نظریه ی مهاجرت های بزرگ از شرق به غرب با استناد به یافته های باستان شناسی سالیان اخیر و بالاخص براساس پژوهش های سومرشناسی مورد تردید واقع شده اند؛ چرا که نظریه ی شکلگیری تمدن های اولیه ی در مناطق خوب آب و هوا و حاصلخیزی همچون بین النهرین و آذربایجان و سپس کوچ به شرق در اثر ازدیاد جمعیت منطقی تر می نماید. اگر قصد نقض کامل نظریه ی مهاجرت های بزرگ ترکان از شرق به غرب (از آسیای میانه به سمت فلات ایران و بین النهرین) را نداشته باشیم، می توانیم با درنظر گرفتن دو خاستگاه برای ترکان به یک نتیجه گیری قابل قبول برسیم. با درنظر داشتن اصالت ترکی آذربایجانی نسبت به سایر لهجه های ترکی (به دلایل همچون رعایت کامل قانون آهنگ و بیشتر بودن مصوت ها و صامت ها) می توان آذربایجان را منشای ترکان با ویژه گی های نژاد سفید قفقازی پذیرفت و آسیای میانه (ترکستان) را هم منشای ترکان با ویژه گی های نژاد زرد.

در هر حال تفاوت های نژادی نمی توانند پیوسته گی فرهنگی ترکان را از غرب چین تا شرق اروپا مورد تردید قرار دهند. پیوسته گی فرهنگی ای که بسیار پیشتر از ظهور اقوام به اصطلاح هند و اروپایی به صور مختلف- و نه تنها در قالب زبان- خود را نشان داده است.

در پایان نیز تاکید می کنیم که هدف ما از ورود به بحث «نژاد»، تنها رفع شبهات و دفع حملات پان فارسیستی بوده و به خوبی از این نکته آگاهیم که پس از فجایع ناشی از تفکرات نژاد پرستانه ی هیتلر، بحث های نژادی در جهان، جذابیت سابق خود را از دست داده و حتی تا حدی مذموم شمرده می

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوند. چند بیتی از شاعر بلندآوازه ی ترکان آذربایجان (بولـود قـاراچورلو)، حُسن ختام این مقال خواهد بود:

من دنمیرم اوستون نژاددانام من
من دنمیرم دیلیم دیللر دن باشدیر
منیم مسلکیمده منیم یولومدا
هامی برابر دیر هامی قارداشدیر

ترجمه:
من نمی گویم که متعلق به یک نژاد برتر استم،
نمی گویم که زبان من از دیگر زبان ها برتر است،
در راه و روش من همه برابر و برادر اند!
منابع و توضیحات:

۱- لوگوی وبلاگ «خاک و خون»:
(http:khakokhoon.blogfa.com)

۲- هنوز هم «جستجوی خانه بـه خانـه» بـرای یـافتن مـوطن هنـد و اروپاییـان (شاخه ی بزرگتر آریاییان مفروض مذکور) به نحو ضـعیف تـر ادامـه دارد و گروهی از اولترا پان ایرانیستان مدعی شده انـد کـه آنـاتولی (شـرق ترکیـه)، خاستگاه اقوام هند و اروپایی در ۹۰۰۰ سال پیش بوده است. اگر ایـن مـوطن را هم به بیست موطن قبلی اضافه کنید، دیری نخواهـد پاییـد کـه اینـان ادعـا خواهند کرد که عده ای «زرد پوست مهاجم»، ابتدا زبـان مـردم ترکیـه را بـه ترکی تغییر داده و سپس از صحنه ی تاریخ ناپدید شده اند. البته بدون آن که کوچک ترین نشانه ی عینی «زرد پوست» از خود به جا گذارده باشند. ظاهراً

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیشرفت های علمی، منجمله علم ژنتیک نیز در چند دهه ی اخیر، تاثیر چندانی در رفع «بی وطنی» آنان نداشته است.
۳- اردبیلی، علیرضا، دادنامه ی آذربایجان.
۴- تیوری کسروی در واقع مدعی است که آذربایجانیان «ترکتبار» نیستند. بل که پس از آمدن ترکان غزنوی به این منطقه در قرن یازدهم، «ترک زبان» شده اند و قبل از آن به لهجه ی «آذری» که ظاهراً لهجه ای از فارسی باستان بوده، سخن می گفته اند. در جواب باید گفت که اولاً وجود زبانی به نام فارسی باستان از مدت های پیش مورد تردید واقع گردیده است. ثانیاً اگر مهاجرت از شرق به غرب را بپذیریم، ورود ترکان غزنوی به آذربایجان در زمان موج سوم مهاجرت های بزرگ ترکان واقع شده و طی مهاجرت های قبلی، ترکان خیلی زودتر از به اصطلاح اقوام هند و اروپایی در این منطقه ساکن شده بودند و غزنویان نیز در حقیقت با همزبانان خود مواجه گشته اند: کما این که کسروی خود اعتراف می کند که در دوره ی ساسانی، ترکان (خزر و قبچاق) در آذربایجان می زیسته اند.
علیرغم آن که زبان آذری مورد ادعای کسروی، فاقد هرگونه سند مکتوب قابل اثبات می باشد، لاکن محققین پان فارسیست هنوز سعی دارند تا برای زبانی که وجود آن به دلایل فوق و ذیل غیر ممکن است، از نیم زبان های تاتی و تالشی، واژه سرقت کرده و تحلیل های محیرالعقول اتیمولوژیک ساخته و به اسم «آذری» جا بزنند. اگر کلمات مورد ادعای آنان، واقعاً «آذری» باشند، پس لطفاً یک پاراگراف مطلب را با آن کلمات بنویسند و در مقابل زبان شناسان تالشی و تاتی از «آذری» بودن آن دفاع کنند یا حداقل دو متن متعلق به «زبان آذری» را که کلمات یکسان در هردو به کار رفته باشد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارائه کنند. با همین انگیزه مثلاً ادعا می شود که شیخ صفی الدین اردبیلی، هفده بیت به این زبان (لهجه) مجعول سروده است؛ لیکن اینان اشاره نمی کنند که شیخ صفی، شاگرد شیخ زاهد گیلانی بوده و بیست سال در گیلان زیسته و حتی همسر وی گیلک بوده است (دختر شیخ زاهد). بررسی این ابیات نشان می هد که به لهجه ی گیلکی سروده شده اند و فقط نشانه ای هستند از ذوق آزمایی شیخ صفی در زبان دیگر. از طرفی چون از شیخ صفی رساله های ارزشمندی همچون «البویوروق» و «یول اهلینه قیلاووز» به زبان ترکی برجای مانده، کسی نمی تواند ادعا کند که وی گیلک بوده است.

استدلال دیگر کسروی، عبارت است از آن که چون در اطراف خلخال و مرند و یکی و دو نقطه ی دیگری از آذربایجان، دهاتی با لهجه های تاتی، تالشی، هرزنی و رازی وجود دارند، اینان همان باقی مانده های آذری زبانان استند. در جواب باید گفت که اولاً اسامی برخی از این دهات کاملاً ریشه ی ترکی دارند. ثانیاً اهالی هیچ یک از این دهات، خود را «آذری» نمی نامند، بل که تات و هرزن می دانند. ثالثاً اگر طرز استدلال کسروی را بپذیریم، علی الاصول باید تمامی ایران قبلاً ترک بوده باشند؛ چرا که کمتر نطقه ای از ایران را می توان یافت که حداقل یک روستای ترک در آن وجود نداشته باشد. پس معقول تر آن است که دست از تجاهل برداریم و بپذیریم که این اجتماعات بسیار کوچک تاتی و هرزنی یا خودشان به دنبال دستیابی به امکانات بهتر زنده گی به این نقاط کوچیده اند و یا توسط دولت های پیشین و بالاخص ساسانیان با هدف تغییر ترکیب جمعیتی آذربایجان به این نقاط کوچانیده شده اند، کما این که ساسانیان در مورد سایر نقاط ایران هم چنین برنامه های را پیاده کرده اند. خلفای غرب نیز گروهی از اعراب یمنی را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

آذربایجان کوچانیده اند؛ اما دیدیم که هیچ یک از این گروه ها موفق به تغییر ترکیب جمعیتی آذربایجان نگردیدند و بل که خود در آن مستحیل شدند.

تیوری کسروی با دلایل دیگری نیز رد می شود: اگر در زمان مهاجرت فرضی ترکان به آذربایجان، ترکان «بی فرهنگ»، اقلیت و «آذری» های فارس زبان و «با فرهنگ» اکثریت بوده اند، اقلیت چگونه توانسته است زبان اکثریت را عوض کند؟ آن هم در دوره ای که نه از آموزش و پرورش خبری بود و نه از تلویزیون و روزنامه و ماهواره و انترنت و اغلب مردم نیز بی سواد بودند؛ اما اگر ترکان اکثریت و «آذری» های فارس اقلیت بوده اند، چگونه ادعا می شود که آذربایجان، محل سکونت ترکان نبوده و «آذری» ها مهاجر نبوده اند؟ آیا این آذری های بومی مفروض به دست ترکان، قتل عام شده اند و یا این که وادار به مهاجرت گردیده اند؟ در حافظه ی تاریخ هرگز چنین وقایعی ثبت نشده و تنها دلیل این که ترکان بدون هیچ مقاومتی وارد آذربایجان شده اند، این است که با همزبانان خود مواجه گردیدند. شاید ادعا شود که آذری های مفروض، چنان بی رگ و ترسو بوده اند که «موطن هزاران ساله»ی خود را بدون درگیری به ترکان واگذار کرده اند. این، توهین بزرگ به آذربایجانیان است که غیرت و دلاوری ایشان همیشه زبانزد خاص و عام بوده است. همچنین اگر آذری های بومی مفروض به اجبار حکومت های ترک، تغییر زبان داده باشند، اصولاً باید زبان ترکی فعلی شهر ها اصیل تر از روستا ها باشد؛ زیرا کنترول دولت ها همیشه بر شهر ها بیشتر از روستاهاست؛ لاکن می بینیم که امروزه عکس این قضیه مشاهده می شود و روستاییان بسیاری استند که کلمه ای از فارسی نمی دانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین باید پرسید که از بین تمامی اقوامی که تحت حکومت امپراتوری های وسیع ترک قرار داشته اند، چرا فقط آذری های مفروض، زبان شان تغییر کرده است؟ آیا دیگران چنان بی استعداد بوده اند که توانایی یادگیری یک زبان جدید را نداشته اند؟ نیز توجه کنید که در کتیبه ها و متون باستانی، هیچگاه کلمه ی «آذری» به کار نرفته است. در حالی که «توروکو» ها، جزو ساکنین باستانی آذربایجان شناخته می شوند. چاپ اول دایره المارف بریتانیکا در ۱۹۱۱ نیز فاقد مدخل آذری است. در حالی که مداخل TURKS و AZEBAIJAN در آن وجود دارند و این نکته نشان می دهد که «آذری» یک کلمه ی نوساخته است؛ زیرا بسیار تعجب آور خواهد بود اگر ادعا شود که دانش شرق شناسی ترکان و آذربایجان را می شناخته، اما از آذری های بومی بی خبر بوده است. جدیدترین ویرایش این دایره المعارف نیز آذری را شاخه ای از ترکی می داند. در جمهوری آذربایجان یا کشور ترکیه نیز همیشه از کلمه ی «آذری» در معنای «ترکانی که جغرافیای زنده گی آنان آذربایجان بوده و هست»، استفاده می شود و لاغیر.... (در تنظیم این بخش از منابع ذیل نیز استفاده شده است: «ترکان و ایران»، نوشته ی یاشار تبریزلی، احمد کسروی و زبان ترکی، نوشته ی رضا همراز، آذری یا زبان باستان آذربایگان، نوشته ی کسروی و دیراه المعارف بریتانیکا.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پان فارسیستان و «ژنتیـــــک»

(نقدی بر فرضیه ی مازیار اشرفیان بناب)

حسن سولدوزلو

مقدمه:

در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۵، یعنی درست پس از قیام سراسری تورکـان ایـران علیه اهانت روزنامه ی ایران و در شرایطی که ذهن مردم به شدت با سوالات قومی مشغول بود، خبرگزاری ایسنا، خبری کوتاه را منتشر ساخت که علیرغم ردّ و بدل شدن در گروه هـای خبـری آذربایجـانی، عمـلاً در لابـلای حجـم عظیم اخبار بازداشت های فعالان تورک بـه فراموشـی سـپرده شـد. بـه طـور خلاصه، ماجرا از این قرار بود که یـک «محقـق آذری زبـان» بـه نـام مازیـار اشرفیان بناب، توسط تحقیقات ژنتیک، ریشه ی «ژنتیکـی» واحـدی را بـرای ساکنان «فلات ایران»،کشف کرده است.

از آن جایی که پان فارسیست ها نیز کلمه ی «ایـران» را «سـرزمین آریائیـان» می دانند و «آریائی» را نیز مترادف با «فارس» تفسیر می کننـد، ایـن «کشـف» برای آنان به این معنی بود که علم ژنتیک، فارس ها را صاحبان اصـیل ایـران دانسته است!

هرچند احتمال دارد که وقتی «امنیت ملی» ایران در بحرانی ترین شرایط خود قرار داشته، عزیزان پان فارسیست، برخی جعلیـات «ژنتیکـی» را بـرای حفـظ «تمامیت ارضی» ضروری دیده باشند، ولی جهت آماده گی بـرای مجـادلات آتی و نیز پاسخ به شبهات مطرح شده در حدّ وسع خود به نقد این فرضـیه از دو منظر «زبان شناسی» و «ژنتیک» می پردازیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولین نکته ای که نظر پان فارسیست ها را به مازیار اشرفیان بناب جلب کرده، «آذری» بودن وی است که باعث شده تا بر روی فرضیه ی وی مانور بیشتری داده شود.

مازیار اشرفیان بناب ۴۰ سال دارد و متولد تهران است؛ یعنی باز هم با یک «مانقورد» دیگر روبرو هستیم که از «آذری» بودن، فقط پسوند «بناب» را یدک می کشد و در بزرگترین کارخانه ی آسیمیلاسیون جهان، یعنی تهران، تولید شده است.

با جستجوی اسم مازیار اشرفیان بناب در اینترنت (چه با الفبای عربی و چه با الفبای انگلیسی) مشخص می شود که به طور کلّی سایت هایی که مازیار اشرفیان بناب یا فرضیه ی او را می شناسند، سه دسته هستند:

۱) دایره المعارف هایی که توسط «داوطلبان» ویرایش می شوند؛ مثل «ویکی پدیا».

۲) سایت های پان آریانیستی مثل «جبهه ی پان آریان».

۳) وبلاگ های جدیدالاتاسیس پان فارسیستی؛ مثل شمس تبریز (ShamsTabriz.blogfa.com).

یعنی این که فرضیه ی «مازیار اشرفیان بناب» حتّی ۵ ماه پس از انتشار، طرفداری در جهان علم ندارد و فقط پان فارسیست ها استند که آن را در بوق و کرنا دمیده اند.

فرضیه ی مازیار اشرفیان بناب می گوید:

«ساکنین فلات ایران از یک ریشه استند!» - حتی هزاران سال قبل از این که نامی از ایران یا اقوام آریائی در میان بوده باشد - و صراحتاً تاکید می کند که:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«تاریخ مدون، دقیق و قابل اعتمادی در خصوص این وقایع جمعیتی [مهاجرت آریائی ها یا حتی وجود آنان] در دست نیست!»
تا این جا مازیار اشرفیان بناب نه تنها هیچ کمکی به فرضیه ی «نژاد آریا» نمی کند، بل که قصّه های مهاجرت «آریائی» ها را که ظاهراً در منابعی مثل اوستا مذکور اند، اکیداً زیر سوال می برد. همان طور که بارها درباره ی «منشای فرضیه ی نژاد آریا» بحث شده (۱)، صحبت از «نژادی»ی به این اسم، سال هاست که اعتبار خود را از دست داده و این اصطلاح تنها در زبان شناسی کاربرد دارد.
بحث اوّل / زبان شناسی:
از آن جایی که پان فارسیست ها «ایران» را «سرزمین آریائی ها» و به معنی «سرزمین مردمان اصیل و نجیب» می دانند، لازم است که این کلمات را از منظر زبان شناسی فارسی و تورکی تحلیل کنیم.
در فارسی کلمه ی «ایران» را می توان چنین تجزیه کرد: «ایران=ایر + ان». در «فرهنگ عمید»، مقابل کلمه ی «ایر»، چنین نوشته شده است: ایر، یعنی «آلت تناسلی مردانه» (البته با عرض معذرت). همچنین پسوند «ان» نیز علامت جمع است به معنی «ها». به این ترتیب معنی کلمه ی «ایران» در فارسی می شود «مردها».
همچنین لازم به یادآوری است که کلمات «آری» و «آریکا» همواره در کتیبه های هخامنشی به معنی «شورش» و «شورشی» آمده و ربطی به «اصالت و نجابت» ندارند.
اما از منظر زبان شناسی تورکی، قضیه کاملاً متفاوت است. در زبان تورکی، فعل «آریتماق/ آریتلاماق» به معنای «زدودن ناخالصی و پاک کردن» است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین به زنبور عسل می گویند «آری» یعنی «زنبور پاک». پس کلمه ی «آری» در زبان تورکی یعنی «پاک». (۲)
از طرف دیگر کلمه ی «ایران» در تورکی به سه جزو تقسیم می شود: «ایی+ ار+ ان». دوستانی که با تورکی استانبولی آشنا هستند، می دانند که در این شاخه از زبان تورکی، کلمات معادل «خوب/ بد» عبارتند از «ایی/ کؤتو». به عبارتی «ایی» در تورکی یعنی «خوب». کلمه ی «ار» در تورکی به معنی «مرد» و پسوند «ان» هم پسوند مکان است. پس به طور خلاصه:

- «ایی» یعنی «خوب»
- «ار» یعنی «مرد»
- «ان» یعنی مکان (سرزمین)

در نتیجه:

- ایران= ایی ار ان= سرزمین مرد خوب

انصافاً اتیمولوژی فارسی بهتر می تواند از عهده ی معانی کلمات «ایران» و «آریا» بربیاید یا تورکی؟ از آن جایی که عزیزان پان فارسیست نتوانسته اند توضیحی قابل قبول (یا آبرومندانه) برای معنی این دو کلمه بیابند، معنی تورکی آن ها را سرقت کرده و به جای معنی فارسی جا زده اند!
بحث ژنتیک:
تاریخچه ی علم «ژنتیک» با نام گریگور «مندل» و از سال ۱۸۶۵ آغاز می شود. «کروموزوم ها» برای اوّلین بار در ۱۹۰۳ کشف شدند. در ۱۹۵۶، کروموزوم های انسانی به طور صحیح شماره گذاری شده و در سال ۲۰۰۳، «پروژه ی ژنوم انسانی» با دقت ۹۹/۹۹ درصد تکمیل گردید. به این ترتیب روشن است که ژنتیک (خصوصا ژنتیک انسانی) علمی نوپاست. هنوز در

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرحله ی «فرضیه»پردازی قرار دارد و صحبت از «نظریه» و «دکترین» و «پارادایم» برای آن بسیار زودهنگام است؛ هرچند همین فرضیه های معدود ژنتیک نیز با انتقادات متعدد مواجه اند، اما به طور کلی در برهه ی کنونی، سه «علامت ژنتیکی» مورد بررسی متخصصان این علم قرار می گیرند:

الف) میتوکوندریال DNA که از مادر به ارث می رسد و شامل گروه های زیر است:

۱) هاپلوگروپ های (۳) اروپائی H, I, J, K, T, U, V, W و X.

۲) هاپلوگروپ های آسیائی A, B, C, D, F, G, M و Z ؛.

۳) هاپلوگروپ های آفریقائی L1, L2 و L3.

ب) کروموزوم Y که از پدر به ارث می رسد و از گروه های آفریقائی I ، II و III و گروه های آسیائی VI تا X تشکیل می شود. دودمان های اروپائی همه گی واریاسیون های از این گروه ها استند (همین نکته ی به ظاهر کوچک تا ده ها سال مخالفت گروه های نژادپرست و نئونازی غربی را برخواهد انگیخت). [هاپلوگروپ های اروپائی ۲۲،۲۱،۹،۳،۲،۱ و ۲۵. هاپلوگروپ های آسیائی ۱۶،۱۲،۱۰،۴ و ۲۸ و هاپلوگروپ های آفریقائی ۷،۶ و ۸]

ج) کروموزوم های غیرجنسی یا Autosome.

در بین سه علامت ژنتیکی فوق، نه تنها کروموزوم های غیرجنسی به دلیل جامعیّت از اعتبار بیشتری برخوردار اند، بل که میتوکوندریال DNA و کروموزوم Y نیز خود خالی از اشکال نیستند. به نظر اندروج. کلارک (استاد بیولوژی دانشگاه پنسیلوانیا)، «ژن های روی ژنوم میتوکوندریال یا کروموزوم Y، آشکارا به شما اجازه نمی دهند که تاریخچه ی جمعیت را استخراج

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنید!» (۴) حال معلوم نیست که چرا مازیار اشرفیان بناب، زحمت بررسی این علامت ژنتیکی مهم را به خود نداده؟ (شاید به این دلیل بوده که فرضیه ی او را تائید نمی کرده است.)
لازم به ذکر است که در علم ژنتیک، فاکتور هایی مثل «گروه های خونی»، غیر قابل اعتماد دانسته می شوند. همچنین در این مقاله به مبحث «خوشه های ژنتیکی» نمی پردازیم.
مشاهده می شود که علائم ژنتیکی میتوکوندریال DNA و کروموزوم Y، جوامع انسانی را در سه گروه اصلی آسیائی، اروپائی و آفریقائی طبقه بندی می کنند و هر یک از گروه های اصلی به گروه های فرعی جدا می شوند که مشخصه ی آن ها حروف و اعداد لاتین است. پس اگر بخواهیم در فلات ایران نیز گروهی از انسان ها را مشخص کنیم باید از همان علامتگذاری ژنتیک درباره ی گروه های اصلی و فرعی استفاده کنیم و به عبارت دیگر، در تقسیم بندی ژنتیک، چیزی به اسم «ژن ایرانی» وجود ندارد! (چه برسد به «نژاد آریائی»، «نژاد پارس» یا حتی «نژاد تورک».)
همچنین مهمترین نکته ی فرضیه ی مازیار اشرفیان بناب، آن است که وی فقدان «تمایز ژنتیکی» بین ساکنین فلات ایران را نفی کننده ی وجود «اقوام» فارس و آذری [تورک] و لر و بلوچ و تورکمن می داند. سوال این جاست که اساساً «ژن ها» چقدر در تعریف «قومیت» دخالت دارند تا فرض یکی بودن آن ها بتواند به نفی وجود اقوام بیانجامد؟ مهمترین پارامتر های مشخص کننده ی «قومیت» عبارتند از:
۱) زبان
۲) دین

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳) تاریخ
۴) آداب و رسوم
۵) نژاد

از پنج فاکتور فوق، چهار فاکتور در علوم انسانی (زبان شناسی، جامعه شناسی و تاریخ) مورد بحث قرار می گیرند و فقط فاکتور «نژاد» است که با علوم تجربی سر و کار دارد.

اثبات احتمالی فرضیه ی مازیار اشرفیان «بناب» هیچ تاثیری در نفی یا اثبات چهار فاکتور اول قومیت ندارد و نمی تواند هم داشته باشد؛ چون اساساً ماهیت تحقیقات وی با ماهیت چهار فاکتور اول متفاوت است؛ یعنی اگر کسی نتیجه ی فرضیه ی مازیار اشرفیان «بناب» را در علوم انسانی موثر بداند، «مثل آن ست که بخواهد لیتر و متر را باهم جمع کند!» (۵)

تنها در بررسی فاکتور پنجم، یعنی «نژاد» است که فرضیه ی «مازیار اشرفیان بناب»، محلّی از اعراب می یابد. بار ها گفته ایم که از دیدگاه نژادی و بر اساس نظریه ی جامع «بلومباخ» (۶)، گروه های انسانی از نظر نژاد به پنج دسته تقسیم می شوند:

۱) نژاد سفید قفقازی
۲) نژاد زرد
۳) نژاد سیاه
۴) نژاد آمریکن
۵) نژاد مالائی

(c) ketabton.com: The Digital Library

واضح است که در جغرافیای مورد نظر مازیـار اشـرفیان بنـاب، یعنـی «فـلات ایران» و نواحی متصل به آن، تنها سه نژاد سفید و زرد و سـیاه وجـود دارنـد. پس موارد ۴ و ۵ را کنار می گذاریم.

حال اگر تقسیم بندی نژادی «سفید، سیاه و زرد» بلومبـاخ را بـا تقسـیم بنـدی ژنتیکی (اروپائی، آفریقائی و آسیائی) مقایسه کنیم، مشاهده می شود که بـاز هم پان فارسیست ها نمی توانند (یا نمی خواهند) درک کنند که «گروه های نژادی و ژنتیک بر گروه های زبـانی و قـومی منطبـق نیسـتند». آنـان «تـورک بودن» را مطلقاً معادل با «زرد بودن» می داننـد و غافـل انـد از ایـن کـه همـان طوری که حوضه ی تاثیر زبان فارسـی، تاجیـک هـای «زرد» را در بـر دارد، حوضه ی نفوذ زبان تورکی هم می تواند آذربایجانیان «سفید» را شامل شود.

علت دیگر جذابیّت این فرضیه برای پان فارسیست ها در یک جمله از مازیار اشـرفیان بنـاب نهفتـه اسـت: «جمعیـت آذری زبـان سـاکن در فـلات ایـران، ریشه ی ژنتیکی مشترکی با اقوام ترک زبان ساکن در کشور ترکیه و اروپای شرقی ندارند!»

پان فارسیست ها می پندارنـد کـه بـا ایـن «کشـف»، پیونـد تورکـان ایـران بـا تورکان تورکیه فاقد وجاهت خواهد شد. علیرغم این که اختلاف نژادی بین تورکان آذربایجان و تورکیه (حتی به فرض وجـود) مربـوط بـه گـروه هـای فرعی ژنتیک و زیر گروه های نژادی خواهد بود، نه گروه های اصلی. چهار فاکتور دیگر قومیّت نیز برای همیشه به قوّت خود باقی اند و از آن جایی کـه در حوضه ی علوم انسانی قرار دارند، نفی آن ها برای پان فارسیست ها عملاً غیر ممکن خواهد بود. (۷)

منابع و توضیحات:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱) رجوع کنید به: «دادنامه ی آذربایجان»، علیرضا اردبیلی، سایت تریبون و یا «موج جدید بحث های «نژادی»، رسول همدانلی، سایت دورنا.
۲) رجوع کنید به http://www.Polyglot.az
۳) «هاپلوتیپ» عبارت است از ساختار ژنتیکی یک کروموزوم منفرد. «هاپلوگروپ»ها، گروه های بزرگی از «هاپلوتیپ»ها هستند که می توانند برای تعریف اجتماعات ژنتیکی به کار روند و معمولاً جهت گیری جغرافیائی دارند.
۴) http://www.sitesled.com/members/racialreality/genetics.html
۵) این تعبیر را از نوشته ی استاد محترم دکتر ضیاء الدین صدرالاشرافی به امانت گرفته ام، به نقل از «جنبش دانشجوئی آذربایجان» ویژه نامه ی نشریه ی آراز دانشگاه تبریز.
۶) http://www.free-definition.com/Race.html
۷) در کنار همه ی احتجاجات فوق، یک سوال ساده تا ابد به قوت خود باقی خواهد ماند:
اثبات «هم ریشه بودن ساکنین فلات ایران»، واقعاً به محکوم شدن چه کسی می انجامد؟ (پان تورک ها یا پان فارسیست ها؟)
بر اساس فرضیه ی مازیار اشرفیان بناب، فرض می کنیم- و فقط فرض می کنیم - که ما با فارس ها «برادریم». این چه برادری است که برادر «ژنتیک» خود را «خر» یا «سوسک» می دانند؟ یا این چه برادری است که حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برادر «خونی» خود را انکار و پایمال می کند؟ و این چه برادری است که ...

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفاوت‌های موجود بین پان ایرانیست‌ها و جریان موسوم به انحرافی

دکتور یوسف دیزماری

جریان انحرافی، گرچه با جریان موسوم به پان ایرانیست‌ها مشابهت‌هایی دارد، به طوری که گاه تمییز و تشخیص این دو از هم سخت است، اما اتحاد این دو جریان سیاسی بوده و این دو جریان در اصول زیر، تفاوت اساسی دارند:

۱ - جریان پان ایرانیستی شدیداً تمایل به زرتشت گری دارد و دین مبین اسلام را مزاحم تحقق خواسته‌های خود می‌پندارد و اساساً با دین اسلام، مخالف است. در حالی که جریان موسوم به انحرافی، به اسلام و مذهب شیعه ی اثنی‌عشری با تعبیر انجمن حجتیه سخت پایبند است و با مذهب شیعه با تعابیر صوفیگرایانه و نظریه ی ولایت فقیه مخالف است.

۲- جریان پان ایرانیستی، اصول ثابت و مشخص دارد، ولی مواضع جریان موسوم به انحرافی متغیر است. مثلاً انحرافیون در برابر نظریه ی صهیونیسم جهانی شدیدترین و خشن‌ترین مواضع را اتخاذ می‌کنند؛ ولی به یک باره در برابر آن ها مواضع دوستانه می‌گیرند!

قاطبه ی پان ایرانیست‌ها را طرفداران احزاب دست راستی اروپایی تشکیل می‌دهند. در حالی که انحرافیون روسوفیل استند و قصد دارند سیاست خود با جهان غرب را مطابق با خواسته ی روس‌ها تنظیم کنند.

۳- زعمای پان ایرانیست‌ها را افراد تحصیلکرده تشکیل می‌دهند که سواد آنان به روز نیست و از نظر تحلیل های علمی و تاریخی در سال‌های اقتدار

(c) ketabton.com: The Digital Library

نازیسم و فاشیسم سیر می کنند. در حالی که انحرافیون به شدت مدرک گرا و خرافه‌پرست بوده و اساساً در تمامی زمینه‌ها فاقد سواد واقعی بوده و اغلب دارای مدارک و عناوین جعلی استند.

۴- جریان پان ایرانیستی نسبت به تمامی کشور های همسایه، ادعای ارضی دارد. از جمله جریان پان ایرانیستی، سه کشور ارمنستان، گرجستان و آذربایجان را به رسمیت نمی‌شناسد و به همه کشور های فوق «ایران شمالی» اطلاق می کند؛ اما جریان موسوم به انحرافی فقط جمهوری آذربایجان را به رسمیت نمی شناسد. در ادبیات جریان موسوم به انحرافی، منظور از «ایران شمالی»، همان جمهوری آذربایجان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفاوت های پان‌پارس بی‌دین با فارسی زبان مسلمان

الله وردی بصیرتی

دوستان عزیز!

یکی از حیله‌ها و ترفندهایی که پان‌پارس‌های محیل اخیراً در وبلاگ‌های خود به کار برده‌اند، این است که گویا ترک‌های آذربایجان از فارس‌ها نفرت دارند و این است که باید هویت ترکی را در ایران از بین برد و به آنان تلقین کرد که آذری استند نه ترک! متاسفانه این وبلاگ‌های شیطانی در سایه‌ی بی‌توجهی و بی‌اعتنایی مسوولان مرتب فعالیت می‌کنند و بی‌شرمانه به دروغ پراگنی و ایجاد اختلاف و دشمنی میان فارس و ترک می پردازند. من به فضل الهی قیام کرده‌ام تا حیله‌های آنان را یکی پس از دیگری بر ملا کنم. اول می‌خواهم تعریفی از «پان‌پارس بی‌دین» و فرق آن با «فارسی زبان مسلمان» بدهم تا شاید پان‌پارس‌ها کمتر بتوانند حرف‌های مرا تحریف کنند و از آن ها سوء استفاده نمایند. اول تفاوت‌های یک «پان‌پارس بی‌دین» با یک «فارسی زبان مسلمان» را می‌شمارم. شما هم می‌توانید جدول را کامل کنید!

جدول تفاوت‌های یک «پان‌پارس بی‌دین» با یک «فارسی زبان مسلمان»:

۱. پان‌پارس بی‌دین به کوروش، داریوش، کمبوجیه، اردشیر، انوشیروان و مرداویج می‌نازد؛ اما فارسی زبان مسلمان به پیامبر اعظم، مولای متقیان، سید الشهداء و معصومین علیهم السلام افتخار می‌کند.

۲. پان‌پارس بی‌دین در تخیلات و خزانه‌هایی که از تاریخ می‌سازد، کیف می‌کند؛ اما فارسی زبان مسلمان با حقایق تاریخ واقعی سرزمین اسلامی خودش زنده گی می‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳. پان‌پارس بی‌دین، فاقد هرگونه «احکام » در زنده گی فردی و اجتماعی است؛ اما فارسی زبان مسلمان به «احکام اسلام» پابند است.
۴. پان‌پارس از دین اسلام نفرت دارد و آن را «آیین تازی» می‌شناسد؛ اما فارسی زبان مسلمان، دین اسلام را بهترین آیین زنده گی می‌داند.
۵. پان‌پارس سعی می‌کند با جعل و تحریف چهره‌ی همه‌ی بزرگان علم و ادب ایرانی، آنان را غیر اسلامی معرفی نماید؛ اما فارسی زبان مسلمان، سیمای واقعی بزرگان علم و ادب ایرانی را در بستر اسلامی مطالعه می‌کند.
۶. پان‌پارس از نژاد ساخته گی به اسم «آریایی» و «پارس» دم می‌زند؛ اما فارسی زبان مسلمان از «مسلمین» سخن می‌گوید.
۷. پان پارس در فکر تشکیل حکومت «پارسی»، اما فارسی زبان مسلمان در آرزوی تحکیم حکومت «اسلامی» است.
۸. پان‌پارس به دنبال ایجاد اتحاد میان «پارس»ها و بر اساس زبان است؛ اما فارسی زبان مسلمان در پی ایجاد همگرایی مسلمین جهان می‌باشد.
۹. پان‌پارس، ترک‌های اعم از ایرانی و غیر ایرانی را دشمن خود می‌شناسد؛ اما فارسی زبان مسلمان، شیفته‌ی غیرت دینی ترک‌هاست و آنان را مدافع نوامیس خود می‌داند.
۱۰. پان‌پارس با ترک مخصوصاً ترک مقیّد و متدین ازدواج نمی‌کند؛ اما فارسی زبان مسلمان، افتخار می‌کند که داماد یا عروس ترک داشته باشد.
۱۱. پان‌پارس، ازدواج با خواهر و مادر را نشانه‌ی سعه‌ی صدر پارس‌ها در گذشته می‌داند؛ اما فارسی زبان مسلمان از این عمل زشت پان‌پارس‌ها شدیداً شرمنده است و مسببان آن را لعنت می‌فرستد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲. پان‌پارس‌ها پیوسته ناراحت، مغموم، عصبانی، هتاک، فحاش و بی‌تربیت هستند؛ اما فارسی زبان مسلمان شاداب، آرام، متین و بزرگوار است.
۱۳. پان‌پارس سعی می‌کند فردوسی را دشمن اسلام و ترک و عرب نشان دهد؛ اما فارسی زبان مسلمان او را یک شیعه‌ی مخلص حیدری می‌شناسد.
۱۴. پان‌پارس اگر اقتضا و ایجاب کند به کاسه‌لیسی و تملق از هر کس و ناکس می‌پردازد؛ اما فارسی زبان مسلمان، جز خدای یکتا، پیش احدی کرنش نمی‌کند.
۱۵. پان‌پارس برای پیشبرد مقاصد خود، گاه به اسلام هم تظاهر می‌کند؛ اما فارسی زبان مسلمان، باور قلبی و یقینی به اسلام دارد.
۱۶. پان پارس به دنبال تحقیر اقوام و بزرگ نمایی حباب «پارسی» و «آریایی» است؛ اما فارسی زبان مسلمان به همه‌ی اقوام، ملل و زبان‌های اسلامی احترام می‌گذارد.
۱۷. پان پارس به دروغ ادعای میهن‌پرستی می‌کند؛ اما در هیچ جبهه‌ی جنگ (نظیر جنگ تحمیلی صدام) شرکت نمی‌کند؛ اما فارسی زبان مسلمان با لشکر جهانی صدام، طرف می‌شود.
۱۸. پان‌پارس سعی می‌کند میان کشور های همسایه با ایران دشمنی ایجاد کند؛ اما فارسی زبان مسلمان در آرزوی اتحاد همه‌ی کشور های مسلمان است.
۱۹. پان‌پارس، اقوام ساکن ایران مخصوصاً ترک‌ها را که در اکثریت استند، با تحقیر و توهین تحریک می‌کند که به فکر تجزیه باشند؛ اما فارسی زبان مسلمان همه‌ی مسلمین را از خود می‌داند و با هر قومی از اقوام ساکن به تواضع و فروتنی برخورد می‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۰. پان‌پارس، ایران را به سوی زشت کاری های آریابازی و پهلوی‌بازی سوق می‌دهد؛ اما فارسی زبان مسلمان، زیبایی ایران اسلامی را در تنوع فرهنگی آن جستجو می‌کند.
۲۱. پان‌پارس بی‌دین در زنده گی اخلاقی خود فاقد هر گونه خط قرمز است، آن جا که منافعش ایجاب کند؛ اما فارسی زبان مسلمان، سخت پابند اصول و مبانی اخلاقی می باشد و خط قرمز های مشخص و تعریف شده دارد.
۲۲. یک پان‌پارس بی‌دین، معنای اصطلاحاتی مثل اخلاص، بلندنظری، صفای دل، رأفت، شفقت و مانند آن ها را نمی فهمد؛ اما یک فارسی زبان مسلمان در حد استعداد خود، بهره‌ای از آن‌ها دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا بعضی از نخبه گان غیر فارس به خدمت پان ایرانیسم درمی آیند؟

یونس شاملی

در ادامه ی بحث هایی در بررسی سخنان سید جواد طباطبایی- در مهرنامه - در تحقیر و توهین به ملت ترک ساکن در ایران، تاریخ و ادبیات آن خلق، فکر و پرسشی نیز از یک زاویه ی دیگر مطرح شده است که من به صورت مختصر به آن می پردازم.

پرسش:

نمی دانم چرا هیچ وقت یک کردزبان، فارس زبان یا عرب زبان، پان ترک نمی شود و یا چرا ترک زبان ها، پان کرد و یا پان بلوچ نمی شوند؟ اما تا دل تان بخواهد ترک و کرد و عرب ... و پان فارس، پیدا می شوند. کسروی و ارانی و تقی زاده درگذشته و داریوش فروهر، همین چند سال پیش، سید جواد طباطبایی هم که امروز، محمد ارسی را هم که چند وقت پنبه اش را زدید! کاظم موافق هم که در همین سایت است و عرب پان فارس است. واقعاً که عجب پدیده ای ست این پان فارسیسم؟

پاسخ:

جملات فوق، خیلی خوب جمعبندی شده و بجا پرسشی را در میان گذاشته مبنی بر این که چرا از میان ملت های محکوم به «پان فارسیسم» روی می آورند؟ اما برعکس آن صادق نیست؟ این پدیده البته اشکال مختلف دارد: جنبه های روان شاسانه ای که تفکرات شخص در یک جامعه ی استعمارزده را به این سو و آن سو می کشاند، حتی به نظام تحصیلی در ایران که کودک را از روز اول مدرسه با زبان و تاریخ خود بیگانه می کند و دنیای خیالی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات و تاریخ ملت حاکم را در ذهن دانش آموزان می کارد و یا تحقیر و تبعیض ها علیه ملت های غیر فارس در عرصه های فرهنگی و اجتماعی که در بخش آگاه جامعه حس مقاومت و مبارزه را برمی انگیزاند، اما در بعضی دیگر که آگاهی ای در این زمینه ندارند، شرایط برای «نفرت از خود» را در نزد عناصری دامن می زند و یا صدمات بسیاری که از سیاست استعماری و استحماری متوجه جامعه و افراد آن می شود. من با این جنبه های مسئله در این کوتاه سخن کاری ندارم، بل که جملاتی را در خصوص این مسئله از زوایه ی نیاز استعماری دولت- ملت حاکم قلمی می کنم.

در اشکال کلی و گذرا برای من «پان» های متعلق به ملت های غیر فارس در واقع وجود خارجی ندارند. اگر وجود دارند، هیچ چیزی نیست یا لاف و گزاف است یا چیزی در حد یک واکنش شفاهی از سوی یک غیر فارس که شاید چیزی به عصبیت بر زبان رانده است، حتی می توان گفت که «پان» مربوط به ملت های محکوم را حرف و حدیثی بیش نیست، چون «پان» از سوی ایدئولوژی استعماری قدرت حاکم و از سوی دیگر، تفکر برتری جویانه در نزد بخشی از نخبه گان سیاسی متعلق به ملت حاکم (فارس) در ایران است.

در واقع «پان»، صاحبش بخشی از نخبه گان ملت حاکم است. اساساً ایدئولوژی دولت- ملت (استبدادی و استعماری) حاکم و برای سرکوب ملت های محکوم است. پان های مربوط به ملت های غیر فارس در ایران، داستان اند خیالبافی اند و بهانه تراشی بخشی از نخبه گان سیاسی ملت حاکم؛ ورنه بی معنی است. ملتی که هنوز وجودش به رسمیت شناخته نشده و هنوز برای خودش دولتی ندارد، حتی از ابتدایی ترین امکانات برای بیان بی

(c) ketabton.com: The Digital Library

حقوقی خود محروم است، چگونه می تواند «پان» اندیش باشد؟ «پان»، متعلق به ملت های محکوم، فلسفه ای برای شدن ندارد؛ چون هنوز در اسارت یک دولت استعماری است. «پان»، خود یک اندیشه ی استعماری است! در نتیجه نمی تواند انگیزه ی فکری یک ملت یا فعال سیاسی متعلق به آن ملت اسیر باشد؛ اما به راحتی می تواند به آرمان یک نخبه ی سیاسی ملت حاکم تبدیل گردد. بنابراین حتی می توانم بگویم که اساساً سخن گفتن از «پان» ملت های محکوم هم خنده دار و هم گریه آور است. خنده دار برای بی معنی بودن، غیر واقعی بودن و گریه آور برای این که همین «پان»ی که ظاهراً متعلق به ملت محکوم است، باطناً محمل و بهانه برای سرکوب حرکت های سیاسی همان ملت محکوم است. لذا پاسخ منطقی پرسش مطرح، تبارزش در وجود «ملت حاکم» و «پان فارسیسم» نهفته و باطناً نهان در «پان ایرانیسم» است. ملت (فارس) که صاحب دولت (ایران) است و بخشی از نخبه گان سیاسی آن «پان فارسیسم» (پان ایرانیسم) را برای سرکوب و سیطره بر ملت های محکوم به باور خود تبدیل کرده اند.

تاریخ «پان فارسیسم» در ایران به تاسیس دولت فارسی یعنی به زمان رضا شاه در ایران بازمی گردد؛ ورنه هر عاقلی بسیار روشن می داند که «پان» های مربوط به ملت های محکوم ترک، کُرد و... تنها و تنها برای سرپوش گذاشتن به پان فارسیسم دولتی و غیر دولتی حاکم اند که می خواهند برای فریب اذهان عمومی بگویند: «نگاه کنید! فقط ما نیستیم که به «پان» باورمندیم! بل که آنان نیز دارند!» اما اگر از هر کسی پنهان باشد، برای یک ناظر بی طرف آشکار است که مقصود از «پان»، متعلق به ملت های محکوم چیست!

(c) ketabton.com: The Digital Library

از نظر «پان ایرانیسم» و در واقع «پان» ملت حاکم، اگر یک ترک، آموزش به زبان مادری خودش را طلب کند، «پان ترک» است. اگر حق تعیین سرنوشت بخواهد، پان ترک است. اگر اداره ی منطقه ی خودش را طلب کند، پان ترک است. اگر به رسمیت شناخته شدن هویت ملی خودش را در کشور مطرح کند، پان ترک است. در این میان، تنها چیزی که واقعاً وجود ندارد، «پان ترک»، یعنی همان «پان» متعلق به ملت محکوم است؛ چون خلق ترک هنوز حاکم نیستند که بخشی از نخبه گان آن به این مبانی فکری نزدیک شوند.

نتیجه:

دلیل این که یک ترک و یا یک کرد و یا یک عرب و ... به «پان فارس» تبدیل می شوند، روشن است. این اشخاص (مانند سید جواد طباطبایین ها)، عوامل سیادت و سیطره ی فرهنگی و سیاسی دولت و ملت حاکم استند و همواره به مثابه ی ابزار سرکوب دولتی در تمامی سطوح، مورد استفاده (به بیان بهتر سوء استفاده) قرار می گیرند و همان طوری که پیشتر مطرح کردم، شرایط عینی برای ملت های محکوم و غیرفارس در ایران وجود ندارند که یک ترک «پان ترک» یا یک کرد «پان کرد» و یا یک عرب «پان عرب» بشود؛ اما دولت و نخبه گان سیاسی ملت حاکم و وابسته گان آنان در میان ملل محکوم، «پان» های مربوط به ملت های محکوم و غیر فارس را در تبلیغات شان با بوق و کرنا از «پان» ملت های محکوم داد سخن می دهند و ظاهراً با شدت تمام هم آن را محکوم می کنند و به مردم غیرفارس نصحیت می کنند که «واویلا! نگذارید که این پان ها شما را از راه بدر کرده و تمامیت ارضی کشور را به خطر بیاندازند!» بدون این که به این حقیقت تلخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشاره کنند که «پان ایرانیسم» از پنجاه سال پیش در این کشور، حزب سیاسی از نوع نژادپرستی عریان (سومکا و حزب پان ایرانیست ایران) را داشته و بر این کشور حکم رانده است و در اغلب موارد مهمترین تاثیر را بر سیاست دولتی ایران در هشتاد و اندی سال اخیر داشته است؛ اما کسی به درستی معترض آنان نیست! یکی از سرکرده گان پان فارسیست به من می گفت که ما با افتخار می گوییم که «پان ایرانیست» استیم! اما شما همیشه از اعتراف به «پان ترکیسم» هراس دارید! این جناب، علت افتخارش به پان ایرانیسم را چنین توضیح می داد که: «پان ایرانیسم»، افتخار آفرین است! اما «پان ترکیسم» و یا «پان عربیسم»، نفرت انگیز اند! و می گفت: به این خاطر شما نمی توانید از آن دفاع کنید! شما با این چند جمله می توانید به ذکاوت یک «پان ایرانیست» پی ببرید.

علت وجودی گرایش فکری پان فارسیسم، بسیار روشن است؛ چون آنان پان» متعلق به ملت حاکم اند و پشت شان به قدرت دولتی گرم است و دقیقاً می دانند که دولت (استبدادی و استعماری) حاکم برای سرکوب ملت های محکوم به این نیرو و با خوی وحشی اش نیاز دارد. دقیقاً علت اساسی پان ایرانیست شدن طباطبایی ها، نیاز دولت به عواملی از میان ملت های محکوم و تبدیل کردن آنان به ابزار سرکوب همان ملت هاست. این، تمام حقیقت است و نه نیمه ی آن.

نقد کوتاه یک جزوه ی منتشره درباره ی پان ترکیسم:

در جزوه ای که اخیراً تحت عنوان «نقد و شناخت پان تورکیسم و ... در جنبش رهایی بخش و دمکراتیک آذربایجان جنوبی» در اینترنت منتشر شده، «پان ترکیسم» را موضوع نوشته ی خود قرار داده است. درهم

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریخته گی اطلاعاتی که تحیلل پان ترکیسم بر آن استوار شده و سطحی نگری در این جزو به قدری وسیع است که من تنها آوردن دو نقل قول از این جزوه را برای نشان دادن صوری، سطحی و ساخته گی بودن آن کافی می دانم.

جزوه ی مذکور، ایده پان ترکیسم در آذربایجان جنوبی را امری وارداتی خوانده و در صفحه ی ۸۲ خود می نویسد: «ایده های گرگ گرایی و پان تورکیستی از بطن جامعه ی آذربایجان پدید نیامده است! بل که آنان سوغاتی دانشجویان و کار وارداتی تاجران آذربایجانی است که در سال های اخیر به ترکیه و آذربایجان شمالی رفت و آمد داشته اند. در دوره ی جمهوری اسلامی ایران، اخذ ویزا ما بین ایران و ترکیه برداشته شد و رفت و آمد مردم به ترکیه آسان تر شد و موج وسیعی از مردم آذربایجان برای تجارت، تحصیل، گردش و پناهنده گی به ترکیه رفت و آمد داشته اند. از طرف دیگر تخفیف در اخذ شهریه ی تحصیلی دانشجویان آذربایجانی در ترکیه، دانشجویان آذری را به رفتن و تحصیل در ترکیه تشویق و ترغیب کرد و هزاران دانشجوی آذری در مکتب های پان تورکیستی به آموزش پرداختند. بسیاری از مردم آذربایجان به خاطر نفرت از برنامه های مذهبی و خسته کننده ی تلویزیون های اسلامی ایران، هر روز تماشاگر ده ها کانال «تورک ست» بودند و تحت تاثیر آنان قرار گرفتند. همه ی این عوامل، امکان تبلیغ و رشد اندیشه های پان تورکیستی را در میان آذربایجانی ها آماده ساختند.» (پایان نقل قول/ تاکید در متن نقل قول از من است.)

هر کسی این پاراگراف را بخواند، ترکیه را مترادف پان ترکیسم، مردم ترکیه را پان ترک، دانشگاه های ترکیه را مدرس پان ترکیسم، دولت ترکیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

را دولت پان ترکیستی، تلویزیون و فیلم های سینمایی در ترکیه را پان ترکیستی بدانند؟ این دروغ ها چگونه می توانند سرهم شوند تا به اصطلاح تئوری نویسنده ی جزوه به کام برسد. این نویسنده، حداقل بایستی اندکی از «جنبش مدرن گزی پارکی» در ترکیه که به یک خبر در سطح جهان تبدیل شد، باخبر می بود؛ اما ظاهراً نویسنده دوست ندارد به این مقوله ها وارد شود تا قصد نفرت پراگنی علیه ترک و ترکیه را مخدوش کند.

نفرت نویسنده ی این جزوه از ترکیه از تک تک واژه ها و جملات مستتر در آن موج می زند. جدا از این که این پاراگراف، ترکیه را در تمامی ابعاد آن «پان ترک» می خواند! اما حتی یک جمله ی نقل قول، نه از منابع دولتی، نه دانشگاهی و نه هنری و سینمایی مبنی بر «پان ترک» بودن این مراجع آورده نشده است و این برای بی اعتباری جزوه ی مذکور کافی است. این جزوه حتی به شعور دانشجویان، تجار و حتی توریست های آذربایجانی که به ترکیه در رفت و آمدند نیز توهین می کند؛ چرا که ورود تجار، توریست ها و دانشجویان آذربایجان به ترکیه را مترادف به «پان ترک» شدن آنان قلمداد می کند و به زعم نگاه سطحی جزوه ی مذکور، «پان ترکیسم» از طریق فیلم های تلویزیونی ترکیه، دانشگاه های ترکیه و توریسم و تجار آذربایجانی به این منطقه، راه باز کرده است!

اطلاعات نادرست دیگر این پاراگراف در این است که عنوان کرده، ترکیه با تخفیف در شهریه ی تحصیلی برای دانشجویان آذربایجان، زمینه های افزایش تعداد دانشجویان در ترکیه را فراهم ساخته است. در صورتی که این تخفیف برای دانشجویان آذربایجان نیست، بل که برای دانشجویان ایران است؛ اما تقلب نویسنده ی جزوه در تغییر نام «دانشجویان ایرانی» به

(c) ketabton.com: The Digital Library

«دانشجویان آذربایجانی» در واقع برای فریب و اقناع سطحی و صوری خواننده گان خویش است.
در باب افول «پان ترکیسم» در آذربایجان جنوبی و در صفحه ی ۸۳ از همین جزوه می خوانیم که: «بیست سال بعد از انقلاب اسلامی، هیچ اثری از وجود مباحث اسطوره یی، توتم بوزقورد و گروه های سیاسی پان تورکیست در آذربایجان نبود . زوزه های بوزقورد های پان تورکیست در جنبش ملی آذربایجان در دوره ی اصلاح طلبان و محمد خاتمی به گوش رسیدند. این جریان در مدت کوتاه در میان تعدادی از جوانان رشد نمود و در آذربایجان مطرح شد؛ ولی به سرعت بی اعتبار شده و اکنون ستاره ی بخت پان تورکیست ها رو به افول است.» (پایان نقل قول)
بایستی از نویسنده ی جزوه ی فوق الذکر پرسید که اگر پان ترکیسم «به سرعت در آذربایجان بی اعتبار شده» و همین ایده ی «ستاره ی بختش در آن سرزمین افول کرده»، چه نیازی به نوشتن جزوه ای با دویست صفحه وجود داشت؟ به بیان دیگر یا نویسنده صادق نیست و جزوه اطلاعات نادرستی در مورد بی اعتباری و افول ایده ی به اصطلاح پان ترکیسم مطرح کرده است و یا این که علت داستان سرایی در مورد «پان ترکیسم»، همان حکایت فراهم کردن شرایط برای شدت بخشیدن به سرکوب دولت جمهوری اسلامی علیه جنبش رهایی- ملی خلق ترک در آذربایجان جنوبی و ایران است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در همه جا و با همه کس همیشه با زبان فارسی گفتگو کن!

مئهران باهارلی

توضیح عنوان:

اعلان دولتی ای که امر به تکلم به زبان استعماری فارسی در آزربایجان و دیگر مناطق ترک نشین ایران می کند و ایرانیت را مساوی با فارسیت و زبان قوم اقلیت فارس را زبان ملی می نمایاند: «علاقه ی قلبی به ایران و ایرانیت و نشانه ی کامل شاه پرستی و وطن دوستی، سخن گفتن دائم به زبان ملی و شیرین فارسی (؟) است. «در همه جا و با همه کس همیشه با زبان فارسی گفتگو کن!» این گونه اعلان های استعماری و نژادپرستانه پس از تاسیس دولت فارسگرای پهلوی در مدارس آزربایجان و دیگر مناطق ترک نشین ایران پخش و نصب می شدند.

سؤزوموز:

دوره ی حاکمیت آزربایجان جنوبی نیمه مستقل تحت حمایه ی عثمانی به سال ۱۹۱۸ و به سرکرده گی مجدالسلطنه افشار اورومی، سرآغاز رستاخیز فرهنگی- ملی ترکی و جنبش ملی دمکراتیک ترک در آزربایجان جنوبی است. نتیجه ی این حاکمیت کوتاه مدت، ایجاد جو فرهنگی ترکی و پدیده ی خودآگاهی و غرور ملی ترک در میان اهالی سرتاسر منطقه ی آزربایجان در «غالب ایالات و ولایات ترک زبان و حتی نقاط جزو آزربایجان» از باکو و اورمیه تا تهران و از تبریز و آستارا تا همدان بود. این جو فرهنگی به نوبه ی خود در کوتاه مدت منجر به مقبولیت توده یی برنامه ها و فعالیت های تشکل های فرهنگی و سیاسی ترک، مانند «تورک اوجاغی» (ترک اجاقی) برای مقابله با حاکمیت و استیلای فارسی و گرایش

(c) ketabton.com: The Digital Library

الحاق به ترکیه و یا استقلال در آزربایجان جنوبی گردید؛ چنان چه در یکی از گزارش های واصله به وزارت امور خارجه ی ایران- گزارش کارگذار آستارا که این تحولات را به دقت دنبال می کرد- علاوه بر تعدادی از چهره های محلی در آستارا (میر فتاح و میر عباس قلی و غیره) که ظاهراً در این زمینه فعال بودند، سفیر جدید ترکیه در ایران نیز از جمله ی کسانی ذکر شده بود که «معروف است» در تهران به ترویج برنامه های ترک اجاقی مشغول است. در گزارشات دیگر گفته می شود: «اتحادی دارند به نام اتحاد ترک- غیر از اتحاد اسلام- که در غالب ایالات و ولایات ترک زبان، حتی در اورمیه محرمانه مجالس تشکیل داده اند...» و یا «مجالسی که در این اواخر به نام اتحاد ترک، خیلی محرمانه، بل که به عنوان مهمانی هفته گی در منزل همان اعضای مجلس مزبور تشکیل می شود.» در گزارش دیگری «از ورود گاه به گاه مقدار زیاد کتب به السنه ی ترکی به تبریز و نقاط جزو آزربایجان که به قیمت های خیلی نازل فروش و بین اهالی توزیع شده است»، سخن می رود.

پس از آن رویاروئی دولت و نخبه گان فارس و مانقورت های ترک با هویت ترکی و سعی در ریشه کن ساختن زبان ترکی و جایگزین کردن هویت و زبان فارسی در آزربایجان که پس از انقلاب مشروطیت آغاز شده بود، شدت و وسعت بسیار یافت. حکومت وقت نیز امر امحای زبان و هویت ترکی را به وزارت جنگ محول نمود؛ زیرا «اگر اولیای امور برای انتشار زبان فارسی در حدود آزربایجان، جهد وافی و جهد کافی مبذول ندارند، هیچ وقت از انفکاک و تجزیه ی این قطعه ایمن نبوده و بالاخره این ایالت وسیع نیز مثل سایر قطعات در اثر لاقیدی و سهل انگاری مجزا و یا به تملیک

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر منضم خواهد شد.» به دنبال آن، وزیر جنگ (رضا خان)، پیگیری این امر را به اسم توسعه ی معارف و آموزش زبان فارسی در حیطه ی وظائف قشون قرار داد» و برای ترویج زبان فارسی و مراقبت در تعلیم و تعلم آن در کلیه نقاط آزربایجان، تعلیمات لازم به ایالت و امیر لشکر شمال غرب داده شد.»

یکی از اقداماتی که در این زمینه عملی شد، تشکیل «انجمن ترویج زبان فارسی» در تبریز در اواخر سال ۱۳۰۴ و به امر سرتیپ محمد حسین خان آیرم (امیر وقت لشکر شمال غرب) بود. جراید تهران و تبریز (شفق سرخ، ۱۲ اسفند ۱۳۰۴) از اهداف این انجمن که اموری چون «... ایجاد تیاتر های فارسی، لزوم مکاتبه به زبان فارسی در دوایر دولتی، تشکیل مدارس مجانی ابتدائی (فارسی)، وعظ کردن بر منابر به زبان فارسی و غیره» را شامل می شدند، تمجید کردند و این اقدام «صاحب منصب فاضل و وطن پرست، آقای سرتیپ محمد حسین خان» را ستودند که ممکنونات قلبی آزربایجانیان را تقویت و کمک می نمایند.» روزنامه ی ناهید نیز این اقدام را ... «نهضت مهمی که در صفحه ی آزربایجان، راجع به زبان فارسی و زبان اصلی آزربایجان، شروع شده بود» نامیده و ابراز خوشوقتی کرد (ناهید، ۳۰ فروردین ۱۳۰۵).

در سال ۱۳۰۵، «کنگره ی ملی زبان فارسی» در تبریز برگزارشد. سرتیپ، خود در آن کنگره حضور یافت و نطق ها ایراد گردید؛ اما همان سال، عکس العملی از مردم ترک به ظهور رسید که سابقه نداشت. در ایام عید نوروز، چند فقره کارت تبریک چاپی از شهر تبریز و اطراف به مقامات ارسال شدند که به زبان ترکی نوشته شده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در قبال اقداماتی چون نصب آگهی «ترکی حرف زدن ممنوع است!» در مدارس نیز واکنش های عمومی مشاهده شدند. میرزا علی مکتبدار به سخره «... در جوار حمام متصل به مکتب خود معروف به حمال میر فتاح، این جمله را در لوحه ای نوشته و نصب کرده بود: «رو تراشیدن در این حمام را موقوف دارند!» (محمد علی صفوت، تاریخ فرهنگ آزربایجان، چاپخانه ی قم.)

نوت: همه نقل قول ها از کتاب پان ترکیسم و ایران، تالیف کاوه بیات، مولف و تاریخنگار دولتی و پان ایرانیست است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظامی گنجوی و نژادپرستان خودخواه

حسن راشدی

امروز ها در رسانه های دیجیتالی، مطبوعات و رسانه های گروهی فارسی زبان و فارسگرا و از طرف آنانی که ایران را فقط در دایره ی تنگ زبان فارسی و فارس ها تعریف می کنند و زبان ملل و اقوام دیگر ایران را غیر ایرانی به حساب می آورند، غوغای برپا شده مبنی بر این که چرا در جمهوری آذربایجان، چند کاشی کهنه و فرسوده ای که در آن، یکی- دو بیت شعر فارسی از نظامی گنجوی نوشته شده بود از سردر آرامگاه نظامی که در حال تعمیر است، برداشته شده است.

غوغاسالاری در این مورد به حدّی رسیده که اصولاً کسی به تعمیراتی که در این زمینه در حال انجام است تا بارگاه شایسته تر از آن چیزی که حکیم گنجه داشته است داشته باشد، فکر نمی کند. انگار یکی- دو بیت شعر فارسی آرامگاه نظامی، آیه ی نازل شده ای ست که کسی نباید دست بر آن کاشی فرسوده، کهنه و بی قواره برای بازسازی بزند.

طبیعی است کسانی که آن آرامگاه با شکوه را برای نظامی گنجوی ساخته اند، می توانند آن را تعمیر و بازسازی هم بکنند و چند کاشی کهنه و فرسوده ی آن را هم تعویض بکنند در ثانی، نظامی گنجوی، شاعر آذربایجانی است ودر خاک این کشور هم آرمیده است؛ هر چند که مطابق رسم زمان خود، اشعارش را به فارسی سروده است، همان طوری که ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری قمری در افشنه ی بخارا از شهر های ترکستان قدیم و در کشور ازبکستان فعلی به دنیا آمد و در سال ۴۲۸ هجری قمری هم در همدان از دنیا رفت و در این شهر هم مدفون است، ولی کلیه آثارش را به عربی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته است. آیا ابن سینا را به صرف این که همه ی آثارش را به عربی نوشته است، می توان اندیشمند و فیلسوف عرب به حساب آورد؟
اگر امروز در سر در مقبره ی ابن سینا، هیچ جمله و صفحه ای از کتاب «قانون» و یا «شفا» ی او نباشد، عرب ها باید فریاد بپا کنند که چرا نمونه ای از آثار عربی ابن سینا بر سردر بنای آرامگاه وی در همدان، گذاشته نشده است؟
آیا ایران اجازه می دهد که عرب ها در این مورد، اظهار نظر بکنند؟ چه رسد به اعتراض؟
پان فارسیسم آن چنان در ذهن عده ای رسوخ کرده که افرادی از این قبیل هر کار غیر مجاز را برای خود مجاز می دانند، اما اعمال مجاز دیگران را هم غیر مجاز می پندارند. همین افراطیون در مسئله ی ساده ی تعمیر مقبره ی نظامی، افراط کاری را به جایی رساندند که وزیر امور خارجه مجبور به پاسخگویی شده است.
یادم نمی رود در سال ۱۳۸۳ که اولین اعتراض گسترده در پیوند به نامیده شدن خلیج عرب به جای نام خلیج فارس در ایران تدارک دیده شد در همان زمان، نام های بومی و ترکی ۵۲ جزیره ی دریاچه اورومیه را چون:

۱- گوله گن داش ۲- گمیچی ۳- کمر داغ ۴- کئچل داشی ۵- دوققوزلار ۶- آرپا دره سی ۷- ساری تپه ۸ - آغ داغ ۹- قره آدا ۱۰- سایین قالا ۱۱- قلیج یاغلی دره ۱۲- یانیقلی داش ۱۳- یاستی داش ۱۴- مولالا بؤرکو ۱۵- دنه لی ۱۶- احمد داشی و ... را با نام های تازه ساز و من درآوردی فارسی مانند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱- کاکایی بالا ۲- ناخدا ۳- زاغ ۴- گلسنگ ۵- کفچه نوک ۶- جودره ۷- زرتپه ۸- سپید ۹- سیاوش ۱۰ – شاهین ۱۱- شمشیران ۱۲- آتش ۱۳- تحتان ۱۴- پیشوا ۱۵ – ناهید ۱۶- بستور و ... عوض کردند و در آموزش و پروش اعلام شد که دانش آموزان از این به بعد باید به جای نام های ترکی این جزایر، نام های تازه ساز فارسی را یاد بگیرند.

گرچه به دنبال اعتراض عمومی در آذربایجان، آموزش و پروش، این اطلاعیه را لغو کرد، اما هم اکنون هم اسامی نو ساز فارسی این جزایر، همچنان مورد استفاده ی مراکز مختلف، سایت ها و مطبوعات قرار می گیرد و در سایت فارسی ویکی پدیا که در آیینامه ی آن تاکید شده باید مطالب مندرج در این سایت بر اساس اسناد معتبر باشد، نام این جزایر براساس نام های جعلی و نوساز فارسی، درج شده است.

عجیب است، آنانی که نامیده شدن نام خلیج مشترک بین ایران و کشور های عربی را با استناد به آثار و نوشته های تاریخی گذشته، «خلیج فارس» می نامند، چطور به خود اجازه می دهند نام تاریخی، بومی و ترکی جزایر دریاچه ی اورومیه را- که متاسفانه با سیاست غلط در حال خشک شدن است- با نام های خود ساخته و جدید فارسی عوض کنند؟

به راستی آنانی که مخالفت سرسختانه ی خود را با نام آبراه جنوب کشور که توسط کشور های عربی، خلیج عربی نامیده می شد، اعلام می کردند، در همان روزها هیچ اعتراضی به تغییر نام های ترکی جزایر دریاچه ی اورومیه کردند؟

ما در زبان ترکی مثلی داریم که می گوئیم: «اؤز گؤزونده ایگنه‌نی گؤرمور، اؤزگه گؤزوند چؤپوده سئچیر!» (در داخل چشم خود سوزنی به آن بزرگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

را نمی بیند، اما آشغال افتاده به چشم دیگران را هم تشخیص می دهد!) که کنایه از مبرا دانستن خود از همه عیب ها و معیوب جلوه دادن دیگران است.
اگر در جمهوری آذربایجان راجع به باز سازی مقبره ی مشاهیر خود تصمیمی گرفته می شود، چه نیازی به جار و جنجال و غوغاسالاری در ایران است که عده ای می خواهند با این تفکر تنگ نظرانه و نژادپرستانه به جای ایجاد رابطه ی دوستانه و برادرانه با دومین کشور مسلمان و شیعه ی جهان که بیش از ۳۰ میلیون نفر از همزبان های آنان هم در ایران زنده گی می کنند، تخم نفاق و دشمنی و تفرقه بیاندازند؟
بر فرض مسوولین جمهوری آذربایجان، بعد از تعمیرات اساسی مقبره ی حکیم نظامی، اصلاً یکی- دو بیت شعر فارسی نظامی را که قابل فهم برای مردم این کشور هم نیست با آن کاشی های فرسوده و کهنه نصب نکنند و به جای آن متنی زیبا و قابل فهم برای همه از ترجمه ی منظوم و ترکی- آذربایجانی اشعار وی را که توسط شعرای چیره دست آذربایجانی انجام گرفته در دیدگاه عموم قرار دهند تا همه ی مردم این کشور آن را خوانده و از مفهوم آن لذت ببرند، در این صورت آیا از مقام و منزلت نظامی کاسته خواهد شد؟ مضافاً بر این که این زبان هم، زبان مشترک تقریباً نصف جمعیت ایران هم است.
دانشمندان، فلاسفه و شعرا، هرچند در کشور و یا جغرافیای سیاسی خاصی به دنیا آمده، رشد و نمو کرده و به زبان خاصی اثر آفریده باشند، متعلق به جهان بشریت هستند و نمی توان آنان را در دایره ی تنگ فلان زبان و فلان کشور، محدود کرد.
نظامی گنجوی هم گرچه خود را از تبار ترکان معرفی می کند و می گوید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

پدر بر پدر مر مرا تُرک بود
به فرزانه گی هر یکی گُرگ بود

و در پیشگفتار اثر لیلی و مجنون بیان می کند که:

در حال رسید قاصد از راه
آورد مثال حضرت شاه
خواهم که بیاد عشق مجنون
رانی سخنی چو درّ مکنون
از زیور پارسی و تازی
این تازه عروس را طرازی
ترکی صفت وفای ما نیست
ترکانه سخن سزای ما نیست

که نشان می دهد نظامی می خواسته این اثر را به ترکی بیافریند، اما از شیروانشاه، فرمانی می رسد که این اثر را به فارسی بسراید! لذا شاعر در حین ناراضایتی با مصلحت و صلاحدید فرزندش محمد، فرمان شاه را گردن می نهد:

چون حلقه ی شاه یافت گوشم
از دل به دماغ رفت جوشم
نه زهره که سر ز خط بتابم
نه دیده که ره به کنج یابم
سرگشته شدم در آن خجالت
از سستی امر و ضعف حالت

نظامی در جای دیگری هم گله می کند که:

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترکی ام را در این حَبَش نخرند
لاجَرم دوغبای خوش نخورند

اما نظامی شاعر و حکیم جهانی ست و متعلق به جهان بشریت؛ گرچه آذربایجانی است و در شهر گنجه مدفون. شعر گفتن او به زبان دری هم که زبان مرسوم شعر آن زمان بوده نیز وی را نمی تواند در دایره ی تنگ این زبان و کشور های تاجیکستان، افغانستان و یا ایران محدود کند، آن چنانی که فارابی، ابوریحان بیرونی و ابن سینا که از شهر ها و مناطق ترکستان آن زمان برخاسته اند و محمد ابن زکریای رازی، محمد ابن جریر طبری و ابن مقفع که از شهر های ری، طبرستان و فیروز آباد ایران امروزی سر بلند کرده اند؛ ولی همه ی این اندیشمندان، تمام آثار خود را به عربی نوشته اند که عربی نوشتن این بزرگان هم نمی تواند دلیلی بر متعلق بودن آنان به عرب ها و کشور های عربی باشد، در حین حالی که همه ی این بزرگان به جهان بشریت تعلق دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسروی خودباخته و تحریف های او!

حسن راشدی

بنا به ادعای کسروی و همفکران وی چون محمدعلی فروغی، عباس اقبال آشتیانی، عبدالعلی کارنگ، جمال الدین و دیگران اگر گفته می شود که بیشتر روستاهای به اصطلاح آذری زبان بر اثر زور و اجبار و تحمیل از بین رفته اند و فقط چند روستای غیرترک در آذربایجان باقی مانده است، اولاً باید دلیل و برهان مستند و قانع کننده ای ارائه شود که این چهار روستای غیر ترک اطراف مرند در حین حالی که در میان هزاران روستای ترک در محاصره بوده اند، چطور و با چه ابزاری از خود محافظت و دفاع کرده و مثل بقیه روستاهای غیرترک از بین نرفته اند؟!

اگر بقیه ی آبادی های غیر ترک آذربایجان به زور و اجبار و تحمیل و یا به هر طریق غیر طبیعی دیگر از بین رفته اند، منطق حکم می کند که این چند تا روستا هم باید از بین می رفتند؛ چه وجود و ادامه ی حیات چند روستای غیر ترک در میان هزاران روستای ترک، بدون داشتن ابزار مقاومت قابل قبول، مثلاً هنگام تهاجمات ترک ها، آن هم در طول چندین قرن، غیر منطقی و غیر عقلانی به نظر می رسد، مگر این که قبول کنیم ساکنین این روستاها در دوره هایی از تاریخ و همان طوری که اشاره شد، مثلاً در زمان انوشیروان ساسانی و یا در زمان دیگر حاکمان ایران از مکان های اصلی خودشان از مناطق مرکزی و جنوبی و پهلوی زبان ایران برای حفظ منافع استراتژیک شاهان و به عنوان «چشم و گوش» پادشاهان پارس به این مناطق و مناطقی در آذربایجان شمالی و گرجستان، کوچانده شده باشند [۱] و در طول قرون متمادی هم در کنار روستاهای ترک و بومی آذربایجان با حفظ زبان و

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهجه ی محلی خود به زنده گی مسالمت آمیز ادامه داده اند و هیچ تحمیل و اجباری هم جهت تغییر زبان و لهجه ی آنان در کار نبوده است. البته وجود بعضی از روستاهای تات و تالش زبان در پاره ای از مناطق آذربایجان، چون خلخال و اردبیل و قزوین به علت همجوار بودن این شهرها با استان ها و مناطقی است که ساکنین بومی تات و تالش دارند.
جالب است که کسروی برای رسیدن به اهداف خود و یا رساندن ناسیونالیست های افراطی به اهداف شان به تحریف ناشیانه ی تاریخ متوسل می شود. وی برای سرعت بخشیدن به تئوری مورد ادعای خود، یعنی این که زبان ترکی تنها در مدت ۷۰ سال، زبان آذری از نوع فارسی (؟) را در آذربایجان از میان برده است در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» می نویسد:
«پس از مغولان در ایران شورشی بس سختی برخاست؛ زیرا چون ابوسعید در سال ۷۳۵ درگذشت و او را جانشینی نبود، میان سران مغول کشاکش افتاد که هر یکی پسری را به پادشاهی برداشتند و با هم به جنگ و کشاکش برخاستند و هنوز یک سال از مرگ ابوسعید نمی گذشت که سه پادشاهی بنیان یافت و به راه افتاد و تا سالیانی این کشاکش و لشکرکشی پیش می رفت و ایرانیان (پارسیان) که این زمان بسیار خوار و زبون می بودند، زیر پا لگد مال می شدند.... پس از این گزندها، نوبت تیمور و لشکرکشی های او رسید. در زمان او، آذربایجان چندان آسیب ندید، لیکن چون دوره ی او به سر رسید، آذربایجان بار دیگر میدان کشاکش گردید؛ زیرا چنان که در تاریخ هاست، نخست خاندان قره قویونلو با دسته های بس انبوهی از ترکان به آن جا در آمدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ می بودند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از آن، نوبت آق قویونلویان رسید که همچنان با ایل های انبوه به این جا رسیدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ و کشاکش می بودند و تا برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ که هفتاد سال از تاریخ مرگ ابوسعید می گذشت، آذربایجان همیشه میدان لشکرکشی ها و جنگ ها می بود و به گمان من باید انگیزه ی بر افتادن زبان آذری را در شهر های آذربایجان و رواج ترکی را در آ نها، این پیش آمدهای هفتاد ساله دانست؛ زیرا در این زمان است که از یک سو بومیان لگد مال و نابود شده اند و از یک سو، ترکان به انبوهی بسیار رو به این جا آورده اند و بر شماره ی ایشان بسیار افزوده.» [۲]

کسروی و کسرویست های بعدی بارها به این هفتاد سال تأکید کرده و از بین رفتن زبان به اصطلاح آذری را در طول این هفتاد سال دانسته اند [۳] و این، تحریف آشکار و ناشیانه ی تاریخ است که کسروی، دست به آن یازیده و به خیال خود ترکی شدن زبان مردم آذربایجان را در کوتاه مدت، میسر ساخته است؟ در حالی که با اندک دقتی که به فاصله ی مرگ سلطان ابوسعید،آخرین پادشاه مقتدر مغول در سال ۷۳۵ هـ. ق و برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ هـ. ق شود، معلوم می گردد که فاصله ی زمانی بین مرگ سلطان مغول و شروع حاکمیت اولین پادشاه صفوی، یعنی شاه اسماعیل، صد و هفتاد و یک سال است نه هفتاد سال!

دلایل کسروی برای تبدیل شدن یک زبان به زبان دیگر در مدت ۷۰ سال آن هم در آن دوران، آن چنان کودکانه و غیر علمی است که هیچ عقل سلیمی نمی تواند آن را بپذیرد !

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولاً سال هایی را که کسروی ادعا می کند آذربایجان، میدان لشکرکشی ها و جنگ ها بوده است، بزرگنمایی بیش نیست؛ چه در این دوره هم مثل هر دورانی دیگر و مثل بقیه جاهای ایران، درگیری هایی بین حاکمان محلی رُخ می داده که افتادن این اتفاقات طبیعی بود. ثانیاً در این جنگ و لشکرکشی ها، چه علت و عاملی باعث «لگدمال شدن» به اصطلاح بومیان آذری می شدند؟!

مگر در جنگ و لشکرکشی و کشت و کشتار، بومی و غیربومی را از هم جدا می کنند؟ اگر قتل و غارتی صورت می گیرد، این ظلم بر همه ی ساکنین منطقه می رود، چه بومی باشد چه غیربومی!

ثالثاً در این جنگ ها بیشتر ترکان کشته می شدند و از بین می رفتند؛ چون حاکمان درگیر در این جنگ ها از هر دو طرف از طایفه های ترک بودند. مثل جنگ بین قوتولموش و آلپ ارسلان که در این جنگ، آلپ ارسلان، شمار زیادی از هم زبانان خود را که از قوتولموش حمایت می کردند، به قتل رساند. [۴] همچنین در جنگ بین آغ قویونلوها و قره قویونلوها، ترکیب لشکریان درگیر جنگ از فرماندهان رده ی بالا گرفته تا سربازان جنگجو هم همه از ترکان بوده اند؛ چون «پارسیان و تاجیکان را به سربازی قبول نمی کردند.» [۵] در جنگ ها هم اصولاً سربازان و مبارزان درگیر در جنگ، بیشتر کشته می شوند تا ساکنین شهرها، به خصوص روستاهای دور افتاده!

رابعاً در این کشت و کشتار و جنگ، چه عاملی باعث می شد که زبان تغییر کند؟! فاتحین جنگ، اصولاً بعد از پیروزی به غنائم مادی فکر می کنند، نه به زبان و لهجه ی مغلوبین!

(c) ketabton.com: The Digital Library

با همه ی این احوال، هشتاد سالی که از اجرای برنامه ی نژادپرستانه ی رضاخان برای نابودی زبان ترکی در ایران می گذرد و در طول این مدت از اجباری کردن خواندن و نوشتن به فارسی، قدغن کردن صحبت به ترکی در مدارس آذربایجان، تحقیر و توهین ترک ها از طُرق مختلف گرفته تا به کارگیری ابزار های بسیار مدرن رسانه یی معاصر برای نابودی زبان و فرهنگ ترکی مردم آذربایجان بهره گرفته شده است، ولی تاکنون زبان هیچ شهر و روستایی در آذربایجان تغییر پیدا نکرده و فارسی نشده است. حال در آن دورانی که مردمان یک روستا، سال به سال، افراد آبادی همسایه ی خود را نمی دیدند و بیشتر آنان در طول عمر شان پای شان به شهر نخورده بود و فقط زمانی می فهمیدند که تابع کدام کشور و کدام پادشاه هستند که مأمورین مالیات به منطقه ی آنان پا می گذاشتند، چطور ممکن است در طول هفتاد سال، زبان ملّتی با گستره ی آذربایجان تاریخی و یا به بیان دیگر از اراک و ساوه در مرکز ایران امروزی گرفته تا در بند در داغستان قفقاز [۶] ، تبدیل به زبان دیگری شده باشد؟!

اساساً قبل از انتشار جزوه ی ۵۶ صفحه یی «آذری یا زبان باستان آذربایجان» احمد کسروی، در اوایل حکومت رضاخان در ایران، چیزی به نام زبان آذری مطرح نبود. در تاریخ هم در هیچ دوره ای و توسط هیچ مورّخی نامی از زبان آذری که نشاندهنده ی زبان غیرترکی و از نوع زبان های پهلوی باشد، بُرده نشده است و هیچ نمونه ای از این زبان خود ساخته ی کسروی، قبل از کشف ایشان هم اثری دیده نشده است.

کسروی در رساله ی ۵۶ صفحه یی که در زمان رضاخان به چاپ رساند از زبان غیرترکی با نام آذری در آذربایجان صحبت به میان آورد که در طول

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاریخ، هیچ گونه آثار و نشانه ی ادبی و مکتوب، هر چند اندک از این زبان دیده و یا شنیده نشده بود و خود کسروی هم به آن اعتراف می کند: «چنان که باز نمودیم آذری، زبان گفتن بوده و همیشه در پیش روی او، زبان همه گانی روان و برای نوشتن، جز این یکی به کار نمی برده اند. از این رو، نوشته ای به آذری در دست نبوده و یا اگر بوده از میان رفته.» [۷]

اما کسروی از زبان بعضی افراد، جملاتی را نقل می کند که مربوط به قرن های گذشته است و به قیاس ایشان، آذری از نوع غیر ترکی می باشد؟ و این در حالی است که آن چه کسروی به عنوان نمونه ای از به اصطلاح آذری از تاریخ نقل می کند، هیچگاه با نام آذری معرفی نشده است، بل که جمله های کوتاه و یا دوبیتی هایی ست از زبان بعضی افراد که نام زبان خاص بر آن ها نهاده نشده است و هرگاه هم سخنی از «آذری» یا زبان آذری رفته، نمونه ای از نظم و یا نثری داده نشده است که نشانگر به اصطلاح آذری بودن آن جملات باشد، بل که هر زمان و در هر جا از آذری، آذربی، آذربیجی و آذربیجیه سخن به میان آمده، منظور گوینده و یا نویسنده اشاره به چیزی است که منسوب به آذربایجان است نه به زبانی که نام آذری داشته و غیرترکی باشد. حال این منسوبیت ممکن است مربوط به زبان مردمی باشد که در آذربایجان زنده گی می کنند یا به محصولات کشاورزی این خطه اشاره کند و یا بر چیزی شبیه به «صوفی الآذربی» [۸]، یعنی «پشم آذری» و غیره دلالت کند.

کسروی بر مستشرق مشهور و اهل انگلستان (لی استرنج) که مقاله ی سوّم «نزهه القلوب» حمداله مستوفی را چاپ کرده و آذری را یکی از لهجه های زبان ترکی می داند که در آذربایجان مرسوم است[۹]، ایراد گرفته و بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب «نامه ی دانشوران» که در زمان ناصرالدین شاه قاجار نوشته شده و «آذریه» یا «آذربیجیه» را «لغات الترکان» [۱۰] نامیده اند، اعتراض کرده است؟ کسروی همچنین با تکیه بر بعضی گفته ها و تحریف آن ها، جملاتی را از زبان افراد صاحب نام در تاریخ نقل می کند که گویا این جمله ها آذری مورد ادعای وی است؟ وی به نقل از کتاب «صفوه الصفا» ابن بزاز از زبان شیخ صدرالدین، فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی می گوید: «ادام الله برکته (صدرالدین) گفت که باری شیخ (شیخ صفی) در این مقام که اکنون مرقد مطهر است، نشسته بود و به کلمات دلپذیر مشغول بود و جمعی از حضرتش خوش نشسته و مجلس روحانی پیوسته، ناگاه علیشاه جوشکابی در آمد که از اکابر دنیاداران ابناء زمان بود و پادشاه ابوسعید او را پدر خویش خواندی و شیخ اعزاز فرمود و قیام نمود. علیشاه چون در آمد، گستاخ وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش به زبان تبریزی «گو حریفر ژاته»، یعنی سخن به طرف بگو حریفت رسیده. در این گفتن دست بر کتف مبارک شیخ زد، شیخ را غیرت سر بر کرد.» [۱۱]

کسروی ادعا می کند که جمله ی «گوحریفر ژاته» به زبان تبریزی یعنی زبان آذری مورد ادعای وی است. در حالی که اگر به این جمله دقت شود، علیشاه جوشکابی، این جمله را نه به شیخ صفی، بل که به فرد دیگری گفته است تا وی به شیخ بگوید که حریفش آمده است و علیشاه مستقیماً با شیخ صفی صحبت نکرده و نگفته است «حریفرژاته» یعنی «حریفت آمده» است!

در اصل علیشاه جوشکابی گرچه می خواهد به زبان تبریزی (ترکی) با شیخ صفی صحبت کند، امّا این پیام را به زبان دیگری و به شخص دیگری می گوید که در نزدیکی اوست و آن شخص به احتمال قوی ترجمه ی این

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمله را باید به شیخ صفی برساند. به همین خاطر جمله را با «گو» یعنی بگو (به او بگو یعنی به شیخ صفی بگو) شروع کرده است. اگر علیشاه جوشکابی به صورت مستقیم با شیخ صفی صحبت می کرد، دلیلی نداشت جمله را با: «گوحریفرژاته» یعنی «بگو حریفت آمده» شروع کند، بل که با گفتن جمله ی «حریفرژاته» یعنی «حریفت آمده است» که جمله ی خبری است نه امری، شروع به صحبت می کرد. در حقیقت علیشاه جوشکابی به وسیله ی فرد دیگری می خواسته به شیخ صفی برساند که وی نیز به زبان تبریزی که همان ترکی است آشناست و می خواهد با این زبان با شیخ گفتگو کند.

اگر بعد از این پیام، جملاتی بین شیخ صفی و علیشاه جوشکابی رد و بدل می شدند، نام آن را می شد «زبان تبریزی» گذاشت که متأسفانه از این گفتگو، سخنی به میان نیامده است.

کسروی در صفحه ی ۳۹ کتاب آذری یا زبان باستان خود تلاش دارد نشان دهد زبانی که در زمان شیخ صفی در اردبیل و اطراف آن صحبت می شده است، نوعی از زبان به اصطلاح «آذری» مورد ادعای ایشان بوده و دو بیتی های را هم به اصطلاح از زبان شیخ صفی و یا منتسب به وی، نقل کرده است:

هر که بالایوان دوست اکیری هارا واسان بروران اوریری
من چو مالایوان زره باوو خونیم زانیر اوزاکیری [۱۲]

سپس کسروی می افزاید: «این دو بیتی اگر هم ساخته ی خود شیخ صفی نبوده، چنین پیداست که جز به زبان آذری نیست، ولی از معنای آن چیزی فهمیده نشد، جز این که «بالایوان» یا «مالایوان» که از خود داستان و به معنی دیوانه گان فهمیده می شود....» [۱۳]

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسروی در حین حالی که هیچ دلیلی بر آذری بودن دو بیتی بالا ندارد، حتی دلیل و مدرکی هم ندارد ثابت کند این دو بیتی از شیخ صفی است، تنها به جمله ی «پیداست که جز به زبان آذری نیست» اکتفا می کند و به اصطلاح ثابت می کند که این دو بیتی به زبان آذری است؟

گرچه شیخ صفی، حدود بیست سال، شاگرد شیخ زاهد گیلانی بوده و داماد وی نیز شده است و طبیعی است که به زبان گیلکی هم آشنا باشد و گاهی هم ممکن است ضرب المثل ها و جملاتی را به گیلکی بگوید، ولی به گفته ی ابن بزّاز در «صفوه الصفا» و به نقل از شیخ صدرالدین، فرزند شیخ صفی، جز مصرع: «نوبت چوپانیان آمد به سر» [۱۴] از شیخ صفی الدین، شعری انشاء نشده است.

چگونگی سروده شدن مصرع فوق توسط شیخ صفی در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» بدین شکل آمده است که: «ابن بزّاز در «صفوه الصفا»، داستانی از گفته ی شیخ صدرالدین می آورد بدین سان که شیخ صفی هنگامی که از بغداد باز می گشت، «توجه به راهی کرد. در آن راه، محاربه با پادشاه ابوسعید و امیر چوپان بود و مولانا عزالدین مراغه یی می گفت که انحراف صوب به صوب دیگر از این جاده ضرورت باشد، چون در راه حرب است و راه مخوف. شیخ فرمود: مولانا! فکری مکن (ع)! نوبت چوپانیان آمد بسر». «غیر از این مصرع از انشای طبع مبارکش معلوم نیست.» [۱۵]

سپس کسروی می افزاید: «پیداست که این گفته با شعر هایی که در «سلسله النسب» و در دیگر جاها به نام شیخ صفی نوشته اند، درست نیاید و چون ابن بزاز نزدیکتر به زمان شیخ صفی بوده، ما بایستی نوشته ی او را استوارتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

داریم! ولی چون آگاهیم که کتاب ابن بزاز به حال خود نمانده و شیخ صفی که سنّی بوده و سید نبوده و سپس نواده گان او سیّد گردیده و کیش شیعی پذیرفته اند از این رو پیروان آن خاندان، دست بسیار در کتاب ابن بزاز برده اند و هرچه را از آن با سیّدی و شیعی گری ناسازگار دیده اند، بهم زده اند. از این رو توان پنداشت که جمله ی «غیر از این مصرع از انشای طبع مبارکش معلوم نیست» را هم به آن افزوده باشند....» [۱۶]

ادعای کسروی بر شیعه و سیّد نبودن شیخ صفی و دست برده شدن به کتاب «صفوه الصفا» ابن بزاز به وسیله ی نوادگان وی نیز ادعای باطل است. کسروی مدعی است که «نواده گان او (شیخ صفی)، سیّد و کیش شیعی پذیرفته اند» در حالی که شیخ صفی در عهد سلطان ابوسعید، آخرین پادشاه مقتدر مغول (متوفی به سال ۷۳۵ هـ.ق) می زیسته و همان طوری که در سطور قبلی هم آمده، جنگ بین سلطان ابوسعید و امیر چوپان را هنگام بازگشت از بغداد دیده است.

بعد از سلطان ابوسعید و چند تن از این خاندان که مقتدر نبوده و حکومت طولانی هم نداشته اند، امیر تیمور، حاکم کل ایران تا آسیای صغیر گردید. امیر تیمور، شهر های آذربایجان از جمله خوی، مرند، تبریز و اردبیل را بدون جنگ مسخر کرد و هنگامی که وارد شهر اردبیل شد با شیخ صدرالدین (پسر شیخ صفی) که نوشته های ابن بزاز در مورد شیخ صفی هم بیشتر نقل قول از زبان وی است، ملاقات کرد. امیر تیمور وقتی در اردبیل با صدرالدین و دو تن دیگر از مشایخ بزرگ خانقاه دیدار کرد، چون می دانست آنان شیعه استند، در مورد اصول دین با آنان به بحث پرداخت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«من می دانستم که شیخ بزرگ خانقاه اردبیل و سایر مشایخ آن خانقاه شیعه استند و اگر سر اطاعت فرود نمی آوردند، همه را از دم تیغ می گذراندم؛ ولی چون مطیع شدند و با احترام مرا وارد شهر نمودند، نمی باید آنان را بیازارم، لیکن نمی خواستم که مهمان آنان باشم و آنان بتوانند بگویند که بر گردن من حق میزبانی دارند و مرا اطعام کرده اند. عصر روزی که وارد اردبیل شدم گفتم که شیخ بزرگ خانقاه و دو نفر از مشایخ آن جا که برجسته تر از دیگران استند، نزد من بیایند. من می خواستم با آنان صحبت کنم و بدانم چه می گویند و نظر شان درباره ی دین چیست؟ بعد از این که مشایخ آمدند به آنان اجازه ی نشستن دادم و از شیخ بزرگ پرسیدم دین تو چیست؟ آن مرد گفت من مسلمان هستم! از او پرسیدم اصول دین اسلام چیست؟ او در جواب گفت: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. گفتم: به عقیده ی من، اصول دین اسلام سه است و آن توحید، نبوت و معاد می باشد! تو چرا پنج اصل را بر زبان می آوری؟ شیخ جواب داد: اگر دو اصل بر سه اصل افزوده شوند، اصول سه گانه را تأیید می نماید و سبب تقویت آن سه اصل می شود! اگر این دو اصل، آن سه اصل را ضعیف می کرد، تو حق ایراد گرفتن داشتی! ولی چون اصول سه گانه را تقویت می کند نباید ایراد بگیری! گفتم: این که شما می گوئید بدعت است و در اسلام نباید بدعت بوجود آید.... مرشد خانقاه گفت: ای امیر! اصول پنجگانه ی دین اسلام به عقیده ی ما استنباط مولا و پیشوای بزرگ ما حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) می باشد و اگر تو این اصول را قبول نداری، مرا با تو بحثی نیست! لکم دینکم ولی الدین(دین شما از شما و دین ما از ما و به عبارت ساده تر، یعنی شما دین خود را نگاه دارید و ما دین خود را....

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعداً اسم او را پرسیدم: مرشد خانقاه جواب داد که نامش صدرالدین است. از او پرسیدم: معاش تو و سایر کسانی که در خانقاه استند از چه راه می گذرد؟ آن مرد گفت: بعضی از مردم نسبت به ما محبت دارند و جزئی از دارایی خود را وقف خانقاه می کنند و ما و درویشان دیگر که در خانقاه استیم از آن راه گذران می نمائیم و چون خرج ما زیاد نیست و عادت کرده ایم با قناعت بسر ببریم، بدون این که نیاز داشته باشیم به زندگی ادامه می دهیم! پرسیدم: درویشان در خانقاه چه می کنند؟ صدرالدین گفت: آنان ذکر می گیرند و عبادت می کنند و در خود فرو می روند، برای این که بتوانند خالق را بشناسند! با این که صدرالدین و سایر مشایخ خانقاه اردبیل شیعه بودند، من از صفای نفس آنان لذّت بردم و قبل از این که از اردبیل حرکت کنم، چهار قریه از قرای سلطان احمد را که بعد از مرگ او به من تعلّق یافتند، وقف خانقاه اردبیل کردم و چون درآمد قرای مذبور زیاد بود، می دانستم که وضع زنده گی سکنه ی خانقاه بهتر خواهد شد.» [۱۷]

شیخ صدرالدین (فرزند شیخ صفی) کسی است که همواره در حضور پدر و مرشدش (شیخ صفی) بوده و وی شاهد ملاقات های بسیار شیخ صفی با مریدانش بوده و موضوعات بیشتر کتاب «صفوه الصفا» ابن بزاز هم نقل قول از شیخ صدرالدین است. از آن چه بین امیر تیمور و شیخ صدرالدین و دو تن دیگر از مشایخ خانقاه اردبیل گذشته معلوم می شود که صدرالدین (پسر شیخ صفی) و جانشین وی شیعه بوده و مشایخ خانقاه هم شیعه بوده اند و شیخ صدرالدین هم پسر شیخ صفی بوده، نه از نواده گان وی!

یعنی این که شیخ صدرالدین و دیگر مشایخ خانقاه اردبیل که امیر تیمور با آنان ملاقات کرده، تربیت شده ی مستقیم شیخ صفی بوده اند و مذهب شیعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشته اند و ادعای احمد کسروی بر غیر شیعه بودن شیخ صفی هم ادعایی است بی هوده و باطل، چه اگر شیخ صفی شیعه نبود، پسر وی (شیخ صدرالدین) و مشایخ خانقاه که در مکتب شیخ صفی و زیرنظر مستقیم وی تعلیمات دیده بودند، نمی توانستند شیعه باشند! همچنین ادعای کسروی مبنی بر دست بُرده شدن به کتاب «صفوه الصفا» به خاطر زدودن آثار سنی گری شیخ صفی هم ادعای واهی می باشد. در حین حال گفته ی شیخ صدرالدین (پسر شیخ صفی) در کتاب «صفوه الصفا» که «غیر از این مصرع از انشای طبع مبارکش معلوم نیست» هم افزوده ی بعدی بر این کتاب نمی تواند باشد و عین واقعیت است و از این طریق معلوم می شود شیخ صفی علاوه بر این که شیعه و سیّد بوده، هیچ گونه شعری هم جز یک مصرع یاد شده نسروده است و دوبیتی هایی هم که کسروی مدعی است به زبان «آذری» از نوع غیر ترکی و سروده ی شیخ صفی اند، ادعای باطل می باشد!

آن چه که کسروی نمونه هایی از آن را در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» و از زبان شیخ صفی آورده و مدعی آذری بودن آن هاست، دو بیتی هایی اند که احتمالاً توسط مریدان شیخ صفی و به زبان ها و لهجه های محلی خود آنان که در همه جای ایران از جمله گیلان و غیره بوده اند، سروده شده اند.

کسروی در صفحات ۳۹-۴۰ از کتاب «آذری یا زبان باستانی آذربایجان» به نقل از کتاب ابن بزاز می نویسد:

«خواجه آغاگوید: عورتی بود بانو نام طالبه کار کرده باغبانی کردی. روزی آتش شوقش زبانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ مرا یاد نمی آورد. زبان بگشاد و این پهلوی انشاد کرد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیره کین سر به سوی ته کیجی دیره کین چش چو خونین اسره ریجی
دیره کین سر باستانه اچ ته دارم خود نواجی کوور بختی چو کیجی

پس از آن پسرش بیامد و پاره سبزی و تره جهت حوایج زاویه بیاورد و شیخ قدس سره باو فرمود با مادرت بگو که می خواهی که ما ترا یاد آریم، تره و سبزی بی وزن می فروشی، منت چون یاد آرم.» [۱۸] کسروی سپس توضیح می دهد: «از فرستادن سبزی و تره پیداست که این درویش بانو در شهر اردبیل یا در پیرامون های آن باغبانی می کرده و این دو بیتی، چه از خود او چه از دیگری ست، جز به زبان آذری نیست.» [۱۹]

از این نوشته ی کسروی چنین استنباط می شود که چون از شهرها و روستاهای دور، نمی شود سبزی به اردبیل فرستاد، لذا این سبزی به وسیله ی زنی که در اردبیل و یا اطراف آن زنده گی می کرده به شیخ صفی فرستاده شده است و دو بیتی ای که از زبان این زن نقل شده،گرچه در کتاب «صفوه الصفاء» به نام «پهلوی» از آن یاد شده است، ولی چون ترکی نیست، به زعم کسروی، نام آذری بر آن می توان نهاد و آن را زبان مردم اردبیل و اطرافیان آن می توان شمرد؟!

کسروی، هیچ دلیلی بر آذری بودن این دوبیتی هم ندارد و حتی تفاوت فاحش زبان این دو بیتی با دوبیتی ای که قبلاً آمد و اصلاً قابل درک برای خود کسروی هم نبود، سبب نمی شود که کسروی، نام دیگری جز «آذری» به این دو بیتی بگذارد!

شاید کسروی، اردبیل و روستاهای اطراف آن را به درستی نمی شناخته است که به چنین استنباطی رسیده و یا می شناخته، ولی برای دستیابی به اهداف خود، چنین نتیجه ای را از این دو بیتی گرفته است؛ ولی آن چه معلوم و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلّم است، هنوز هم روستاهایی در اطراف اردبیل هستند که اهالی آن ها به زبان غیر ترکی صحبت می کنند و اگر کسانی مسافر اردبیل- تهران بوده اند و با اتوبوس مسافرت کرده اند در شهر نمین در بیست کیلومتری اردبیل، مسافرانی را دیده اند که آنان هنگام سوار شدن به اتوبوس با خودشان به زبان مخصوص و غیرترکی صحبت می کنند که قابل فهم برای ترک زبانان نیست. وقتی شما از چگونگی زبان آنان پرسیده اید، آنان گفته اند به زبان «تالشی» گفتگو می کنند.

روستای عنبران (آنباران) در نزدیکی نمین که اکنون تبدیل به بخش شده است از آبادی هایی ست که اهالی آن گرچه ترکی هم می دانند، ولی با خودشان (به زبان تالشی) صحبت می کنند. آیا دوبیتی ای که کسروی از آن یاد کرده و مربوط به زن سبزی فروش اطراف اردبیل بوده نمی تواند زبان هفتصد سال پیش یکی از اهالی این روستا باشد که مردم این آبادی هنوز هم زبان خود را حفظ کرده اند؟!

کسروی در جای دیگر کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» باز دست به تحریف می زند. وی با مراجعه به سفرنامه ی ابن بطوطه می نویسد: «از آخر های آن هم سفرنامه ی ابن بطوطه را می داریم که در زمان سلطان ابوسعید به تبریز رسیده و چنین می نویسد: «بر بازار گوهریان گذشتم. چشمم از دیدن گوهر های گوناگون خیره ماند. غلامان نیک روی از آن بازرگانان، جامه های زیبا در بر و دستمال های ابریشمی به کمر بسته در پیش روی خواجه گان ایستاده و گوهرها را بدست گرفته و به زنانِ ترک نشان می دادند و آنان در خریدن بر یکدیگر پیشی می جستند و بسیار می خریدند. من، فتنه هایی در آن جا دیدم که باید به خدا پناه جست و چون به بازار عنبر فروشان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمدیم، مانند همان را بل که بیشتر در این جا دیدم.» این نوشته ی پسر بطوطه، همان را می رساند که ما در بالا نوشتیم. ترکان در تبریز می نشسته اند، لیکن ترک و تاجیک از هم جدا می بوده اند.» [۲۰]

در حالی که ابن بطوطه در نوشته ی فوق، اصلاً نامی از تاجیکان نمی برد که در تبریز نشیمن کرده باشند. آن چه ابن بطوطه می گوید، مربوط به زنان ترک است و نه تاجیک و غیره. حال آن که کسروی، نشستن ترک و تاجیک را در تبریز و حتی جدا بودن آنان را از هم از این نوشته ی ابن بطوطه استنتاج می کند؟!

امیر تیمور نیز بعد از شورش مردم تبریز بر علیه سلطان احمد ایلخانین و فتح بدون خونریزی این شهر از بازار جواهر فروشان و عنبر فروشان این شهر دیدن می کند و تقریباً همان خاطراتی را می نویسد که ابن بطوطه نوشته است. [۲۱]

گرچه حضور و حتی سکونت اقلیت های غیر ترک از آن جمله عرب ها، تات ها،کردها، تاجیکان و دیگر اقوام را در روستاها و شهرهای آذربایجان نمی توان انکار کرد و در مواردی هم در نوشته ی بعضی از مورخین، همچون حمداله ی مستوفی و دیگران به آنان اشاره شده است، ولی به نظر می آید حضور این قبیل افراد و اقوام در آذربایجان، بیشتر منشیان، مأمورین دولت، بازرگانان و یا تبعیدشده گان از مناطق دیگر به آذربایجان را شامل می شده است که در آن دوران مرسوم بوده است [۲۲] و یا ممکن است در مواردی چون دوران انوشیروان ساسانی جهت حفظ موقعیت سیاسی و نظامی و حراست از مرز های شاهنشاهی، عده ای از طوایف نزدیک به پادشاه از مناطق مرکزی و پارس زبان به آذربایجان کوچانده شده و در این مناطق

(c) ketabton.com: The Digital Library

سکونت داده شده باشند؛ اما با گذشت زمان و در اقلیت بودن این قبیل افراد و طوایف، موجب مستحیل شدن آنانی که در شهر ها سکونت داشته اند، شده است و تعدادی از آنان در روستا های دور افتاده هنوز هم هویت خود را نگه داشته اند.

باید اذعان کرد که سیّد های آذربایجان در اصل عرب تبار بوده اند، ولی در طول قرون متمادی و با ازدواج های محلی و نسل به نسل، هویت ترکی پیدا کرده اند و امروزه هم هیچ احساسی نسبت به عرب تبار بودن نسل های اوّلیه ی خود ندارند. این قبیل افراد از نظر ژنتیکی هم فراوانی نسل ترکان را دارند؛ چرا که در طی قرون گذشته پیوسته و نسل اندر نسل با ترکان وصلت کرده آداب، رسوم، خصوصیات و هویت ترکان را پیدا کرده اند.

طبیعی است اگر اقوام غیر ترک و غیر عرب هم در میان مردم آذربایجان زنده گی می کرده اند به علت اقلیت بودن شان و وصلت نسل اندر نسل با ترکان، مثل سیدهای آذربایجان در داخل ترکان هضم شده و هویت ترکی و عمومی مردم آذربایجان را پیدا کرده اند.

همین طور است سیدها و یا اقلیت های دیگری که در بین فارسیان مستحیل شده اند و دیگر زبان و هویت اوّلیه ی خود را ندارند. از این میان می توان به ترکانی اشاره کرد که در زمان صفویان از تبریز به اصفهان کوچ داده شده اند و در میان اصفهانی ها مستحیل شده، زبان ترکی شان را از دست داده اند. گرچه ممکن است لهجه ی فارسی اصفهانی ها با تأثیرپذیری از زبان ترکی مهاجرین تبریز که از مقرّبین و از نزدیکان پادشاهان صفوی و از بزرگان و بلند پایه گان به حساب می آمدند تغییر کرده و به صورت امروزی در آمده باشد، ولی زبان ترکی تبریزیان مهاجر با گذشت سده ها و به علت مکالمه و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراوده و وصلت با اصفهانی ها که در اکثریت بودند، امروزه در محله ی عباس آباد اصفهان دیگر حضور ملموسی در جامعه ی اصفهان ندارد!
مستحیل شدن اقلیت ها در میان اکثریت ها بدون اجبار و تحمیل در طی سده های گذشته، روند طبیعی و عادی بوده است. در قرون گذشته، سیاست آسیمیلاسیون و برنامه ی یک سان سازی نژادپرستانه هم در کار نبوده است که تغییرات زبانی غیر اخلاقی و غیرانسانی جلوه داده شوند؛ چرا که نه امکانات مدرن امروزی استحاله کردن نژادپرستانه موجود بودند و نه می شده است همچون برنامه هایی را با امکانات آن روز در سطح وسیع به اجرا گذاشت. از این ها گذشته اگر هم استحاله ای صورت گرفته به نفع زبان فارسی و به ضرر زبان ترکی و زبان های دیگر بوده است!
منابع و توضیحات:
[۱] - در گرجستان نیز طایفه ای استند که شبیه به لهجه ی تاتی ها صحبت می کنند و ممکن است پان فارسیست ها ادعا بکنند زبان گرجی نیز زبان تحمیلی منطقه است و ساکنین اصلی گرجستان نیز آذری و یا تات بوده اند.
[۲] - آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۲۲.
[۳] - جواد «شیخ الاسلامی» و دیگر ناسیونالیست های افراطی فارس در کتاب «زبان فارسی در آذربایجان» از انتشارات بنیاد افشار، بارها به این ۷۰ سال تأکید کرده اند.
[۴] - اوغوزها (ترکمن ها)، نوشته ی پروفسور فاروق سومر، ترجمه ی آنا دردی عنصری، ص ۱۶۷.
[۵] - مجله ی نگاه نو، شماره ی ۴، سال ۱۳۷۰، ص ۳۷، به نقل از نصراله فلسفی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

[۶] - حدود آذربایجان بنابه نوشته ی حمداله مستوفی در «نزهت القلوب»، صص ۵۸ و ۱۰۲.
[۷] - آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۳۵.
[۸] - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۸۵۷.
[۹] - زبان فارسی در آذربایجان، بنیاد افشار، صص ۲۹۴، ۲۰، مقاله ی قزوینی، ص ۱۷۶.
[۱۰] - نامه ی دانشوران، ج ۱، ص ۳۶۷.
[۱۱] - آذری یا زبان ...، ص ۳۷، صفوه الصفا، نسخه ی چاپی، ص ۱۰۷.
[۱۲] - آذری یا زبان باستان ....، ص ۳۸، صفوه الصفا، نسخه ی چاپی، ص ۱۳۵.
[۱۳] - همان کتاب، صص ۳۸ و ۳۹.
[۱۴] - آذری یا زبان ...، ص ۴۱، صفوه الصفا، نسخه ی چاپی، ص ۱۴۱.
[۱۵] - آذری یا زبان باستان....، ص ۴۱، صفوه الصفا، نسخه ی چاپی، ص ۱۴۱.
[۱۶] - همان کتاب....، ص ۴۱.
[۱۷] - منم تیمور جهانگشا (سرگذشت تیمور به قلم خود او)، گردآورنده: مارسل بریون فرانسوی، ترجمه و اقتباس: ذبیح اله منصوری، صص ۴۱۸ و ۴۲۰.
[۱۸] - آذری یا زبان باستان...، صص ۳۹ و ۴۰، صفوه الصفا، نسخه ی چاپی، ص ۲۲۰.
[۱۹] - همان کتاب...، ص ۴۰.
[۲۰] - آذری یا زبان باستان...، ص ۲۰.

(c) ketabton.com: The Digital Library

[۲۱] - منم تیمورجهانگشا، ص ۴۱۶.
[۲۲] – مثل کردانی که از دوره های قبل از اسلام به مناطقی از آذربایجـان از جمله: کناره های رود ارس کوچانده شده اند. (زبان فارسـی در آذربایجـان، ص ۲۴۴، زیر نویس.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تئوریسین پان ایرانیسم و تورک ستیزی

(مقاله ی یگانه گی ایرانیان و زبان فارسی محمود افشار یزدی)

به کوشش: الله وردی بصیرتی

محمود افشار:

زبان ترکی، زبانی ست که نه تنها در آذربایجان و زنجان، بل که تا حدود همدان و قزوین هم نفوذ کرده، حتی در اندرون کشور در قلب فارس که مهد تمدن بوده است، سایه ی هولناک خود را بر سیاه چادر های ایل قشقایی افگنده و همواره چون گازانبری در شمال و غرب ایران از قفقاز تا آسیای صغیر، مخفیانه دهان برای بلعیدن باز کرده است. پس باید هر طور شده و به هر طریق ممکن، این زبان بیگانه را از بین ببریم....

شاید بگویند غیر از زبان ترکی، زبان ها و لهجه های دیگری نیز در ایران مرسوم اند. از جمله عربی، ترکمنی، کردی، بلوچی، لری، گیلکی و مازندرانی و جز این ها. پس این همه را چگونه می توان از بین برد؟

نخست آن که هیچ یک از این ها جز چهار تای اول، زبان یا لهجه ای نیست که میان ایران و همسایه گانش مشترک باشند تا به نحوی احتمال خطر خارجی از میان برود و غیر از دو تای نخست که اولی، سامی و دومی تورانی است، کلیه ی زبان های دیگر مرسوم در ایران، لهجه های ایرانی اند (حتی کردی) .... و هیچ یک مانند زبان ترکی، خطرناک نمی باشند. با زبان ترکی نمی توان با مدارا برخورد نمود، یعنی انتظار کشید که به تدریج جای خود را به زبان فصیح ایرانی (فارسی) بدهد.

برای این کار باید هزار ها کتاب و رساله ی دلنشین و کم بها به زبان فارسی به خصوص در آذربایجان وخوزستان منتشر کرد. می توان ایلات فارس زبان را به مناطق بیگانه زبان (ترک زبان و عرب زبان) فرستاد و درآن جا ده نشین

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد و در عوض ایلات بیگانه زبان آن نقاط را به جای آنان به آن نقاط فرستاده و ساکن نمود. اسامی جغرافیایی را که به زبان های خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور اند باید به نام های فارسی برگردانید. باید مملکت را مناسب با مقصود تقسیمات جدید اداره نموده و اسامی فارس و آذربایجان و کردستان و عربستان را ترک کرد.
اگر مردم آذربایجان توانستند روزنامه های ترکی را به آسانی بخوانند و به ترکی چیزی بنویسند و شعر بگویند، دیگر چه نیازی به فارسی خواهند داشت؟ می خواهم آموزش زبان فارسی را اجباری و مجانی و عمومی نمایند و وسائل این کار را فراهم کنند.... برای من تردیدی نیست که بی هیچ زحمت و دردسری برای هیچ کس و مخالفتی از هیچ کجا به مقصود خواهیم رسید.
بی آن که آذربایجانی ها احساس کرده باشند بعد از پنجاه سال به زبان فارسی صحبت خواهند کرد. باید این کار حتماً به دست خود آذربایجانی ها صورت گیرد.... مطلب از دو حال خارج نیست: یا آذربایجانی ایرانی هست یا نیست. اگر هست، ترک نمی تواند باشد.... آذربایجانیان، خود باید پیش قدم شوند و زبان ملی خود را رواج دهند و تا کم کم زبان ترکی که یک زبان خارجی است از بین برود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترویج زبان و فرهنگ فارسی و باستانگرایانه در دوره ی پهلوی

ح. هوجقان (ائلگون)

شدت عمل فرهنگستان زبان فارسی در ترویج افراطی زبان فارسی به نحوی بود که فردی چون سیّد حسن تقی زاده که خود از تئوریسین های نظام جدید بود و در آن موقع در اروپا بود از تندروی های فرهنگستان انتقاد کرد که در نتیجه ی آن انتقاد، مورد خشم رضا شاه واقع شد و تا او زنده بود به ایران باز نگشت. [۲]

به گفته ی یرواند آبراهامیان:

«... همزمان با گسترش مدارس عمومی، دادگاه های غیر مذهبی و ارتباطات عمومی، شمار با سوادان فارسی زبان نیز افزایش یافت. از سوی دیگر با تعطیل شدن اندک مدارس و انتشارات های متعلق به جمعیت غیر فارس به ویژه آذری، عرب و ارمنی، شمار با سوادان غیر فارس کاهش یافت. گرچه فرهنگستان ایران در ایفای وظیفه ی پیرایش زبان از واژه های بیگانه (عربی و ترکی) ناموفق بود در ساختن شمار فراوان واژه های فارسی (به اصطلاح) توفیق یافت....» [۳]

بنابه شواهد موجود در آن دوره اجازه داده نمی شد تا کتاب یا روزنامه ای به زبانی غیر از زبان فارسی چاپ شود و مطبوعات تحت نظر دقیق شعبه ی خاصی از تشکیلات پلیس بود که نه تنها در محتوای مطالب چاپ شده، بل که نسبت به پاکسازی زبان هم سانسور به کار می بست. [۴]

آبراهامیان به نقل از پرویز خانلری (سردبیر مجله ی سخن در بین سال های ۲۵-۱۳۲۴ه.ش) در مورد مسئله ی زبان می گوید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«... ایران یک فرهنگ مشترک دارد؛ زیرا ساکنان آن ارزش ها، آداب و تجارب تاریخی همسانی دارند، ولی زبان مشترک ندارند؛ زیرا بیشتر روستاییان کشور به لهجه های محلی خود سخن می گویند.» از دیدگاه خانلری، این وضعیت با گسترش اخیر نظام آموزشی دولت، پیچیده تر شده است؛ زیرا از یک سو مدارس دولتی، زبان فارسی را تقویت کرده اند و از سوی دیگر، لهجه های محلی را به خطر انداخته، کودکان روستایی را از خواندن کتاب به زبان مادری محروم کرده و ناخواسته گسترش سواد را مشکل تر ساخته اند....» [۵]

بنابر شواهد و اسناد موجود، سیاست ترویج زبان فارسی، سال ها قبل از تأسیس فرهنگستان و حتی در دوره ی پیش از سلطنت رضا شاه و در دوره ی رئیس الوزرائی او، شروع شده بود، چنان که والاس اسمیت موری (کاردار سفارت آمریکا) در گزارش خود در دسامبر ۱۹۲۴، چنین می نویسد:

«به دستور رئیس الوزراء از یک سال و نیم پیش تاکنون، کمیسیون نظامی، مأمور شده است لغت نامه ای کاملاً فارسی برای استفاده ی ارتش آماده سازد که تمام واژه گان اروپایی و عربی از آن حذف شده باشند....» [۶]

آن چه به نظر می رسد این است که فردی چون رضاخان که فردی تقریباً بی سواد بود، قادر به چنین تصمیم گیری هایی نبود و آن چه که مهم است، این است که او شدیداً تحت تأثیر برخی محافل پان ایرانیستی و افکار و نظریات افرادی چون محمود افشار یزدی، احمد کسروی، سیّد حسن تقی زاده و بسیاری دیگر از روشنفکران و تحصیل کرده گان آن عصر که شدیداً تحت

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأثیر نظریه های ناسیونالیسی و نـژاد گرایـی قـرن ۱۹ و اوائـل قـرن بیسـتم در غرب بودند، قرار گرفت.
در آن دوره در نوک حملات این نظریّات، زبـان هـای ترکـی و عربـی قـرار داشتند. زبان ترکی به خاطر این که زبان بزرگترین اقلیّت جامعه و نزدیکترین رقیب زبان فارسی و از طرفی زبـان خانـدان قاجـار کـه مسـوول تمـام عقـب مانده گی ها و آشفته گی ها معرفی می شدند بـود. همچنـین زبـان عربـی بـه خـاطر ایـن کـه زبـان مـذهب بـود و تضـعیف آن، موجـب تضـعیف قـدرت روحانیّت در ایران می گشت، بنابراین، تبلیغات گسترده ای علیه این دو زبان شروع شدند و ترکان و اعراب، مسـوول تمـام عقـب مانـده گـی هـا و نـابود کننده ی به اصطلاح «عظمت ایران باسـتان»، معرفـی گردیدنـد و در راسـتای این نظریّات، حتی برخی از مسـائل تـاریخی، دچـار تحریـف گشـتند کـه در ادامه ی بحث به نقد و بررسی یکـی از مقـالات آن دوره کـه در ایـن رابطـه نوشته شده می پردازیم.
در یکی از این مقالات، تقی ارانی که خود آذربایجانی و متولد تبریز بود، در مقاله ای دربـاره ی آذربایجـان اسـتدلال کـرد کـه آذربایجـان «گـاهواره ی ایران»، زبان فارسی را در اثر «تهاجم مغول های وحشی» از دست داده است. وی هشدار می دهد که این مسئله، موقعیت خطرناکی بوجود می آورد؛ زیـرا برخی از آذربایجانی ها به این تصور نادرست می باشـند کـه تـرک اسـتند و حتی به گرایش های جدایی طلبانه دامن می زنند. ارانی بر این نکته پافشاری می کند که برای حل این مشکل، دولت باید از هر کار ممکـن بـرای از بـین بردن زبان ترکی و گسترش زبان فارسی، کوتاهی نکند. [۷]

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکته ای که با توجه به مطالعه ی مقاله ی فوق به نظر می رسد، این است که این چنین نظریات شوونیستی که به تناوب در آن دوره مطرح می شدند، کمتر مورد نقد و بررسی قرار می گرفتند، چنان که هنوز هم برخی از بازمانده گان و هواخواهان چنین نظریّه پردازانی با گذشت نزدیک به یک قرن، همچنان با همان آب و تاب، این نظریّات بی پایه و بی اساس را تکرار می کنند. در حالی که با نگاه بی طرفانه و مطالعه ی منابع موثّق تاریخی و تحلیل و بررسی آن ها متوجه می شویم که اولاً اگر در دوره حمله ی مغول ها به ایران، آذربایجان، مورد تاخت و تاز قرار گرفته و در نتیجه زبان مردم آن عوض شده، مشابه ی این حملات و به مراتب شدیدتر در مناطق دیگر ایران و از جمله خراسان صورت گرفته، پس چرا زبان آنان عوض نشده است؟ در ثانی، چرا زبان مردم آذربایجان با آمدن مغولان به آذربایجان، مغولی نشده و ترکی شده است؟ و ثالثاً پُرواضح است که طی قرون گذشته، ایران، آماج حملات گسترده ی اقوام مختلف و از نژاد های گوناگون بوده است و آمیخته گی نژادی به طور کامل در سراسر ایران وجود دارد. در نتیجه آقایان ارانی، کسروی، افشار و امثال آنان از کجا مطمئن بودند که خود از نسل یکی از اعراب یا مغول و حتی یونانی و دیگر نژاد های بیگانه و مهاجم نباشند؟ پُرواضح است که با ابراز چنین افکار منفی از سوی روشنفکران تحصیل کرده ی آن روزگاران، دیگر انتظاری از رضاخان ظاهراً بی سواد که شدیداً تحت تاثیر این افکار و گروه ها بود، نداشته باشیم.

منابع:

۱- صارمی شهاب، اصغر، احزاب دولتی و نقش آن ها در تاریخ معاصر ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، چ۱، صص ۲۵-۲۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- زریـن کـوب، عبدالحسـین، روزگـاران، تهـران، سـخن، ۱۳۸۷، چ۱، ص، ۸۷۵.
۳- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه ی احمـدگل محمـدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۸۹، چ۱۷، ص ۱۷۷.
۴- اتـابکی، تـورج، آذربایجـان در ایـران معاصـر، ترجمـه ی محمـد کـریم اشراق، تهران، توس، ۱۳۷۶، چ۱، صص ۷۱-۷۰.
۵- آبراهامیان، یرواند، پیشین، ص ۵۰۱.
۶- مجد، محمد قلـی، از قاجـار بـه پهلـوی(۱۳۰۹- ۱۲۹۸، بـر اسـاس اسـناد وزارت خارجه ی آمریکا)، ترجمه ی رضا مرزانی و مصطفی امیری، تهـران، موسّسه ی مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۰، چ۱، ص ۱۹۰.
۷- آبراهامیان، یرواند، پیشین، ص ۴۷۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تناقض گویی‌های احمد کسروی

(پیغمبر پان پارس ها)

الله وردی بصیرتی

احمد کسروی، یکی از پیغمبران پان پارس‌هاست. او، دینی به اسم «پاکدینی» آورد و کتاب «ورجاوند بنیاد» را در مقابل قرآن کریم به عنوان کتاب دینی چاپ کرد و سه شرط برای گسترش این دین پیش کشید:

- شرط اول، بی‌اعتقاد کردن جوانان به اسلام و از میان بردن آن، مخصوصاً مذهب تشیع و جایگزینی «پاکدینی پان پارسی» به جای «اسلام عربی».
- شرط دوم، حدف زبان های موجود در ایران به جز فارسی و مخصوصاً حدف ترکی و عربی.
- شرط سوم، پالایش فارسی از ترکی و عربی و ایجاد زبان پاک «پان پارسی» به جای فارسی اسلامی.

وی سعی داشت اسلام هراسی و ترکی هراسی را در سرتاسر جامعه تسری بدهد و در زمان خودش، کثیرالتالیف‌ترین نویسنده ای بود که حجم کتاب‌هایش به بیش از صد تا می‌رسیدند. با نگاه بسیار سطحی نیز به این پیغمبر کذاب، متوجه تناقض گویی‌های عجیبی در نوشته‌ها و گفته‌هایش می‌شویم که در این گفتار، این تناقض گویی‌ها را افشا خواهم کرد. در این بررسی از دو مجله ی «پیمان» و «پرچم» که برای تبلیغ دین ساخته گی پان‌پارسی خودش انتشار می‌داد، استفاده کرده‌ایم:

تناقض گویی درباره‌ی قرآن:

کسروی در مطالب زیر بر خدایی بودن و مصون ماندن قرآن از تحریف، تأکید می کند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در صفحه ی ۴۵۳ از شماره‌ی هفتم سال دوم پیمان می‌نویسند: من این میزان را قبول دارم که هر خبر را با قرآن پاک بسنجش بگذاریم و همین که مخالفتی در میان دیدیم، خبر را دور بیندازیم. به هرحال، مجال بس تنگ است و هرچه زودتر باید به چاره‌ی کار کوشید و گرنه پشیمان خواهیم بود و پشیمانی، سود نخواهد داشت.
در صفحه ی ۳۰۹ از شماره‌ی هفتم از سال پنجم پیمان در پاسخ کسی که از جاودان بودن دین اسلام سخن رانده، می‌نویسد: قرآن، کتاب آسمانی اسلام، بدان سان که بوده به دست ما رسیده و کنون نیز در دست ماست.
در صفحه ی ۵ شماره‌ی یکم از سال اول پرچم- نیمه ماهه- می‌نویسد:
یکی نمی‌گوید ای نافهم! قرآن، کجا و مفتاح‌الجنان کجا. قرآن، کتاب آسمانی یک پیغمبر بزرگوار است و مفتاح‌الجنان، ساخته‌ی یک آخوند مفتخوار می‌باشد. این دو را چگونه یکی می‌شماری؟!
در پاسخ سؤالی که- عین آن موجود است- می‌نویسد: قرآن، اگر نامه‌ی آسمانی نیست، چرا کسی نتوانسته مانند آن بیاورد؟ آن همه فیلسوفان و دانشمندان و صوفیان، کدام یک است که به پایه‌ی پیغمبر اسلام رسیده؟ در قرن‌های آخر، سید محمد مشعشع و سید علی‌محمد شیرازی و میرزا حسین‌علی نوری، هر یکی قرآنی ساخته. کدام یکی درخور ریشخند نیست؟
در صفحه ی ۴۲۲ شماره‌ی دهم سال پنجم پیمان می‌نویسد: سپس پرسید: می‌گویند شما قرآن را نمی‌پذیرید! گفتم به یک باره دروغ است. دشمنان ما اگر به داوری قرآن گردن می‌نهند، بیایند از روی آن گفتگو کنیم!

(c) ketabton.com: The Digital Library

به این ترتیب می‌بینیم که کسروی می‌نویسد: «مردم، قرآن را از دست فروهشته، دچار ضلالت گردیده‌اند. باید کوشید مردم را با حقایق قرآن آشنا گردانید.»
اما این پیغمبر پان پارسی به یک باره گفته های خود را فراموش می کند و در صفحه ی ۲۸۶ شماره ی هفتم از سال پنجم پیمان می‌نویسد:
شاید بگویید قرآن در میان است و نیازی به راهنما نیست! می گوییم اگر بودن قرآن بس بودی، بایستی این گمراهی‌ها نبودی. این با بودن قرآن است که مردمان این‌همه گرفتار و آلوده‌اند و شما می‌بینید که خود آن کتاب، دستاویز بزرگ برای بدآموزان شده و آنگاه ما نشان دادیم که آنانی که قرآن می‌خوانند از بس در گمراهی‌ها فرو رفته‌اند و جلو چشم‌هاشان پرده فرو هشته‌شده که معنی آشکارترین آیه‌های آن‌را نمی‌فهمند، پس چگونه توانید گفت قرآن بس است و نیازی به راهنمای دیگر نیست؟ گذشته از این، مگر این کیش‌های گوناگون اسلامی به روی قرآن پدید نیامده اند؟ مگر همه گی آنان از قرآن دلیل به راستی کیش خود یاد نمی کنند؟
در صفحه ی ۳۰۹ شماره‌ی هفتم سال پنجم می‌نویسد: اینان می‌توانند درباره‌ی همیشه گی اسلام و ماندن آن سخن دیگری گویند و آن این که قرآن، کتاب آسمانی اسلام، چنان‌که بوده در دست است و به بنیاد آن، این راه باز می‌باشد! این سخن درست است و ما خود نیز آن را بارها گفته‌ایم- تا این که می گوید- راست است که قرآن، کتاب آسمانی اسلام و بدان سان که بوده به دست ما رسیده و کنون نیز در دست ماست؛ ولی آیا قرآن به تنهایی بس خواهد بود؟ من در گذشته نوشتم که این همه گمراهی‌ها که میان مسلمانان پیدا شده و ده و اند کیش پدید آمده با بودن قرآن چنین رخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده است و شما با پیروان هر یکی که به سخن پردازید، دستاویز شان قرآن است- تا می گوید- و به دستیاری آن است که مردمان را فریب می‌دهند.
در صفحه ی ۵۰۱ شماره‌ی ۱۱ و ۱۲ سال پنجم پیمان می‌نویسد: اگر قرآن تواند داوری کرد، پس این کشاکش‌ها چگونه پیدا شده؟ مگر قرآن نیست که همه کیش‌ها دلیل از آن می‌آورند؟ قرآن نیست که ظنی‌الدلاله‌اش می‌شمارند؟ اگر فهمیدن آن به این آسانی است، پس آن کشاکش‌ها از چیست؟
در صفحه ی۵۲۴ شماره‌ی نهم سال ششم می‌نویسد: این خواری و زبونی‌ها با بودن قرآن رو داده. ده و اند کیش همه گی از قرآن دلیل می‌آورند- تا می گوید- شما را چه شده که به ما نمی‌پیوندید؟ آیا قاعده‌ی لطف این است؟ آیا لطفی که خدا به جهانیان دارد، همین است؟ همین است که کتابی فرستد و در هزار ها و صدهزار ها سال به آن بس کند؟
تعجب این است شخصی که مدعی راهنمایی است، چگونه به چنین مغالطه‌ی بی معنی پرداخته و می خواهد توده ی مردم را به اصطلاح خودش هدایت نماید؟ آیا اگر در شهری دکتر های قابلی وجود داشته باشند و مردمان در نتیجه ی نافهمی خویش در مواقع شیوع امراض مراجعه به دکتر نکنند و گرفتاری‌ها شایع شود، دلیل ناقابلی پزشکان است یا علت نفهمی بی‌خردان؟ آیا شخصی که شاهراه را ترک نموده و از پس کوچه و بی راهه ها سیر کند و در نتیجه دچار راهزنان گردد از نادانی و خیره‌سری خود بوده یا تقصیر راه است؟ قرآن، کتابی‌است خدایی و چراغی است نورانی. امراض مریضان را عندالمراجعه شفا می‌دهد و چشم کوران را بینا و گوش کران را شنوا می گرداند. آیا یک‌عده ی تیره درونان که میل اصلاح ندارند و می‌خواهند

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن را عنوان کرده به تبه کاری‌ها پردازند، این کار، دلیل نقص قرآن است یا خیره‌سری آنان؟ آیا به جرم این که یک دسته جهال و بی‌دینان به منظور اغوای نفهمان، آیات قرآن را دستاویز نموده و جلو انوار آن را گرفته و با تأویلات خنگی، آبروی خود بُرده و پست‌نهادی خویش را آشکار کرده‌اند، ما باید قرآن را دور اندازیم یا به جواب آنان پرداخته و انبوه مردم را بیدار گردانیم؟ این جاست که انصاف می‌طلبم و از این تناقض‌گویی‌ها (نوشته های مزخرف کسروی)، پاسخ می‌خواهم و جواب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل دوم: بررسی تحقیقی- تاریخی

تملق و کاسه‌لیسی استادان پان پارس‌ها برای ترک‌ها

الله وردی بصیرتی

دوستان عزیز! این روزها توهین‌هایی که پان پارس‌ها به ترک‌های غیرتمند ایرانی می‌کنند در وبلاگ‌ها افزایش یافته است و این پان پارس‌ها، هرچه به دهن کثیف‌شان می‌آید، نصیب ترک‌ها می‌کنند. من در این سلسله نوشتار ها می‌خواهم نشان بدهم که این پان پارس‌ها وقتی در موضع ضعف قرار می‌گیرند، انواع کاسه‌لیسی‌ها و تملق‌ها را به ترک‌ها می‌کنند که گاهی آدم شرم می‌کند این تملق‌ها را بازگو کند، حتی ادبیان و اساتید و شاعران آنان در مقابل ترک‌ها همیشه به کاسه‌لیسی مشغول بودند؛ اما حالا چه شده است که بدون افشای نام و نشان خود و با امضای مستعار، هرچه جوک و توهین و تحقیر است نثار ترک‌ها می‌کنند. یکی از استادان به نام پان‌پارس‌ها شاعری ست به نام حکیم فرخی سیستانی که لقب حکیم را خود پان‌پارس‌ها به او داده‌اند و دیوانش را آقای محمد دبیرسیاقی، چاپ کرده‌است. من از دیوان او، چند بیتی را که در تملق به سروران و سرداران ترک‌زبان ایرانی سروده‌است، نقل می‌کنم. در اول، تملق شرم‌آوری که برای سلطان محمود غزنوی ترک دارد را می آورم:

قوام دین پیغمبر، ملک محمود دین پرور
ملک فعل و ملک سیرت، ملک سهم و ملک سیما
شهنشاهی که شاهان را ز دیده خواب برباید
ز بیم نه منی گرزش به جابلقا و جابلسا

(c) ketabton.com: The Digital Library

دل ترسا همی‌داند کزو کیشش تبه گردد
لباس سوگواران زان قبل پوشد همی ترسا
خلافش بدسگالان را بدان گونه همی بکشد
که هنگام سموم اندر بیابان تشنه را گرما
دل خارا ز بیم تیغ او خون گشت پنداری
که آتش رنگ خون دارد چو بیرون آید از خارا
امید خلق غواص است و دست راد او دریا
به کام خویش برگیرد گهر غواص از دریا
گذرگاه سپاهش را ندارد عالمی ساحت
تمامی ظل چترش را ندارد کشوری پهنا
گر اسکند چنو بودی به ملک و لشکر و بازو
نگشتی عاصی اندر امر او دارای بن دارا
جهان را برترین جای است زیر پایه‌ی تختش
چنان چون برترین برجست مر خورشید را جوزا
صفات قصر او بشنید حورا یک ره و زان پس
خیال قصر او بیند خلد اندر همی حورا
زبان از بهر آن باید که خوانی مدح او امروز
دو چشم از بهر آن باید که بینی روی او فردا
چو مدحش خواند، نتوانی چه گویا و چه ناگویا
چو رویش دید، نتوانی چه بینا و چه نابینا
بیابد هر که اندیشد ز گنجش برترین قسمت
خلایق را همه قسمت شد اندر گنج او مانا

(c) ketabton.com: The Digital Library

ز خشم و قوتش جایی که اندیشد دل به خرد
ز جود و همتش جایی که اندیشد دل دانا
نه آتش را بود گرمی نه آهن را بود قوت
نه دریا را بود رادی نه گردون را بود بالا
ز خشمش تلخ‌تر چیزی نباشد در جهان هرگز
ز تلخی خشم او نشگفت اگر الوا شود حلوا
دل اعدای او سنگ است لیکن سنگ آهن کش
از آن پیکان او هرگز نجوید جز دل اعدا
ایا شاهی که از شاهان نیامد کس ترا همسر
ایا میری که از میران نباشد کس ترا همتا
به هر می خوردنی چندان به ما بر زر تو درپاشی
که از بس رنگ زر تو سلب زرین شود بر ما
امیرا! خسروا! شاها! همانا عهد کرده‌ستی
که گنجی را برافشانی چو برکف برنهی صهبا
تو از دیدار مادح همچنان شادان شوی شاها
که هرگز نیم از آن وامق نگشت از دیدن عذرا
طواف زائران بینم به گرد قصر تو دایم
همانا قصر تو کعبه است و گرد قصر تو بطحا
ز نسل آدم و حوا نماند اندر جهان شاهی
که پیش تو جبین بر خاک ننهاده است چون مولا
هر آن کس کو زبان دارد همیشه آفرین خواند
بر آن کو آفرین تو به یک لفظی کند املا

(c) ketabton.com: The Digital Library

ز شاهان همه گیتی ثنا گفتن ترا شاید
که لفظ اندر ثنای تو همه یکسر شود غرا
همی تا در شب تاری ستاره تابد از گردون
چو بر دیبای فیروزه فشانده لؤلؤ لالا
گهی چون آینه‌ی چینی نماید ماه دو هفته
گهی چون مهره‌ی سیمین نماید زهره‌ی زهرا
عدیل شادکامی باش و جفت ملکت باقی
قرین کامگاری باش و یار دولت برنا
میان مجلس شادی می روشن ستان دایم
گه از دست بت خلخ، گه از دست بت یغما

آیا حکیم فرّخی سیستانی پارسی نژاد و پارسی‌زاده واقعاً راست می گوید که سلطان محمود ترک، این طور بوده‌است؟ اگر این طور بوده است، پس چرا پان‌پارس‌ها به او دشنام می‌دهند؟

دوستان عزیز! این تملق‌ها ادامه دارند و برای برادران و پسران و نوه‌ها و برادرزاده‌ها و عموزاده ها و دایی‌زاده‌های سلطان محمود ترک و برای هر کدام، یک و یا چندین قصیده سروده شده است.

دیوانش (فرخی سیستانی) پُر است از این تملق‌ها و کاسه‌لیسی‌ها که به خدا شرمم می‌آید این تملقات را نقل کنم. حالا پان‌پارس‌ها به این کاسه‌لیس «حکیم» و «استاد» لقب می دهند. حرف و ادعا که مالیات ندارد و جالب این جاست به شاعرانی مثل سید عماد الدین نسیمی و حکیم ملا محمد فضولی و ده‌ها شاعر متدین و پارسا که تملق نکرده‌اند، توهین می کنند و از گسترش شعر های ترکی آنان جلوگیری می‌نمایند و برای شان جوک می‌سازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیـوان ایـن حکـیم محتـرم (فرخـی سیسـتانی) از مطالـب «امـرد بـازی» و «شاهدبازی» و «غلامباره گی» هم پُر است کـه علنـاً چـاپ شـده و در اختیـار همه می‌باشد.

در دیوانی که آقای دبیر سیاقی چاپ نموده، (۸۹۰۰) بیت شعر تملق‌آمیـز از این آقای حکیم و استادالشعرا وارد شده اسـت و در میـان آن‌هـا، حتـی یـک بیت به درد بخور وجود نـدارد. مـن تـرجیح مـی‌دهـم وقـت خـود را صـرف خواندن و نقل این تملقات نکنم. شـما چطـور؟ بگـذار پـان پـارس‌هـا بـا ایـن استادها و حکیم های خود لاس بزنند. آنان را چه به حکمت و فضیلت! آنـان باید جوک بنویسند و از باده و ساده حرف بزنند، به استوانه‌هـای علـم و ادب ایران‌زمین توهین کنند و ترک‌های ایران را از خود برنجانند تا شاید بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند؛ اما کورخوانده‌انـد! جشـن‌هـای ۲۲ بهمـن در راه اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا در هزار سال حکومت ترکان بر ایران فارسی، زبان رایج بود و نه ترکی؟!

آیدین تبریزی

شاید کمتر آذربایجانی در ایران بوده باشد که با این سوال سخت روبرو نشده و به دنبال پاسخ این معمای عجیب نبوده باشد که چرا بزرگترین دانشمندان، متفکران، عارفان و شاعران ایران بعد از اسلام که بسیاری از آنان از جمله ابن سینا، ابوریحان بیرونی، مولوی، نظامی گنجوی و ... اساساً ترک زبان بوده اند، اما یا به زبان عربی (در قرون اول بعد از اسلام) و یا به زبان فارسی نوشته اند و کمتر شوونیست فارسی بوده باشد که از این مساله به ذوق و شوق نیامده و زهردارترین طعنه ها را از این طریق بر آذربایجانیان و زبان ترکی وارد نکرده باشد.

در این جا و به مناسبت روز جهانی زبان مادری، نگاه نو و از زاویه ی جدید به این مساله مطرح می شود تا پرتو نورانی بر تاریکی این معمای به ظاهر پیچیده و غیر قابل توضیح باشد و حقایقی که کمتر مطرح شده اند در برابر چشمان حقیقت بین قرار دهند.

قبل از ورود به این بحث، ابتدا باید مقدمه ای برای آشنایی با فضای فکری و اجتماعی دوران کهن آورده شود تا تفاوت های انکارناپذیر آن دوران با جامعه ی امروزی که در واقع کلید حل معمای فوق است، شناخته شود؛ زیرا اگر بخواهیم دوران گذشته را با فضای فکری امروزی بررسی کنیم، مطمئناً با تناقضات غیر قابل توضیح مواجه خواهیم شد.

بی تردید خط و نوشتار، عامل اصلی حفظ و بقای تمدن بشری و انتقال آن به نسل های بعدی و حافظ این میراث گرانقدر بشری در دوران طولانی گذار

(c) ketabton.com: The Digital Library

از توحش به تمدن بوده آن را از گزند جنگ ها و بلایای طبیعی رهانیده و به نسل امروزی رسانیده است. در این بین، نقش ادیان و مذاهب و همچنین مبلغین مذهبی در حفظ و توسعه ی خط و نوشتار، انکار ناپذیر است. تمامی تمدن های بزرگ کهن، کتاب های مقدسی داشته اند که آرزو ها، آرمان ها و قواعد اخلاقی و اجتماعی تمدن مذکور را بیان می کردند. قدیمی ترین کتاب شناخته شده ی بشری «گیلگمش» سومری هاست که امروزه ثابت شده زبان شان به مانند زبان ترکی امروزی از خانواده ی زبان های التصاقی بوده است. آنان هم خط را اختراع کردند و هم تمام اسباب و ولوازم یک تمدن بزرگ بشری را بنا نهادند. بنابراین، زبان و خط نوشتاری در دوران کهن برخلاف دوران امروز، نماینده ی نژاد ها و ملیت ها نبوده، بل که نماینده ی ادیان و مذاهب بوده است و هرچند زبان شفاهی هر ملیت و قومیتی در زنده گی روزمره جاری بوده و نیاز های ارتباطی آنان را برطرف می کرده، اما تمام پیروان یک دین و آیین، نوشته های خود را به زبان کتاب مقدس خود می نوشتند و اصولاً در هر دوره ای از تاریخ کهن، زبان کتاب مقدس، زبان علمی و حکومت نیز بوده است.

یکی دیگر از تفاوت های آشکار دوران کهن نسبت به دوران ما، محدود بودن خواندن و نوشتن در دست عده ی قلیلی از بزرگان قوم بوده و آموزش همگانی، خواندن و نوشتن، پدیده ی کاملاً نو ظهور و مربوط به دوران اخیر است. لذا در دوران کهن، تعداد کسانی که قادر به خواندن و نوشتن بودند، بسیار کم بوده و از طرف دیگر بدیهی است که هر نویسنده ای دنبال مخاطب می گردد. بنابراین در هر حوزه ی تمدنی، نیاز به وجود یک زبان مشترک برای تمام افراد از هر ملیت، نژاد و زبان انکارناپذیر بود و همان

(c) ketabton.com: The Digital Library

گونه که گفته شد، این حوزه ی های تمدنی نیز نه براساس نـژاد و زبـان کـه براساس دین و آیین شکل می گرفت و در این میان بدیهی است که بهتـرین انتخاب برای هر حوزه ی تمدنی، زبان کتاب مقدس آن بود.
پس از ظهور تمدن اسلامی که توانست بسیاری از حوزه های تمدنی آن روز منطقه را تحت نفـوذ خـود قـرار دهـد و دیـن و آیـین اسـلام، منبـع فکـری و اعتقادی مردم منطقه گردید، زبان عربی (یعنی زبـان کتـاب مقـدس اسـلام)، تبدیل به زبان علمی، فرهنگی و حکومتی کل حوزه ی تمدنی جدید گردید و در واقع زبان عربی، زبان خواندن و نوشتن متفکران و اندیشـمندان بـزرگ دوران پس از اسلام در کل حوزه ی تمدنی اسلام شد. به همـین دلیـل اسـت که ابن سینا، ابوریحان بیرونی، ذکریای رازی، ابن هیثم و ...، نوشته های خود را به زبان علمی آن روز، یعنی زبان عربـی نوشـتند؛ امـا بـا جـدایی حـوزه ی تمدنی ایران از سایر بخش های تمـدن اسـلامی و خـروج از نفـوذ حاکمیـت سیاسی خلفای عرب از یک سـو و گسـترش تـدریجی خوانـدن و نوشـتن از سوی دیگر، به تدریج نیاز به بومی سازی علم و حکمت آن روز که همه گی بر مبنای زبان عربی نوشته شده و در اختیار اندیشمندان آن روز قرار داشـت، احساس می شد، به ویژه این که تمدن های بزرگی چون سلجوقیان، خـود را رقیبان منطقه یی خلفای عرب می دیدند. بنابراین، نیاز به استقلال فرهنگـی و زبانی از این رقیب بزرگ منطقه یی کاملاً منطقی بود؛ اما سوال اساسـی ایـن جاست که چرا با توجه به این که تقریباً تمـامی سلسـله هـای حـاکم بـر ایـن منطقه که بعد ها ایران نامیده شد، اساسـاً تـرک زبـان بودنـد و حتـی ترکیـب جمعیتی این منطقه که شامل آسـیای مرکـزی، قفقـاز، ایـران امـروز و بخـش هایی از افغانستان، پاکستان و عراق بود، بیشتر به نفع ترکان بود تا سایر ملیـت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ها. چرا این زبان فارسی بود که به عنوان زبان علمی مشترک این منطقه انتخاب شد و اندیشمندان، عارفان، فیلسوفان و حتی شاعران بزرگ این حوزه ی تمدنی، اکثراً به زبان فارسی نوشتند تا زبان ترکی ؟!
پاسخ این سوال را باید در نزدیکی و قابلیت تطابق زبان فارسی با زبان علمی پیشین، یعنی زبان عربی از یک طرف و تفاوت ها و عدم سازگاری های اساسی زبان ترکی با زبان عربی جستجو کرد.
در اولین نوشته های فارسی بعد از اسلام، کلمات عربی به وفور یافت می شوند و حتی می توان گفت تنها فعل ها و فاعل هایی هستند که فارسی هستند و تمام اصطلاحات علمی، فلسفی، عرفانی و مذهبی به زبان عربی اند و حتی تا به امروز نیز بسیاری از این اصطلاحات، بدون تغییر باقی می مانند.
یکی از مهمترین موانع تطابق زبان ترکی با زبان عربی، قاعده ی هماهنگی آوایی زبان ترکی است که تمام لغت ها و کلمات را وادار به پذیرش این قاعده می کند و هر لغت و اصطلاحی را که از زبان بیگانه وارد می کند، دچار تغییرات آوایی کرده، سپس به عنوان یک لغت جدید می پذیرد؛ اما از طرف دیگر، زبان عربی، زبانی ست که شدیداً نسبت به تغییر آواها حساس است و کوچکترین تغییری در آوا های کلمات و معانی آن ها را به کلی تغییر می دهد. همچنین بسیاری از وزن های صرف افعال و اصطلاحات عربی در تضاد آشکار با قاعده ی هماهنگی آوایی زبان ترکی اند. در این جا شاید عده ای مغرض و ناآشنا با علم زبان شناسی، این مساله را به حساب ضعف زبان ترکی بگذارند. در حالی که این خصوصیت زبان ترکی، به آن، وجهه ی هنری و آهنگین می بخشد و به تمام لغت های بیگانه که وارد این زبان می شوند، رنگ و بوی بومی می بخشد. همچنین از خلوص و یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

پارچه گی زبان در برابر تهدید زبان های بیگانه، حراست می نماید. از طرف دیگر، نزدیکی و تطابق با زبان عربی که تنها در دوره ی ویژه ای از تاریخ به دلیل ظهور و نفوذ دین اسلام، اهمیت خاص یافت، نشان برتری و یا قدرت یک زبان نیست، شاید بتوان از زاویه ی دیگر، چنین استنباط کرد که همین نزدیکی و قابلیت تطابق زبان فارسی با عربی بود که آن را کاملاً در زبان عربی حل نمود و امروزه، فارسی نه به عنوان یک زبان مستقل که به عنوان لهجه ای از زبان عربی شناخته می شود.

عامل مهم دیگری که باعث عدم تطابق زبان ترکی با زبان عربی شد، مشکلات ناشی از نوشتن زبان ترکی با الفبای عربی بود که در آن روزگار به عنوان تنها الفبای شناخته شده توسط اندیشمندان تربیت یافته در مکتب زبان عربی بود و اصولاً به دلایل مذهبی، تغییر الفبا که می توانست باعث عدم توانایی در خواندن کتاب مقدس اسلام، یعنی قرآن شود، به هیچ وجه قابل پذیرش در آن دوران نبود. این مشکلات نوشتن زبان ترکی با الفبای عربی، بیشتر ناشی از وجود حروف صدا دار متفاوت نسبت به زبان عربی و با تعداد بیشتری نسبت به آن است که تعریف حروف صدادار جدید با شکل و ظاهر متفاوت را اجتناب ناپذیر می کند که همین مساله، خود باعث به وجود آمدن عدم تطابق اساسی زبان ترکی با عربی می گردد. در حالی که زبان فراسی بدون هیچ مشکلی تنها با تعریف چهار حرف «گ، چ، پ، ژ» با زبان عربی، تطابق یافت.

عامل دیگری که باعث عدم تطابق زبان ترکی با زبان عربی شد، ساختار التصاقی زبان ترکی و وجود پسوند های بسیار بود که به انتهای کلمات و اصطلاحات عربی متصل می شدند و شکل نوشتاری آن ها را از لحاظ

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظاهری تغییر می دادند. در حالی که در زبان فارسی، حروف ربط و اظافه، منفک از کلمات هستند و شکل ظاهری کلمات را تغییر نمی دهند. لذا خواندن و نوشتن به زبان ترکی با الفبای عربی، دچار مشکلات عدیده ای می شد که امروزه نیز همین مشکلات، دست به گریبان زبان ترکی آذربایجانی در داخل ایران به دلیل ممنوعیت استفاده از الفبای لاتین است. این تغییر شکل کلمات در الفبای لاتین وجود ندارد؛ زیرا برخلاف الفبای عربی که حرف آخر کلمات با حروف بزرگ نوشته می شود در الفبای لاتین، حروف آخر کلمات هم در حالت چسپیده و هم در حالت منفک به شکل کوچک آن نوشته می شود. به همین دلیل است که امروزه بهترین الفبا برای نوشتن زبان ترکی، الفبای لاتین شناخته شده و همه ی کشور های ترک زبان، به تغییر الفبای خودش رو آورده اند.

بنابر آن چه گفته شد، قابلیت تطابق زبان فارسی با زبان عربی، به سرعت آن را به عنوان جایگزین زبان عربی در ایران مطرح و تثبیت نمود؛ اما در حین حال، بزرگانی چون نسیمی و فضولی نیز بودند که افکار و اندیشه های خود را به زبان مادری خود نوشتند.

نگاهی به دوران رنسانس در اروپا نیز نشان می دهد که همین روند به صورت مشابه در اروپا نیز در جریان بود و زبان لاتین که زبان کلیسای کاتولیک بود، به عنوان زبان علمی مشترک کل اروپا شد و هرچند بسیاری از متفکران و دانشمندان اروپایی از کشور هایی چون آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلستان بودند، اما بسیاری از آنان به خصوص در دوران ابتدایی رنسانس، اندیشه های خود را به زبان علمی آن روزگار، یعنی زبان لاتین می نوشتند، نه به زبان مادری شان. در واقع زبان های انگلیسی و فرانسوی که بزرگترین و

(c) ketabton.com: The Digital Library

قدرتمندترین زبان های امروز هستند، سالیان طولانی زیر سلطه ی زبان لاتین قرار داشتند و این نه به خاطر قدرت ذاتی زبان لاتین که به خاطر زبان دینی و علمی بودن آن بود. با پیشرفت رنسانس و گسترش خواندن و نوشتن و افزایش تعداد کسانی که باسواد بودند، این سلطه ی اجباری و ضروری شکسته شد و زبان های دیگر اروپایی نیز شروع به رشد نمودند و به تدریج مفهوم زبان ادبی- ملی ظهور کرد و زبان هایی چون انگلیسی و فرانسوی به زبان های بزرگ و جهانی- همراه با استعمار- تبدیل شدند.
در ایران نیز هرچه به عصر حاضر نزدیک می شویم، شاهد تمایل بیشتر آذربایجان برای خواندن و نوشتن به زبان مادری خود استیم و شاهدیم که با رسیدن مفهوم آموزش همه گانی در ایران، بزرگانی چون میرزا حسن رشدیه، سیستم آموزش مدرنی را براساس زبان مادری آذربایجانیان بنا می نهد؛ اما جای بسی تاسف است که این دوران با رشد روزافزون اندیشه های باستانگرایانه و آریاپرستی همزمان می شود و به ویژه با ظهور سلسله ی ضد فرهنگی پهلوی، روند طبیعی رشد و نموی زبان ها در ایران متوقف شده و سیاست آسمیله سازی ملیت های ایرانی و نابودی و ادغام آن ها در زبان و فرهنگ به اصطلاح برتر آریایی (؟) با شدت و قدرت تمام دنبال می شود و خودباخته گی فرهنگی در بین برخی از آذربایجانیان چنان رشد می یابد که کسانی چون کسروی پیدا می شوند که شاید به خیال خودشان برای خدمت به ملت شان به دنبال روزن های هرچند غیر منطقی برای اتصال ملت خود به نژاد پاک آریایی (؟) می گردند و جای تاسف و تعجب بسیار است که چگونه شاعران بزرگی چون احمد شاملو از این که نام خانواده گی اش ترکی است و منتسب به نژاد پست(؟)، اظهار تاسف می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

متاسفانه تمام این مسایل، ریشه در به قدرت رسیدن اندیشه های نژادپرستی و فاشیسم در آلمان هیتلری دارد که تاثیر خود را در ایران آن دوران نیز گذاشته بود و شاید نمی توان بر رفتار آن روز برخی ها انتقاد های جدی روا داشت؛ چرا که در جریان موج نژادپرستی قدرتمند و بی رحمی گرفتار شده بودند.

امروز تمام دنیا به باطل بودن اندیشه های نژادپرستانه معترف اند و تمام تلاش خود را برای جلوگیری از بازگشت این اندیشه های خطرناک به کار می گیرند و امثال میلوسویچ ها را که پیروان همان اندیشه های خطرناک هیتلری هستند به عنوان جنایتکاران علیه بشریت می شناسند.

اندیشه های باستانگرایانه و آریاپرستانه، اگر در دوران سرگشته گی فلسفی قرن بیستم، نشانه ی به اصطلاح روشنفکری بوده باشد، امروزه تنها نشانه ی تحجر و بازگشت به اندیشه های منحط و طرد شده ی گذشته است و آنانی که هنوز بر همان مدار کج می چرخند باید بدانند که به زودی همچون هیتلر، موسولینی و میلوسویچ به زباله دان تاریخ خواهند پیوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخالفت کنگره ی فارس شناسی با فارس شناسی

ناصر پورپیرار

چند سالی بود که روز اول اردیبهشت را در شیراز به عنوان روز سعدی، جشن می گرفتند که به تکرار هزار باره‌ی حرف‌های بی‌سند درباره ی سعدی، اندکی خوش و بش و مقداری خورد و خوراک می گذشت. امسال به برکت مجموعه‌ی «تأملی در بنیاد تاریخ ایران» که فارس و فارس پرستی را برانداخته، بازنده گان و برافتاده گان درصدد برآمدند برای دهن کجی به حقیقت، روز سعدی را به «کنگره‌ی بزرگ فارس شناسی» بدل کنند؛ سه روز امتداد دهند و در جای تکرار هزار باره ی مطالب سعدی، به تکرار صد هزار باره‌ی مطالب فارس شناسی مشغول شوند!

مسوولین کنگره از من هم مقاله خواستند. نوشته ی معتبر و مستندی فرستادم که معلوم می کرد بیش‌تر اسناد و ادعاها درباره‌ی فارس و از جمله و به خصوص کتاب مضحک «فارس نامه»ی ابن‌بلخی جعل جدید است. مقاله ی من، حضرات را ترساند تا آن‌جا که حتی برای تظاهر به دموکراسی هم نتوانستند نوشته را تحمل کنند. اعلام فرمودند که مقاله «بسیار تند است» و به ملاحظه ی حرمت و حفظ چرت حاضرین در جلسات، صلاح ندیدند به کنگره عرضه شود و بدین ترتیب آموختیم که کنگره به تجمعی از مردم همفکر و همعقیده و هماندیش می گویند!

من هم دعوت و دستگاه‌شان را شب به خیر گفتم؛ اما از عرضه‌ی این گزارش به مردم ناگزیرم که تقدیم‌تان شد. تمام این اوضاع و احوال و ریخت و پاش ها، مقابله ی مصرفانه با حقیقت تازه بروز کرده است. شاید آنان گمان می کنند اگر همان حرف های بی‌خاصیت را که همین چند ماه

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیش در ایران شناسی تی‌تیش مامانی حسن حبیبی، سخن رانی فرموده بودند، یک بار هم در شیراز بازگو کنند، در چشم حقیقت خاک خواهند پاشید.
اگر مرده‌ها با آرایش و بزک زنده می‌شوند، پس فارس و فارس پرستی هم با این اداها جان تازه خواهند گرفت!

(c) ketabton.com: The Digital Library

حدیث جعلی ثریا و مردانی از فارس

شهاب واعظ

اگر این حدیث واقعاً گفته ی پیامبر (ص) باشد (که غیر ممکن مـی نمایـد)، پس مقام پیامبری او دارای نقص‌خواهد بود؛ چرا که پیامبر (ص) خود تبعیض نژادی را نفی مـــی کـــرد. حال چه شده که حدیثی فرموده مبنی بر برتری قوم پارس بر دیگر ملت های جهان؟

جهت اطلاع از صحت حدیث، رجوع به مرجع برای‌آگاهی ناآگاهان:

در کتاب «نهج الفصاحه» (چاپ پانزدهم، سال ۱۳۶۰، بـرگ ۱۴۸، ترجمه ی ابولقاسم پاینده) آمده است:

«از جمله ی حدیث هایـــی که سیاق درست دارنـــد و یک‌کلمه ی آن را تحریف کرده اند، آن حدیث‌ی اســـت کـــه به تایید هوش و ایمان پارسی نژادان آورده اند که اگر ایمان (یا علم) به ثریا بودی، مردمی از اهل پارس بدان رسیدندی و این از تحریفات شعوبیان است که در قدح و مدح غیر عـــرب،کوشش داشتند.»

اصل حدیث که بخاری و مسلم و ترمـــذی در باب تفسیر آورده اند، چنین است که راوی گوید: «ما نزد پیغمبر بودیم که سوره ی‌جمعه بیامد. آیه ی‌اول را که وصف بعثت وی در میـان امیان است بخواند و به آیه ی دوم رسید که وصف به هدایت نپیوسته گان است. یکی گفت آن هایی‌که به ما نپیوسته اند، کیانند؟ و پیامبر (که سؤال بی جا را خوش نداشت) در جواب او سکوت کرد.آنـگاه دست بر سلمان فارسی که در میان حاضران بود نهاد و گفت اگر ایمان به ثریا بودی، مردمی مـانند این، بدان رسیدندی.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اقتباس فوق به صراحت می توان فهمید که منظور حضرت پیامبر بزرگ اسلام (ص) تقوا، ایمانداری و فردیت سلمان فارسی می باشد، نه این که برخلاف نص قرآن و تاکید اسلام بر نفی قومگرایی، حضرت پیامبر اسلام، گویا قومی را برتر دانسته باشد که رجوع به تاریخ، نه تنها هیچ وضاحتی بر هویت اش- از رهگذر قومی- نمی دهد، بل روند تمدن بشری از گذشته تاکنون نشان می دهد که کمترین سهمی نیز وجود ندارد که حاصل تفکر و کردار چیزی به نام فارس یا پارس (صدای سگ / روحانیون زردشتی) باشد که جزو دست آورد های مثبت، عمرانی، تمدنی و اخلاقی نیکو به شمار رفته باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آئین های کتاب سوزی در تاریخ

حبیب تاریوردیان

کتاب سوزی، نابود کردن کتاب و یا دیگر مکتوبات به وسیله ی آتش است. این عمل، معمولاً به طور علنی و در حین مراسم و یا آئین های خاص انجام می‌شود و عموماً دارای انگیزه‌های سیاسی، دینی و اخلاقی است. از برجسته ترین نمونه های کتابسوزی در تاریخ، سوزانیدن مکتوبات دین موسوی و کتاب‌های یهودیان در اروپای قرون وسطی توسط کلیسا و سپس در قرن بیستم توسط نازی هاست. در اروپا، این امر اول بار به وسیله ی پاپ جرج نهم آغاز شد و بعدها به وسیله ی پاپ های بعدی ادامه پیدا کرد؛ زیرا کلیسا و دولت های مسیحی، کتب موسوی و به ویژه تلمود را کتبی منفور و توهین‌آمیز به تعلیمات مسیح می‌دانستند. در تاریخ جدید اروپا، کتابسوزان شب ۱۱مه ۱۹۳۳ در برلین توسط نازی های آلمان نیز کتب موسوی- یهودی را هدف قرار داده بود.

کوره های کتابسوزی در کشور آفریقای جنوبی، نمونه ی دیگر مربوط به دوران معاصر است. از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۱ میلادی، هزاران جلد کتاب و سایر مکتوبات در موضوعات مختلفی مانند سیاست، ادبیات کلاسیک و مسائل قومی از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی آفریقای جنوبی جمع آوری و در کوره های کتابسوزی سوزانده شده اند. از آخرین نمونه های کتابسوزی در سال های اخیر، سوزانیدن کتاب‌ها در افغانستان توسط نیرو های طالبان و تخریب و آتش زدن کتابخانه ی ملی سارایوو در بوسنی به دست نیرو های صرب را می توان نام برد.

قومگرائی افراطی فارسی و مراسم کتاب سوزی:

(c) ketabton.com: The Digital Library

جشن کتاب سوزان کسروی و پاکدینان:
دو نمونه ی برجسته کتابسوزی ثبت شده در تاریخ معاصر ایران، محصول قومگرائی افراطی فارسی و در ارتباط با ایدئولوژی های نژادپرستانه ی پان ایرانیسم، آریائیگری و ایرانزمین پرستی بوده اند.
نخستین کتابسوزی در تاریخ جدید ایران با نام احمد کسروی پیوند خورده است. وی پان ایرانیست و هواخواه ناسیونالیسم افراطی فارسی بود. کسروی و برخی از پیروان و همباوران پاکدین وی در شب اول ماه دی دور هم جمع می‌شدند و کتاب هایی که به نظر شان باعث عقب افتاده گی ایران از کشور های پیشرفته ی آن زمان بود، چون آثار مولوی، حافظ، سنایی، عطار، امام محمد غزالی، رازی، ابولخیر، سهروردی و... یا کتب دعا و کتاب هایی که به گمان آنان به خرافات دامن می‌زد (مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و ...) را در آتش می انداختند و این مراسم سوزانیدن کتاب ها را جشن کتابسوزان می گفتند. کسروی، خود در این باره می گوید: «چون دیدیم سرچشمه ی گمراه یی ها و نادانی ها کتاب است، این است که داستان کتاب سوزان پیش آمده است. جشن کتابسوزان در یکم دی ماه است و یک دسته سوزانیدن مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند این ها را دستاویز گرفته و هوچیگری راه انداختند.... قرآن، هر زمان که دستاویز بدآموزان و گمراه کنندگان گردید باید از هر راهی قرآن را از دست آنان گرفت؛ گرچه به نابود گردانیدن آن باشد.» جشن کتاب سوزان کسروی و یاران وی، عمل دولتی نبود.
سوزانیدن کتاب های ترکی توسط دولت پهلوی:
کتابسوزی ۲۶ آذر سال ۱۳۲۵ در آذربایجان (دسامبر ۱۹۴۶):

(c) ketabton.com: The Digital Library

دومین نمونه ی کتابسوزی در ایران، سوزانیدن کتاب های ترکی توسط دولت پهلوی در آزربایجان به تاریخ ۲۶ آذر سال ۱۳۲۵ است. این کتابسوزی را می باید در بستر جنایات وقوع یافته در حین و پس از اشغال سرزمین آزربایجان توسط ارتش ایران بررسی نمود. به عبارت دیگر کتابسوزی و یا نسل کشی فرهنگی تاریخ ۲۶ آذر، متمم نسل کشی فیزیکی ۲۱ آذر بود. در این حوادث ده ها هزار تن ترک و آزربایجانی از سوی ارتش اشغالگر شاهنشاهی و نیروهای دولتی به قتل رسیدند. این، یک کشتار جمعی انتقامجویانه و بنابه نظر برخی از صاحب نظران، یک نسل کشی سیستماتیک انجام گرفته توسط دولت ایران بود. در حین این رویداد فاجعه بار، دولت ایران، ارتش، دیگر نیرو های طرفدار دولت و دسته جات مسلح، مرتکب چندین جنایت علیه بشریت (جنایت علیه مردم غیرنظامی، سیاست امحاء، مجبور کردن به مهاجرت و آواره گی، شکنجه، تجاوز به عنف، ...) و جنایات جنگی متعدد (هجوم هدفمند به غیرنظامیان، تاراج و یغما و غارت، تخریب و ویران نمودن خانه و محل کسب...) شده اند.

سوزاندن کتاب های ترکی پس از کشتار های سیاه روز ۲۱ آذر ماه، آغاز گردید. در ۲۶ آذر ۱۳۲۵، چند روز پس از اشغال آزربایجان توسط ارتش شاهنشاهی ایران و فروپاشی حکومت ملی آزربایجان به ریاست دولتمرد ترک (پیشه وری)، تمام کتب، نشریات و سایر مکتوبات ترکی جمع آوری و در طی مراسمی در چند نقطه ی شهر تبریز و دیگر شهرهای آزربایجان، صرفاً بدین بهانه که به زبان ترکی نوشته شده اند، به آتش کشیده شدند. عاملان این کتاب سوزی، همان ماموران دولت ایران و ارتش غالب و اشغالگر بودند که ۵ روز قبل به دستور تهران و بعد از سرکوب حکومت ملی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آزربایجان در طی یک روز، بیش از دوازده هزار تن ترک را قتل عام کرده و در شهر های آزربایجان، سیل خون به راه انداخته بودند. فرمان اجرای این اقدامات، مستقیماً از جانب دولت ایران و تهران صادر شده است.
سوزانیدن کتب ترکی، همزمان با تبریز در چند شهر دیگر آزربایجان نیز به وقوع پیوست. در شهر تبریز، کتابسوزی در چندین نقطه از جمله میدان ساعت و میدان شهرداری تبریز، دانشسرای این شهر و در بسیاری از مدارس انجام شد. به گفته ی شاهدان عینی که برخی از آنان اکنون نیز در قید حیات اند، کودکان و دانش آموزان دبستانی را به صف کرده و آنان را مجبور می کردند تا جهت کسب اجازه برای ادامه ی تحصیل با تشکیل صف های متعدد منتهی به تل های آتش، کتاب های درسی دریافتی خود از مدارس را که به زبان ترکی بودند و مخصوصاً کتاب درسی «آنادیلی» (زبان مادری) را «زنده باد شاه» گویان و با دستان خود در آتش اندازند. بسیاری از کودکان به دلیل امتناع از به آتش انداختن کتب درسی خود به شدت مضروب گردیدند و یا آتش در کف دستان شان گذاشته شد.
این کتابسوزی در آن چنان مقیاس وسیع انجام گرفت که ستون های غلیظ دود ناشی از سوزانیدن کتب و مکتوبات ترکی برای ساعت ها از همه جای این شهر بزرگ قابل رویت بود. در همان روز در میدان دانشسرای تبریز، تعدادی از جوانان ترک به دار آویخته شده و بنابر برخی از ادعاها، چند معلم، زنده زنده در آتش افکنده شدند. در شهر های تبریز، اورمو، زنجان و اردبیل و ... منازل بسیاری از روشنفکران و مبارزان به دلیل مخالفت با تحویل کتاب های ترکی، همراه با اعضای خانواده های شان به آتش کشیده شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تبریز، همزمان با فاجعه ی کتابسوزی، دانشگاه تازه تاسیس شده ی آزربایجان از سوی نیرو های اشغالگر، تخریب گردید.
جشن کتاب‌سوزان پس از ۲۶ آذر نیز به مدت چندین روز ادامه یافت و کم کم، علاوه بر کتاب های درسی مدارس، شامل کتب غیردرسی نیز شد. دولت ایران، تنها به سوزاندن کتاب‌های درسی ترکی اکتفا نکرد و به انهدام کلیه آثار مکتوب آزربایجانی و ترکی و هر آن چه نشانی از زبان و فرهنگ و تاریخ ترکی داشتند نیز پرداخت. نیرو های دولتی ایران و ارتش اشغالگر، صدها هزار جلد کتاب چاپی و خطی و نشریات، اعلامیه ها، رساله‌ها و اسناد، اسکناس ها و سایر مکتوبات نگاشته و طبع شده به زبان ترکی و سپس کتاب های که به گفته ی مقامات کمونیستی بوده اند را از دفاتر ادارات، کتابخانه ها، دانشگاه ها، مدارس و حتی کیف دانش آموزان و طاقچه ی خانه ها جمع آوری نموده و سوزاندند، حال آن که اکثر کتب گویا کمونیستی، مندرجه ای جز ادبیات شفاهی آزربایجان و اشعار کودکانه ی ترکی نداشتند.
در پی اشغال آزربایجان، دولت ایران به منظور ریشه کن کردن ترکی مکتوب، چاپخانه های ترکی را نیز مهر و موم کرد و آموزش و تحصیل به زبان ترکی در مدارس را ممنوع اعلام نمود. با دستورالعمل هایی که برای ادارات و مدارس آزربایجان صادر کرد، تحصیل به زبان ملت دیگر، یعنی زبان بیگانه ی فارسی در آزربایجان را اجباری دانست و بلافاصله کتاب‌های درسی جدید را که به فارسی تهرانی تدوین شده بودند، جایگزین کتب ترکی گردانید.
آرزو های بر باد رفته:

(c) ketabton.com: The Digital Library

این رویداد زشت و تلخ، تلاشی بود مایوسانه از سوی دولت فارسگرای ایران برای آن که هیچ نوشته و سندی از زمان حکومت ملی و مخصوصاً به زبان ترکی و برای نسل های آینده ی ملت ترک باقی نماند. هدف اولیه از بین بردن نشانه های هویت مستقل و زدودن این برهه ی غرور آفرین و افتخارآمیز از حافظه ی تاریخی ملت ترک و مردم آزربایجان بود.
جشن کتاب‌سوزان دولت و ارتش ایران در آزربایجان، یکی از عاجزانه ترین اقدامات این دولت در راستای گسست فرهنگی ملت ترک و مردم آزربایجان از خویشتن خویش بود. هدف دیگر، انهدام میراث مکتوب ترکی ملت ترک و وطن آذربایجانی بود.
انهدام کتاب‌های درسی دانش آموزان مدارس آذربایجان در آن روز از اساسی ترین اقدامات دولت ایران در راستای آزربایجان ستیزی و ترکی زدائی بود. دشمنی دولت پهلوی با ترکی مکتوب، آن چنان بود که تا سال ها بعد از آن رویداد نیز پیدا شدن کتابی ترکی در خانه ی یک شخص و یا کتابفروش، منجر به گرفتاری و تعقیب و آزار و تحمل مصائب بسیار از سوی ساواک، پلیس امنیتی و مخفی رژیم پهلوی، می گردید.
در مقیاس بزرگتر، سوزانیدن کتب ترکی توسط دولت ایران، اقدام کودکانه به منظور هموار کردن راه فارس سازی برای ملت ترک و آذربایجان و ایجاد فرهنگ یک سان فارسی در سراسر ایران بود که پیشتر با تاسیس فرهنگستان زبان فارسی آغاز گردیده بود و اکنون با جشن کتاب سوزان ۲۶ آذر ۱۳۲۵ به اوج خود می رسید.
در پی تسلط مجدد دولت ایران بر آزربایجان، سردمداران دولت پهلوی، تمام توان خود را برای از بین بردن مظاهر ترکیت مردم آذربایجان به کار

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرفتند. از آن تاریخ تاکنون، دولت ایران بدون وقفه و با انجام اقدامات بی شمار به ظاهر فرهنگی تحت عنوان سوادآموزی، سپاه دانش، پیکار با بی سوادی، مدارس عشایری، نهضت سوادآموزی و...، حرکت ترک‌ستیزی خود و فارس سازی سیستماتیک آذربایجان و ملت ترک را شدت و وسعت بخشیده است. اکنون نیز یعنی بیش از ۶۵ سال پس از آن کتابسوزی، جمهوری اسلامی ایران با همان انگیزه ی بی سرانجام به شدت، ممنوعیت غیرانسانی و سبعانه ی تعلیم و تعلم به زبان ترکی برای ترکان در ایران و آذربایجان جنوبی را اعمال می کند.

پس از گذشت ۶۵ سال، دولت ایران به هیچکدام از اهداف خود نائل نشده است. اکنون ملت ترک و مردم آذربایجان، ۲۱ آذر، روز تاسیس حکومت ملی آزربایجان به رهبری جعفر پیشه وری را هر سال باشکوهتر از سال قبل و تحت نام روز دولتمداری آذربایجان، جشن می گیرند. از آن سو، سالگرد آن کتابسوزان شرم آور را با نام «کیتاب سونما گونو» برگزار کرده و در آن روز به یاد هر شهید ترک که خون وی بر زمین روان شد و هر کتابی که در آتش نفرت نژادپرستان خاکستر گردید، کتابی ترکی را پیوست به یک شاخه گل میخک سرخ و به رسم یادبود، تقدیم دوستان، آشنایان و نیز همکشوری های آزادیخواه می کنند.

داستان همیشه گی: بایکوت فارسی و غفلت ترکی:

یکی از نکات حیرت آور در باره ی کتابسوزی فوق و کلاً جنایات انجام شده حین و پس از اشغال آزربایجان در سال ۱۹۴۶، بایکوت و سکوتی ست که در این باره وجود دارد. تاکنون در باره ی این رویداد به تفصیل و دقت سخن گفته نشده است. کلاً و بنا به قاعده ی عمومی، نخبه گان فرهنگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارس که همیشه از کتاب‌سوزان واقعی و یا فرضی عرب‌ها در ایران انتقاد می نمایند، هرگز اشاره ای به کتاب سوزان شاهنشاهی در آذربایجان نمی کنند. افزون بر آن، سوزانیدن کتاب های ترکی توسط نیرو های دولتی و ارتش ایران در آزربایجان، نه در آن هنگام و نه تا به امروز با کوچکترین اعتراض از سوی کتابداران و کارمندان کتابخانه‌ها و روشنفکران و ادبا و اهل قلم فارس، مواجه نشده است، حتی در بسیاری از موارد از حمایت ضمنی و آشکار آنان نیز برخوردار نگردیده است. عده ای از افراطیون فارس و ماشین تبلیغاتی نظام جمهوری اسلامی ایران نیز پا را از این فراتر گذاشته، خود ترکان را متهم به کتابسوزی در آن سال ها نموده اند.

نکته ی مهمتر دیگر، غفلت نخبه گان و روشنفکران ترک از آشکار کردن و مستند نمودن این کتابسوزی، کشتار های جمعی و یا نسل کشی و دیگر جنایات انجام گرفته شده در حین و پس از اشغال آذربایجان است. برای روشنگری و شکستن بایکوت فارسی موجود در باره ی این جنایات، تاکنون هیچ کار قابل ملاحظه ی علمی از سوی محققین ترک و تشکیلات آذربایجانی انجام داده نشده است، حتی یک اثر آکادمیک و یا مقاله ی تحقیقی نیز تالیف نگردیده است. به عنوان نمونه تا به امروز، لیست کامل از هویت ده ها هزار مقتول حین اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران و حوادث بعد از آن تهیه نشده است.

اگر امروز، جهان به واقعیت فاجعه ی هولوکاست معترف است و در قبال قربانیان آن به احترام سرخم می کند، بدین سبب است که نام یک یک بیش از ۵ میلیون قربانی این فاجعه را علاوه بر آرشیوها و موزه ها، حتی در اینترنت نیز می تواند ببیند. بی شک در صورت آشکار کردن جنایات فوق و

(c) ketabton.com: The Digital Library

جزئیات ابعاد آن ها و قرار دادن شان در معرض افکار عمومی داخلی و خارجی، امکان بی تفاوت ماندن وجدان آگاه جهانیان و حتی خلق فارس در مقابل آن ها بسیار غیرمحتمل می بود. به عبارت دیگر، اگر ادعا شود که مسبب اصلی ناآگاهی موجود در باره ی جنایات فوق، خود ترک ها استند، بی راهه نخواهد بود.

به دلیل بایکوت فارسی و غفلت ترکی، بخش عمده‌ای از اخباری که در زمینه ی سوزانیدن کتاب های ترکی توسط نیرو های دولتی ایران در سال ۱۹۴۶ در دست می‌باشد، مربوط به روزنامه‌هایی که در آن دوران منتشر می‌شده‌اند و یا اطلاعات تدوین نشده ای که برخی از شاهدان زنده ی آن حوادث نقل می کنند، است. بدین سبب نیز برآورد دقیق تعداد کتاب‌های ترکی منهدم شده در این کتاب سوزی، شهر هایی که کتاب سوزی در آن ها انجام گرفته و موارد دیگر سوزانیدن کتاب های ترکی که در سال های بعد از آن در دوره ی پهلوی به وقوع پیوسته است به ساده گی امکان‌پذیر نیست. با این همه از بررسی دو دسته اطلاعات پراکنده ی فوق، مشخص می شود که سوزانیدن مکتوبات ترکی در حین و پس از اشغال آذربایجان توسط دولت ایران و ناسیونالیست های فارس، علاوه بر تبریز در چندین شهر دیگر آزربایجان نیز رخ داده و همچنین سوزانیدن کتب ترکی پس از این حوادث به طور پیوسته و طی دوره‌های زمانی منظم به هر دو صورت علنی و پنهانی، ادامه یافته است.

انعکاس به آتش کشیدن کتاب های ترکی در چند نوشته:

۱ – واقعیت این است که حتی انبوه اسناد مکتوب در برابر آن چه در ۲۶ آذر ۱۳۲۵ در میدان ساعت تبریز روی داد، گنگ و نارسا می‌نماید. در آن روز،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانش‌آموزان دبستانی به صف کشانده شدند تا کتاب درسی «آنادیلی» (زبان مادری) را «زنده باد شاه» گویان در آتش اندازند. آن جشن کتاب‌سوزان ساعت‌ها و روزها ادامه یافت و کتاب‌هایی در آن سوختند که جز ادبیات شفاهی آزربایجان و چند اشعار کودکانه، چیزی در آن ها یافت نمی‌شد. شاید هدف از آن آتش‌سوزی که اندکی بعد انبوه کتاب‌های غیر درسی را نیز در کام خود کشید، رفع موانع و هموار کردن راه برای ایجاد فرهنگ عمومی بود که سنگ زیربنای آن در فرهنگستان اول گذاشته شده بود. (پاسخ به یک مقاله، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و داوری یک جانبه، ایواز طه.)

۲ - زبان ترکی به عنوان زبان پرشمارترین قوم ممالک محروسه از دایره‌ی این یک سان‌سازی که با جشن کتاب‌سوزان آذر ۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۴۶) به اوج رسید، بیرون نماند. در نتیجه محمد فضولی و دیگر شاعران کلاسیک آذربایجانی در گستره‌ی وسیعی از قزوین تا مغان و از اورمیه تا همدان به «غریبی در وطن» مبدل شدند. (بیگانه‌ای در وطن، جستاری درباره‌ی غیبت محمد فضولی از ادبیات معاصر آذربایجان، ایواز طه.)

۳ - آن چه که بر حرمان ترکان آزربایجان در قبال کشتار های سیاه روز ۲۱ آذرماه افزوده است، تخریب دانشگاه تبریز و همچنین به آتش کشیده شدن صدها هزار جلد کتاب در رشته های مختلف و به زبان ترکی آذربایجانی در شهر های گوناگون آذربایجان به ویژه تبریز است. این کتابسوزان شرم آور و بی سابقه در جهان در روز ۲۶ آذرماه، طی مراسم دردناک در چندین میدان و خصوصاً میدان دانشسرای این شهر انجام شد، به طوری که شاهدان عینی می گویند دانش آموزان را مجبور می کردند تا جهت کسب اجازه برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادامه ی تحصیل، کتاب هایی را که به زبان مادری شان نوشته شده است در آتش بی افگنند! این اقدام، طبق قواعد بین المللی به عنوان جنوساید فرهنگی تلقی می شود. (مقاله ای از جشن ملی ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۴ تا ماتم ملی ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۵.)

۴ - سوزاندن کتاب های ترکی بعد از سرکوب فرقه ی دمکرات آذربایجان در سال ۱۹۴۶ توسط رژیم پهلوی صورت گرفت. این جنایت، سوزاندن تاریخ و هویت یک ملت از اعمال وحشیانه ی ساسانیان در آزربایجان هم بدتر بود.... نماینده گان دولت مرکزی به دستور تهران، کتاب های درسی مدارس را جمع کردند و آتش زدند.... در آن زمان هیچ دولت و سازمانی به این کشتار و کتابسوزی اعتراض نکرد؛ حتی سازمان های فرهنگی جهان هم ساکت ماندند. مردم آزربایجان که از همه طرف (چپ و راست) ضربه خورده بودند می سوختند و جز ساختن، چاره ای نداشتند. (تاریخ زبان و لهجه های ترکی، دکتر جواد هیئت.)

۵ - من خود بیشتر کتاب هایی را که در آن دوره چاپ شده بودند، مطالعه کرده ام و اثری از ادعا های رژیم پهلوی را مبنی بر کمونیست بودن آن ها، حتی در سرود ملی فرقه که در مدارس خوانده می شد، پیدا نکردم. در آن دوران، کسی نه از چپ و نه از راست به این کتاب سوزی ها اعتراضی نکردند! من به هنگام برگزاری کنفرانس صلح پاریس در پاریس دانشجو بودم و در آن جا بود که شاعر پُرآوازه ی آزربایجان شمالی (صمد وورغون) در کنفرانس صلح پاریس، شعر معروف خود (یاندیریلان کیتابلار) به معنی «کتاب های سوزانده شده» را در اعتراض به آن کتاب سوزی ها در کنفرانس خواند و صدای اعتراض مردم آزربایجان را نسبت به این بی

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرمتی به زبان و فرهنگ و هویت آنان به گوش جهانیان رسانید. (گفتگو با دکتر جواد هیئت.)

در آن زمان و در شرایطی که هیچ دولت و سازمان و شخصیتی به این کشتار و کتابسوزی اعتراض نکردند و حتی سازمان های فرهنگی نیز در مقابل آن ساکت ماندند، صمد وورغون (۱۹۵۶-۱۹۰۶) از شعرای جمهوری سوسیالیستی آزربایجان در سال ۱۳۲۶ش سکوت را شکست و منظومه ای با عنوان «یاندیریلان کیتابلار» در باره ی این جنایت ضدبشری سرود. او در شعر خود که آن را در کنگره ی صلح جهانی پاریس(۱۹۵۲)، ضمن نطقی خواند، دولت ایران را افشاء کرده و اعتراض خود را چنین بیان می کند:

«ایران ایرتیجاعچیلاری آزه‌ربایجان دیلینده اولان کیتابلاری وحشیجه‌سینه یاندیریرلار.

İran irticaçıları, Azərbaycan dilində olan kitabları yandırırlar.vəhşicəsinə

مرتجعین ایران، کتاب های آذربایجانی (ترکی) را با وحشیگری به آتش کشیدند.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

جعل تاریخ باستان ایران توسط صهیونیستان

شیدا

آیا به عنوان یک ایرانی از ماهیت جشن های ۲۵۰۰ ساله ی ایران، مطلع استیم؟
آیا می دانیم اساساً عدد ۲۵۰۰ سال به عنوان نماد آغاز سلطنت کوروش کبیر(؟)، چگونه محاسبه شده است ؟
آیا می دانیم طراحان و برگزار کننده گان این جشن که با هزینه ی مردم ایران برپا شد و در آن ایرانیان تنها به عنوان مستخدم سران غرب و شرق به کار گرفته شدند، چه کسانی بودند؟
صرف نظر از هزینه های هنگفت و نیز مفاسد فراوان این مراسم، طراحی و اجرای این برنامه به تمامی از سوی مجامع صهیونیستی صورت گرفت. علی رغم تبلیغات ادعایی دربار پهلوی مبنی بر بزرگداشت ۲۵۰۰ سال سلطنت و پادشاهی در کشور ایران، واقعیت این بود که جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، صرفاً به هدف نکوداشت خاطره و تاریخ عزیمت یهودیان از بابل به ایران و بیت المقدس در زمان کوروش در سال ۵۳۹ قبل از میلاد برگزار شد. آن گونه که بعدها آشکار شد، محافل یهودی- صهیونیستی در سال ۱۳۴۰ شمسی/۱۹۶۱م، طرح و تمایل به برپایی این جشن را اعلام کرده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در سال ۱۹۶۱، صهیونیست ها تصمیم گرفتند تا به منظور یادبود آزادی و رهایی ملت یهود از اسارتش در بابل، کنگره‌ای با شرکت تاریخ نویسان برگزار نمایند. در تاریخ یهود آمده است: بخت النصر دوم، پادشاه بابل، پس از آن که اورشلیم را فتح کرد، یهودیان را به اسارت به بابل برد. البته لفظ اسارت، کلمه ای ست که یهودیان برای مظلوم نمایی در تاریخ از آن استفاده کرده اند؛ چرا که هنگامی که بنی اسرائیل در بابل ساکن شدند، به قدری از شرایط محل اسکان خود راضی بودند که حتی پس از آن که کوروش(پادشاه ایران) به آنان اجازه ی بازگشت به بیت المقدس را داد، حاضر نشدند به آن سرزمین بازگردند و تنها چندین تن از آنان برای باز سازی اماکن مذهبی شان به بیت المقدس رفته و پس از مرمت و بازسازی، دوباره به بابل باز گشتند. به نقل از منابع یهود، بنی اسرائیل به مدت چهل سال، اجازه ی ورود به بیت المقدس را نداشتند، یعنی تا زمانی که کوروش

(c) ketabton.com: The Digital Library

کبیر(؟)، شاه پارس، بابل را در سال ۵۳۹ پیش از میلاد به تصرف خود در آورد. یهودیان، این زمان را تاریخ خوش «یوم» برای بنی اسرائیل می دانند. به همین جهت از آن جا که قدرت سیاسی یهودیان و صهیونیست ها در دوران پهلوی افزایش یافته بود، پیشنهاد برگزاری مراسم باشکوه جهت یادبود آزاد سازی یهودیان در این تاریخ و بدست کوروش را مطرح کردند. مشاور فرهنگی دربار که از گرایش‌های متکبرانه ی شاه مطلع بود، از شاه درخواست ملاقات کرد. در این ملاقات، تاریخ شناس معروفی که متأسفانه با تمام دانش خود از شخصیت ضعیف و نفوذپذیر برخوردار است، او را همراهی می‌کرد و نظریه ی زیر را ارائه نمود:

«به جای آن که بگذاریم اسرائیلی‌ها این بزرگداشت را منحصر به آزادی یهودیان از بابل نمایند، چرا تأکید را بر ارزش های والای کورش کبیر ؟)، شاه هخامنشی قرار ندهیم و به سلطنت رسیدن او را به عنوان یکی از زمان های پُرعظمت عهد عتیق جلوه ندهیم تا به این ترتیب نشان دهیم که سلطنت در ایران، منشای اصلی و تاریخی دارد!»

این پیشنهاد به نظر شاه خیلی جالب آمد. در آن زمان بر اساس محاسبه ی کانون‌های صهیونیستی، سال ۵۳۹ قبل از میلاد به عنوان مبدأ با سال ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰شمسی)، یعنی زمانی که صهیونیست ها پیشنهاد برگزاری این مراسم را به محمد رضا پهلوی دادند، جمع شده و رقم ۲۵۰۰ سال به دست آمد.

در افشای ماهیت این جشن، حضرت امام خمینی(س)، مردم ایران را نسبت به ماهیت و اهداف برگزار کننده گان این مراسم، هشیار و آگاه نمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«کارشناس‌های اسرائیل برای این تشریفات دعوت شدند، به طوری که خبر شدم و نوشتند به من،کارشناس‌های اسرائیلی مشغول به پاداشتن این جشن استند و این تشریفات را آنان دارند درست می‌کنند. این اسرائیل که دشمن با اسلام است و الان در حال جنگ با اسلام است... به این ممالک اسلامی بگویید که نروید به این جشنی که اسرائیل دارد بساط جشنش را بر پا می‌کند یا درست می‌کند. کارشناس‌های اسرائیل در اطراف شیراز دارند بساط جشن را درست می‌کنند. در این جشنی که کارشناس‌های اسرائیل دارند این عمل را می‌کنند، نروید!»

در یک اثر تحقیقی نیز در این باره، چنین تصریح و تأکید شده است: «داستان آزادی یهود به دست کوروش در تورات نقل شده و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که محمد رضا پهلوی، راه انداخته بود در واقع به خرج ملت ایران و به خاطر بزرگداشت این واقعه ی تاریخی محبوب یهودی‌ها و با رهبری و برنامه ریزی صهیونیست‌ها بود.»

محافل یهودی و صهیونیستی نیز در این باره اعترافات جالب توجهی داشتند که یک نمونه ی آن، یادداشت لطف الله حی است.

لطف اله حی، یکی از سران انجمن کلیمیان تهران، نماینده ی مجلس شورای ملی، از مشاهیر و معاریف فراماسون و عضو برجسته ی تشکیلات صهیونیسم که ریاست «شورای یهودیان ایران» در «شورای مرکزی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله» را عهده‌دار بود در مهر ماه ۱۳۴۹، طی اطلاعیه‌ای در میان جامعه ی یهود ایران در این باره چنین نوشت:

«این جشن‌ها در حقیقت یادبود اولین اعلامیه ی حقوق بشری در ۲۵ قرن قبل است. همان اعلامیه‌ای که به فرمان کورش کبیر(؟)، شاهنشاه بزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایران در آزادی ملت یهود از اسارت بابل و آبادی خانه ی خدا و معبد دوم در اورشلیم صادر شد و نه تنها به منزله ی لوحه ی زرینی در بزرگی روحی و عظمت فکر انسانی شاهنشاهی ایران در تاریخ بشریت به یادگار مانده و هنوز هم می‌درخشد، بل که ماده ی تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی جامعه ی یهودیان ایران شد. در حقیقت اعلامیه ی کورش کبیر(؟)، ابتدای سکونت یهودیان ایران در ادوار عزرا و نحمیا و زر و بابل در این دیار مقدس به شمار می‌آید. فی الواقع جشن‌های سال آینده برای یهودیان ایران، جنبه ی جشن ۲۵۰۰ ساله ی تاریخ ما [یهودیان] در ایران است. از این حقایق، مهمتر آن که این جشن‌ها در عهد سلطنت پُرافتخار پدر تاجدار و انسان بزرگ قرن ما شاهنشاه آریامهر که به حق نزد یهودیان جهان، کورش ثانی لقب گرفته است، انجام می‌گیرد. به همین منظور از مدت‌ها قبل از طرف شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی با شرکت گروهی از سرشناسان و افراد بصیر جامعه ی یهود، شورای یهودیان ایران وابسته به شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی تشکیل و با مطالعه ی مستمر و عمیق و مشاورات لازم، برنامه ی اجرایی جامعه ی ما [یهودیان] را در این باره تهیه نمود[...که] شامل اقدامات مفصلی در زمینه‌های فرهنگی- بهداشتی جشن‌ها و مشارکت جوامع مختلف یهودیان جهان است. به موقع خود به اطلاع همه گان خواهد رسید تا هر خانواده ی یهودی- ایرانی ، سهم خود را در آن ادا نمایند.»

محافل یهودی- صهیونیستی با برگزاری جشن‌های مزبور و تغییر تاریخ و تقویم هجری شمسی ایران به تاریخ جعلی شاهنشاهی کوروش کبیر(؟) و در واقع «تاریخ و تقویم - یهود ایران»، سعی در تعقیب مقاصد خود کردند. دو دلیل اصلی برگزاری این مراسم؛ یکی:

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقویت مناسبات رژیم صهیونیستی با شاه و بهره برداری از تاریخ ایران در جهت حمایت از قوم یهود و تبلیغات به ویژه در خصوص خدمات کوروش در آزاد کردن قوم یهود از یوغ پادشاه بابل و بدین وسیله تحکیم پیوندهای باستانی ایران و یهود در جهت حمایت و پشتبانی ایران از اسرائیل جعلی در زمان خطر و تهدید علیه رژیم جعلی اسرائیل بود.
اما شاه به دلیل فشار افکار عمومی ایران، نتوانست به طور رسمی و آشکار از سران رژیم صهیونیستی در این جشن، دعوت به میان آورد و مطبوعات رژیم اشغالگر به این علت، شاه را مورد انتقاد و نکوهش قرار دادند.
دوم:
بهره برداری از مناسبات اسرائیل جعلی و ایران با اعراب و ایجاد روابط پنهانی اعراب با اسرائیل جعلی در زمینه ی سازش و عدم حمایت از فلسطین بود.
شاید حال بتوانیم دلیل توجه محافل صهیونیستی- ایرانی و شبکه ها و سایت های فارسی زبان ضد ایران را در تعریف و تمجید از کوروش کبیر(؟) و مدح جشن های ۲۵۰۰ ساله دریابیم؛ چرا که از سیاست های صهیونیسم در دنیا، نسبت دادن هر شخصیت بزرگ و ملی به تاریخ یهود است تا علاوه بر جلب حمایت برای صهیونیست ها، حس ملی و وطن دوستی آن ملت را با سیاست خاص خود به حمایت از صهیونیست ها پیوند زنند.
منابع:

۱- تکاپوی صهیونی در ایران معاصر، محمد تقی تقی پور.
۲- ایران و رژیم صهیونیستی در دوره ی پهلوی دوم، سید هادی خسرو شاهی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوم فارس

همت اولوتورک

قوم فارس که ترکیب نژادی هندی و مغولی داشتند در حدود ۹۰۰ سال قبل از میلاد به سرزمین فارس کنونی مهاجرت نمودند و با جنگ و خونریزی به توسعه ی قلمرو خود پرداخته و بعد از به قدرت رسیدن، تنها توانستند ۲۰۰ سال حکومت کنند و در این مدت، چه جنایت هایی که نکردند. لازم به ذکر است که بومیان تورک، ۶۰۰۰ سال قبل از این مهاجرت در ایران کنونی سکونت داشتند و ایلامیان در حدود ۲۵۰۰ سال، حکومت کرده اند.

اگر به تاریخ نوشتاری مراجعه کنیم، هیچ تمدنی را از فارس ها نخواهیم دید. فارس ها در یک سده ی گذشته بر آن شدند تا چهره ی جدیدی از خود درست کرده و به جهانیان معرفی کنند. آنان یهودی ها و دانشگاه های یهودی زده را به کمک طلبیدند و به کمک درآمد های بالای نفتی، دست به کار شدند. تاریخ نویسان مزدور از قبیل کسروی به دروغ پردازی و تحریف و جعل تاریخ پرداختند. کارگاه های «آثار باستانی سازی»، فعالیت خود را شروع کردند و آثار باستانی چند هزار ساله خلق کرده، آثار و بنا های دیگران را به نام «آثار فارسی» معرفی کردند.

تمامی کتیبه ها و دست نوشته ها و اسناد تاریخی فارسیسم جعلی اند؛ آثاری مانند تخت جمشید که بر روی کاخ های ایلامی بنا شده و هیچکدام پیشرفت فزیکی قابل توجه نداشتند. کاخ های کوروش در پاسارگاد تا پیش از سال ۱۳۴۰ شمسی وجود خارجی نداشتند و از آن پس با سعی آستروناخ یهودی، مصالح مسجد و کاروان سرای اتابکی و مزارع دشت مرغاب را «جورچینی» کرده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارس ها اشیا و آثار تاریخی فراوانی را که با دستان توانای اجداد ترکان (فوتتی ها، هوری ها ماننا ها، ایلامیان و...)، قرن ها قبل از آمدن قبایل وحشی پارسی به ایران درست شده اند با بی شرمی در شهر های اروپا گردانیده و با نام «هنر ۷۰۰۰ ساله ی پارسی» به جهانیان معرفی می کنند. فارس ها دانشمندان و فیلسوفان ترکتبار را با بی شرمی فارس قلمداد می کنند. برای مثال: فارابی، ابوریحان بیرونی و غیره که تازه به آن راضی نشده و در جلو چشمان ما دانشمندان ترکی مثل پروفیسور لطفی زاده (مبدع منطق فازی کامپیوتر) را که اصلاً ترک آذربایجان شمالی بود و ۹ سال هم در تهران زنده گی کرده است با پُر رویی دانشمند فارس معرفی می کنند. فارس ها شعرای ترک را فقط به خاطر این که شعر دری هم گفته اند، فارس معرفی می کنند. مثلاً شاعر بزرگ ترک (مولوی) و شعرای مشهور آذربایجانی نظامی گنجوی، شمس تبریزی، نسیمی، فضولی و غیره را پارسی وانموده می کنند. فارس ها شهریار (شاعر معاصر و نامدار ترک در ایران) را نیز فارس معرفی خواهند کرد؛ چون که او بیش از شعرای قبلی، شعر دری گفته است.
فارس ها هنر ها و کار های دستی ترکان را به عنوان «هنر فارسی» به جهانیان معرفی می کنند.
قالی بافی از هنر های قدیمی ترکان بوده و قدیم ترین فرش دنیا نیز در «پازیریک» قزاقستان در قبر یکی از شاهزاده گان ترک اشغوزی پیدا شده است. هنر قالی بافی را اقوام دیگر از ترکان یاد گرفته اند؛ ولی اکنون قالی های قشقایی، همدانی، تبریزی، بیخاری، زنجانی، ساوه یی، ترکمنی، افشار کرمانی و غیره که همه بدست ترکان ایران بافته می شوند، در دنیا با بی شرمی به نام فرش فارسی (پرشین کارپت)، معرفی و فروخته می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصادره و معرفی اعیاد و جشن های باستانی اقوام آلتایی- ترکی و با پُر رویی منتسب کردن آن ها به پارس های بدوی، از سیاست های فرهنگ ستیزی قوم فارس در ایران بوده اند.
جشن بهاری سومری (عید نوروز)، جشن های مهرگان، شب یلدا و ... تمامی این جشن ها از چند هزار سال قبل از آمدن اقوام وحشی به اصطلاح آریایی در منطقه ای از بین النهرین تا شمال چین رایج بودند و بعد از قرن ۱۲ میلادی به تدریج در بین تاجیکان و فارس ها و کردان رایج شده اند.
این ها فقط گوشه هایی از کارنامه های سیاسی- فرهنگی قومی ست که تا صد سال اخیر، هیچ دلیلی از داشته های مادی و معنوی آنان ثابت نمی شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوم فارس / پارس از دیدگاه اروپاییان

از نشریه ی «تومروز تورک سویلو»

متنبی (شاعر مشهور عرب) در حق فارس ها گفته است ... که ترجمه ی آن تقریباً از این قرار می شود:

«نه توجه دارند و نه عهد و پیمان سرشان می شود و نه از بدی ها بیمی دارند. به هر خاکی که پا نهادم، طوایفی از آنان را دیدم که مانند گله ی گوسفند و در زیر فرمان، همانند بنده ای به سر می برند. بنده ای که می توانست با ناخن قلم بتراشد؛ اما همین که دستش به پوست خز می خورد می گفت: خشن است.» (ص ۷۰.)

روشنی بیگ از صاحب منصبان ترکیه در سخنرانی ای که در کانون ترک در چهل سال پیش نمود و مجله ی ترکی منطبعه ی استانبول در شماره ی ۲ اوت ۱۹۲۳میلادی خود آن را درج نموده است و بعد تحت عنوان «عقیده ی عثمانی ها درباره ی ایرانیان» در مجله ی ایرانشهر در شماره ی ۷ ربیع الاول ۱۳۴۲ هجری قمری چاپ شد، می آورد:

«... ملت فارس را بد اخلاقی ای به نام مذهب، زبون ساخته است. آخوندها قهارترین و قویترین سلاح فارس ها شده اند. دخانیات و سایر زهر های خواب آور، مردم این مملکت را به حالت یک گله ی استخوان و اسکلت متحرک در آورده است.»

جیمس موریه ی انگلیسی در کتاب «سیاحت ایران و ارمنستان و آسیای صغیر و استانبول» در سه جلد می نویسد:

«در تمام دنیا، مردمی به لاف زنی فارس ها وجود ندارند. لاف و گزاف، اساس وجود ایرانیان است و هیچ ملتی هم مانند فارس ها دو رو نیستند. ... و

(c) ketabton.com: The Digital Library

عیب دیگری که دارند دروغگویی است که از حد تصور خارج می باشد. یک تن از وزرا به یکی از اعضای سفارت فرانسه می گفت: «ما در روز پانصد بار دروغ می گوییم و با وجود این، کار مان همیشه خراب است. (ص ۷۳.) فارس ها لبریز اند از خودپسندی، ولی باطناً بسیار کوچک اند. (ص ۷۴.)

پروفسور براون در کتاب خود (یک سال در میان ایرانیان) می نویسد:

«... من در بسیاری از ممالک گردش کرده ام و در هر ملتی معایبی یافته ام، ولی ملتی وجود نداشت که در قبال معایب، دارای محاسنی نباشد؛ لیکن در ملت فارس، هیچ صفت نیکو ندیدم. یک معدن شناس بلژیکی می گفت که یکی از معایب بزرگ فارس ها این است که ظاهر و باطن آنان با یکدیگر فرق دارد و در حالی که ظاهراً اظهار خصوصیت می کنند، در باطن دشمن انسان استند و مثلاً ظاهراً می گویند من دوست صمیمی شما هستم! ولی در همان موقع اگر شما فوت کنید، کوچکترین تاثری به آنان دست نمی دهد. او می گفت یکی از جملاتی که خیلی بین فارس ها معمول است، این است که غالباً به جان یکدیگر قسم می خورند و می گویند به جان عزیز شما و یا به مرگ شما! و این طور نشان می دهند که وجود شما برای آنان گرانبهاترین چیز هاست و حال اگر پشت بکنید، شروع به بد گویی خواهند کرد و ده عیب برای شما پیدا خواهند نمود و حتی مضایقه ندارند که در غیاب شما به شما ناسزا بگویند.» (صص ۷۵ و ۷۶.)

شاردن (سیاح معروف فرانسوی):

«... و تنها چیزی که از دنیا می فهمند، عیش است و نوش و هیچ باور ندارند که عیش و عشرت و نشاط را در حرکت و تکاپو و در کار های خطرناک و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پُر زحمت هم می توان به دست آورد. از این گذشته، فارس ها بسیار پنهانکار و خلافکار و بزرگترین مداحان عالم استند و در کوچکی و بی تفاوتی هم بی همتا می باشند. بی نهایت بی هوده می گویند و کارشان همه پُرگویی و قسم و آیه است و حاضر اند برای نفع اندک نیز شهادت بدهند. وقتی از کسی پولی یا چیزی قرض می گیرند، پس نمی دهند و به محض این که دست شان برسد، خودی و بیگانه را فریب می دهند و با او با نادرستی معامله می نمایند. در خدمتگذاری عاری از صداقت هستند و در معاملات درستی نمی فهمند و چنان در خدعه و فریب مهارت دارند که محال است انسان به دام شان نیافتد.» (ص ۷۹.)

الکسی سولتیکوف (شهزاده ی روسی):

«درستی، صفتی ست که در فارس ها وجود ندارد و همین، خود کافی ست که این مملکت (ایران) در نظر خارجیان، نفرت انگیز بیاید. ... دروغ به طوری در عادات و رسوم ملت فارس ریشه دوانیده است که اگر احیاناً یک تن از آنان رفتاری به درستی بنماید و یا به قول و وعده ی خود وفا نماید، چنان است که گوئی مشکل ترین کار دنیا را انجام داده است و رسماً از شما جایزه و پاداش و انعام توقع دارد. (ص ۸۰)

گوبینو (دیپلمات مشهور فرانسوی):

«... چیزی که معلوم هست، فهم و شعور فارس ها استوار نیست و قوه ی تعقل شان اندک است؛ ولی آن چیزی که بیشتر از همه چیز فارس ها فاقد آن استند، انصاف است. (ص۸۳.) زنده گی مردم این مملکت، عبارت است از سرتاپا رشته ای از توطئه و یک سلسله پشت هم اندازی. فکر و ذکر فارسی، متوجه این است که کاری که وظیفه ی اوست، انجام ندهد. ارباب، مواجب

(c) ketabton.com: The Digital Library

گماشته ی خود را نمی دهد و نوکرها تا می توانند ارباب خود را سرکیسه می کنند. (ص ۸۳.) ... از بالا گرفته تا پایین در تمام مدارج و طبقات این ملت، جز حقه بازی و کلاهبرداری بی حد و حصر و بدبختانه علاج ناپذیر، چیز دیگری دیده نمی شود و عجیب آن که این اوضاع، دلپسند آنان است و تمام افراد و هرکسی به سهم خود از آن بهره مند و برخوردار اند و این شیوه ی کار و طرز زنده گی، روی همرفته از زحمت آنان می کاهد و برای آسایش و بی کاری و بی تفاوتی، میدان فراخی برای آنان فراهم می سازد و رفته رفته این سبک زنده گی برای آنان، حکم بازی و سرگرمی و تفننی را پیدا می کند که احدی حاضر نیست به آسانی ها از آن ها دست بردارد. (ص ۸۴) ... از بیست نفر فارسی که همه به همین شیوه ورع فروشی نموده تقدس به خرج می دهند و جانماز آب می کشند، یک نفر شان نیز صادق نیست و واقعاً جای تعجب است که چگونه افراد ملتی بدین درجه گرفتار بلایای عام دو رویی و نفاق و تزویر باشند، در صورتی که احدی هم فریب آنان را نمی خورد؛ ولو در ظاهر همه به یکدیگر نان قرض داده بله بله به هم تحویل بدهند. (ص ۸۵) ... فارس ها ملت غیرقابل اعتماد بار آمده اند به طوری که محال است شخصی بتواند به گفته ی آنان اعتماد نماید؛ زیرا هرچه می گویند، غیر از آن است که فکر می کنند و آن چه فکر می کنند، غیر از گفتار آنان است. (ص ۸۷)

سرجان ماکدونال انگلیسی:

«فارس ها در تمام فنون مکر و حیله و دو رویی و ریاکاری ماهر اند ... از این گذشته مردم بی رحم، کینه خواه، حریص و محروم از صفات قدرشناسی می باشند. (صص ۸۷، ۸۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

معنی پارس در کتیبه ی بیستون

ناصر پورپیرار

پیش تر هم نوشته بودم که یافتن کمترین اشاره ای به نام «پارس» در ایـران و شرق میانه با مفهوم جغرافیایی و یـا قـومی پـیش از نقـر ایـن نـام در کتیبـه ی بیستون، نامیسر است؛ حتی کورش در گل‌نبشته‌ی بابلی اش، خـود را پارسـی معرفی نمی کند و نامی از ماد و عیلام و پارس و به طور کلی سـرزمین ایـران نمی آورد و اشاره ی او به نشان بـا عنـوان زادگـاه و سـرزمین اجـدادی اش، اشاره به مکانی در سواحل شمالی دریای سیاه است که هنوز هم به همین نـام وجود دارد.

از نظر زمان تاریخی، داریوش نخستین عنوان پارسـی را در بنـد ۶۸ کتیبـه ی بیستون در معرفی همدستان و همراهان اش در ماجرای آن کودتای معـروف او علیه کمبوجیه و بردیا به کار می برد و می نویسد: «ایـن هـا هسـتند مـردان وفاداری که همراه من بودند، زمانی که گئوماته ی مغ که خود را بردیـا مـی خوانـد کشـتم: ویدفرنـه ی پارسـی، هوتانـه‌ی پارسـی، گئـوبرووه‌ی پارسـی، ویدرنه‌ی پارسی، بغبوخشه‌ی پارسی، اردومنیش پارسی.»

اگر داریوش پیش از تسلط کامل بر این سرزمین که قبل از او فاقد جغرافیا و قوم پارس بوده و در همان شب کودتایش علیه کمبوجیه و بردیا، چند پارسی به همراه خود دارد، پس این عنوان، یک نیروی نظـامی اسـت کـه در مـوارد دیگر و هنگام اعزام بعـدی فرمانـدهانی بـرای سـرکوب مخـالفین در سراسـر سرزمین هـای متصـرفی هـم، ایـن پارسـیان، عنصـر نظـامی و عصـای دسـت داریوش بـوده انـد؛ چنـان کـه در بنـد ۲۵ کتیبـه، علیـه فرورتـی سـردار مـاد، ویدرنه‌ی پارسی را می فرستد. در بند ۲۹، علیه ارمنیان، وهومیسه‌ی پارسی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

می فرستد. در بند ۳۸، علیه فراده ی مروی، دادرشی پارسی را می فرستد. در بند ۴۱، علیه وهیزداته ی پارسی، یک پارسی دیگر به نام «ویوانه» را می فرستد که ظاهراً یک شورش درون پادگانی بوده است. در بند ۵۰، علیه ارخه ی بابلی، ویندفرنه‌ی پارسی را می فرستد. در بند ۷۱، علیه شورش ایلامیان، یک پارسی به نام «گئوبرووه» را می فرستد و حتی در بند ۲۱، تذکر می دهد که سپاهیان پارس به رهبری مردی به نام «مرتیه» علیه او شورش کرده اند و از همه عجیب تر این که در بند ۴۰ می نویسد که همان پارسی وهیزداته نام، برای دومین بار علیه او شوریده و سپاه پارسی، کاخ او را که از یهودیه همراه او بوده اند، به نافرمانی واداشته است!؟

بهترین برداشت از مجموع داده های کتیبه ی بیستون درباره ی واژه ی پارس و پارس ها، این انگاره است که پارس را عنوان یک نیروی نظامی بدانیم که داریوش از ابتدا به آن ها متکی بوده و احتمالاً از اورشلیم اعزام و یا از میان نظامیان یهودی بابل انتخاب شده اند و از آن که پیش از داریوش، این کلمه مفهوم و کاربرد نداشته، پس باید آن را از الفاظ وارداتی همراه داریوش بدانیم که بعدها در زبان بومیان ایران به معنای بی خانمان و ولگرد و متجاوز به کار رفت و در مقایسه ی رفتاری آنان، صدای عصبانی سگ را هم به همان، تشبیه کرده اند.

این، تمام آن چیزی است که از غربالگری اولیه ی متن کتیبه ی بیستون درباره ی لغت «پارس» به دست می‌آید که نخستین مکان کاربرد این واژه است. در عین حال اصلی ترین ادله ی من در رد مفهوم قومی واژه ی پارس در کتیبه ی بیستون، این است که از پس داریوش تا زمان رضا شاه، هیچ سلسله و تسلطی به نام پارس ها نبوده و کسی خود را ادامه ی آنان نگفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

است و اضافه کنم که دیگر داده های متضاد در آن کتیبه و در همین باره و از جمله مطالب بند ۲۱ که داریوش، سپاه پارس را حامی دشمن خویش گئوماته می گوید و بند ۱۳که باز هم تکرار می کند پارسیان در سرکوب گئوماته، او را حمایت نکرده اند، از ارزش تاریخی و همزمانی آن کتیبه می کاهد و ذکر این نکته نیز خالی از اهمیت نیست که نقر کننده گان این کتیبه، از حذف آن به دست بومیان منطقه هراس داشته اند؛ چنان که داریوش در بندهای ۶۵ و ۶۶، کسانی را که کتیبه را حفاظت کنند دعا و از بین برنده گان آن را نفرین کرده است!

با این همه، ظواهر کار می گوید که سازنده گان این کتیبه به دعا و نفرین داریوش بسنده نکرده اند و کتیبه را در چنان ارتفاع و موقعیت فنی کنده اند که نه فقط دسترسی، بل مطالعه ی آن هم به علت ارتفاع زیاد، ناممکن بوده است! من پیشتر هم توضیح داده ام که یهودیان، این سند را برای رفع اتهام از قوم خود و برای گمراه کردن تاریخ کنده اند؛ هرچند که در مواردی اشاره های تاریخی آن، روشنگر و سودمند است و یک سئوال عمده‌ی دیگر که اگر این کتیبه را باید اساس هستی و دیرینه ی قومی پارسیان بشناسیم و اگر مرکز استقرار صاحب این کتیبه را در تخت جمشید و در خطه‌ی کنونی فارس می گویند، پس چرا داریوش، کتیبه اش را در کرمانشاه کنده است که در آن زمان هیچ حوزه ی مهم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دینی نبوده است؟! بدین ترتیب تصریح می کنم که دریافت دقیق از مسائل ایران باستان، بی توجه به باور های میان تهی و افسانه گون کنونی، تنها از طریق بازخوانی عمیق و عالمانه ی ملی و رجوع دوباره به تمامی اسناد و اشارات موجود به وسیله ی اندیشمندان بی تعصب خودی ممکن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاست داریوشی، امتداد فرهنگ و سیاست داریوشی

ناصر پورپیرار

به راستی که یک سده ی تمام است که پارسیان فزون خواه و جدا سر و تجزیه طلب که پیشینه ی قدیم و قویم تاریخی در ایران ندارند به ضرب و زور تفنگ و درفش و دروغ، گردنه ی هم اندیشی ملی را بسته اند و به یاری چند تخته سنگ و سرستون و سطوری چند فاقد معنی و عقل و آدمیت، نظیر آن چه بر کوه بیستون به زبان داریوش هخامنشی گذشته، کوشیده اند برای خود به نام و نشان صاحبان این سرزمین، قباله و شناسه جعل کنند و قلدری رضا شاهی را ضرورتی برای مهار مردم و مغلوبین بگویند که پیشینه ی چند هزاره داشته است:

«داریوش شاه گوید: آن فرورتی با سواران کم به سرزمین ری گریخت. سپاهی به سوی او فرستادم. او را گرفته و به نزد من آوردند. من بینی و گوش و زبان او را بریدم، یک چشم او را کندم و به دروازه ی کاخ بستم تا همه او را ببینند. سپس او را و مردانی را که با او بودند در درون دژ به دار زدم.» (کتیبه ی بیستون داریوش، بند ۱۳، ستون ۲.)

تمام کتیبه ی بیستون داریوش، شرح این قبیل آدم کشی های او به مدد یهودیان است که خود تفسیر دیگری می طلبد. از این راه و از طریق قتل عام نهایی و سراسری و ناگهانی و چنان که در تورات ثبت است از مسیر هجوم برق آسا و بی رحمانه به سرداران و خردمندان و صنعتگران و ثروتمندان سراسر ایران در روز دشمن کشی که یهودیان پوریم نام گذارده اند، سرانجام ۱۵ ملت صلح جو و سازنده و هنرمند و صاحب خرد ایران و بین النهرین را با

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسل کشی کامل از صحنه ی تاریخ روبیدند. مراکز تجمع و تولید را تعطیل کردند. بقایای بومیان ایران را به کوه و جنگل و اعماق دشت ها راندند که تا ظهور اسلام به طول ۱۲ قرن، این سرزمین را به سکوت واداشتند و چادر نشینی و زنده گی عشیره یی در دهات دور افتاده را جایگزین آن مراکز بزرگ صنعت و هنر و تولید کردند؛ چندان که اینک هر نقطه ی ایران را که می کاویم، ویرانه ای سوخته پدیدار می شود که در پس مانده های آن نیز حضور فرهنگی و صنعتی و هنری درخشان و حیرت انگیز یک قوم کهن ایرانی، اعجاب جهان را بر می انگیزد. این، هنوز شماره ای از مراکز تجمع در ایران کهن است که تاکنون و به تصادف شناخته و یافته ایم و نمی دانیم به شرط یک جست و جوی جدی و موظف، چند مرکز تجمع و تمدن دیگر، همانند جیرفت تازه پیدا شده، ظاهر خواهد شد؟

این مسیر به پای ارتش رضا شاهی به کمال طی و کامل شد که با هجوم به بقایای بومیان ایران در همان عزلتگاه های تاریخی خودشان کشتار سران ایلات و عشایر و تخلیه ی آنان از هویت و هستی دیرین و تخته قاپو کردن و تزریق فرهنگ «ریق ماسی» و حقیر و بی پیشینه و پشتوانه ی فارس نشان و نمایش سر بریده ی سرداران ایل نشین به جرم فارس نشدن و این بار در میدان توپخانه ی تهران، سرانجام در جای آن هم اندیشی و همراهی ملی که طلیعه ی آن پس از انقلاب درخشان مشروطه پدیدار شده بود، ایران امروز را بنا نهاد که در هر فرصت دشوار به دست آمده ی تاریخی، برای رشد و سازنده گی و همکاری و نوسازی کرد و لر و بلوچ و خوزی و سیستانی و ترکمن و ترک، یعنی نیم بیش تر اهالی این دیار، ابتدا خواستار بازگشت حقوق غصب شده به دست رضا شاه شوند و شرط هر نوع

(c) ketabton.com: The Digital Library

همکاری ملی را به رفع تبعیض و توهین و ستم و جدا انگاری قومی قرار دهند و چون هنوز هم اندیشه ی قدرت طلب رضا شاهی در مسندنشینان ایران با همان حرص و هدفمندتر و تازه است، بار دیگر کار را به تفنگ کشی به روی یکدیگر می کشانیم و به جای گفت و گوی فاضلانه و برادرانه، بین خویش گلوله رد و بدل می کنیم تا سرانجام دولت مرکزی با افتخار اعلام کند که بار دیگر کرد و ترک و خوزی و بلوچ، یعنی صاحبان اصلی و اولیه‌ی این آب و خاک را به سود زیاده طلبی و مفت خواری فارسیان سرکوب و نگرانی دشمنان دیرینه و بیگانه ی این ملک را که از اتحاد و همدلی ما هراس دارند، رفع کرده است!

اینک مورخ می پرسد سرانجام چه زمان به حساب کشی دقیق و ویرانگری های رضا شاهی خواهیم نشست؟ آیا خیانت و خراب کاری آن نافهم یک شبه برکشیده به مدد سیاست و سودای بیگانه که بی شک چشم دیدن آسایش و آرامش و پیشرفت ما را ندارند، تنها به برچیدن تکیه های عزا داری حسینی و برداشتن چادر زنان محدود می شد که جمهوری اسلامی، بی فوت وقت، آن سرسراهای نوحه خوانی را نوسازی کرد و چادر را به سر زنان بازگرداند؟ آیا رضا شاه نبود که به دستور یهودیان و با دعوت ایران شناسان و کاوشگران مزدور و بی سواد و منحوس و تشنه به خون تمدن ایران کهن به سایت های کهن ما باستان پرستی را به قصد ستیز رسمی با اسلام و ایجاد نفاق و نقار و اختلاف ملی دامن زد و انبوه اباطیل شاهنامه یی را به عرصه ی فرهنگ و به کتاب های درسی کودکان و نوجوانان ما سرازیر کرد؟ آیا او نبود که کتیبه ی قلابی و یهود جعل کرده ی داریوش اول در بنای نیمه ساخت آپادانای تخت جمشید را «قباله ی ایران» خواند و بومیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیرین ایران را به فرزند خوانده گی و فروهر انگاری کورش و داریوش یهود نشانده، دعوت و مجبور کرد؟ آیا مگر ستیز با بومیان و اقوام کهن ایرانی که از ظهور هخامنشیان آغاز و به دوران رضا شاه بازسازی و تمدید و تجدید شد، هنوز می تواند سیاست رسمی و یا نسبی جمهوری اسلامی باشد که مدعی بازگرداندن هویت دیرینه ی ایرانیان و اجرای احکام الهی است؟ آیا صراحت قرآن عظیم نیست که رنگ و نژاد و قوم و قبیله و مال و نام و نسب، ملاک برترانگاری نیست و تنها میزان الهی، تقوای مردمان و بنده گان است؟ اینک باستان پرستان، عرب و ترک و لر و کرد ستیزان و مدعیان جلالت هخامنشی، سراسر بدنه ی فرهنگی دولتی و ملی در مراکز آموزشی در رسانه ها و روزنامه ها و به ویژه وزارت ارشاد اسلامی را پوشانده اند و وابسته کردن پیشینه و پیوند ایرانیان به قوم بی نشانی با نام عاریتی «آریا» از همان نخستین برگ اسناد آموزشی دبستانی تا رساله های کرسی های پرورش استاد در دانشگاه ها مرسوم و متداول است و بدنام ترین کارگزاران تفکر و تعلم شاهنشاهی با اندکی ظاهر سازی و حتی بدون آن، هنوز هم صحنه گردان اصلی میراث فرهنگی و مرمت و موزه داری و آموزش ایران اند و کسانی چون شاپور شهبازی، درست مانند ایام جشن های شاهنشاهی، میان داری می کند و سراسر نشرات ایران با مراتبی مضاعف تر از دوران پهلوی به پراکندن توهمات کورشی و داریوشی و بزرگداشت هیستریک تمدن دروغین و نایافته ی اشکانی و ساسانی و تبلیغات باور نکردنی برای زردشتیگری مشغول اند. آیا نباید این بزرگترین آسیب وارد آمده بر پیکر شناخت خویش و شناخت یکدیگر را ترمیم کرد و آیا دشمنان نواندیشی در تفکر تاریخی ایران، همان دشمنان اقوام و بومیان ایران نیستند؟ و آیا نباید

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرچه زود تر این اوراق قی آلود را که با تبلیغ بزرگ انگاری های احمقانه و بی پایه و دروغین، اندیشه ی احترام به همسازی و همسایه گی و همدینی و همفرهنگی با دیگران را از جوانان ما ربوده، چون زباله از عرصه ی اسناد تاریخی و فرهنگی ایران بروبیم؟ و آیا نباید با اقتدار و استحکام به ستیز با باستان پرستی و دروغ پراکنی یهودیان در موضوع تاریخ ایران برخیزیم؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسلام و تمدن پارسیان

حبیب تاریوردیان

گاه بر تمدن برخواسته از اسلام ایراد می گیریم و آن را مقصری برای نابودی تمدن به اصطلاح کهن پارسی می دانیم، اما تاکنون از خود نپرسیده ایم که اگر حمله ی اعراب، موجبات نابودی تمدن پارسی شده و بر روی تمدن پارسی بناء شده است، چرا ژرمن ها که چندین قرن قبل از اسلام به ممالک روم حمله کرده و فتوحاتی کرده اند، اما نتیجه ای جز غارتگری و کشتار برجای ننهاده اند، حال آن که سرزمین فعلی ترکیه و کشور های هنگری (مجارستان) که حدود ۲۰۰ سال با وجود نزدیکی به مراکز تمدن نوین، سیر قهقرائی یافته و بار دیگر در زمان ظهور اسلام (یعنی قرن ۵ م) با یورش هون ها که حکومت خاقانی ۲۰۰ ساله در آن جا بنا نهاده اند به اندازه ی اعراب به اصطلاح باده نشین که آنان را فاقد هر گونه تمدن می دانیم، تاثیر پذیر نبوده اند؟ چرا تمدن اسلامی و عرب بادیه نشین بر فرهنگ و دین آریائی غالب آمده است؟ چرا تمدن تورکان اسلامی بر دیگر تمدن های قبل از خویش فارغ شده است؟ کجایند تمدن های شامانی و کوک تورک های باستانی؟ چرا دیگر نشانی از تمدن مصر باستان نیست؟ عرب بادیه نشین، چه داشته است که تمامی این تمدن های پُر مدعا را فرمانبردار خویش ساخته و هر تمدن داری با متمم تمدنی اسلامی به حیات خویش ادامه می دهد؟ آیا عرب، چیزی جز تمدن اسلامی، چیز دیگری را نماینده گی کرده است؟ چرا جز بنا های نهاده شده بر اسکلت تمدن اسلامی، چیزی در این سرزمین ها وجود ندارد؟ کجایند مدعیان و میراث خواران تمدن های کهن؟ چرا نشانی از تمدن آنان جز ریشه ی دوانیده از تمدن اسلامی وجود ندارد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرزمین حجاز (مکه) از دیرباز زیارتگاه یهود و دیگر ادیان بوده و نیز به جهت قرار گرفتن به عنوان مرکز تجاری و بازرگانی، موجبات جمع شدن قبایل نیرومند و ثروتمند را موجب گردیده است. در قرن پنجم میلادی، شخص هوشمند و دانایی چون قصی بن کلاب بن مره از طایفه قریش بر آن جا امارت داشت که فردی سخن دان و تیز بینی بوده که در تاریخ عرب در باب گفتار ها و مباحث او بسیار سخن رفته است.
گاه بسیاری از دوستان مدعی می شوند که تمدن پارسی بر تمدن اسلامی فارغ آمده و آن را به زیر نفوذ خود برده و در این راه بعضی از افرادی که جامه ی عاریتی اسلامی بر تن پوشیده بر طبل آن می کوبند، ولی هیچگاه کسی از آنان نپرسیده است که تمدن به اصطلاح پارسی و آریائی، کدامین تاثیرپذیری را بر تمدن اسلامی داشته است؟ و اگر داشته، پس آن دیگر تمدن و فرهنگ اسلامی نبوده و از مسیر خود منحرف می باشد، حال آن که این مدعیان هرگز نتوانسته اند نشانی از تاثیر بر اسلام را نشان دهند و هرگونه اشارتی خود بیان دوری از اسلام واقعی می باشد.
گاهی بعضی مدعیان با اشاراتی فلسفه ی اسلامی را تاثیر یافته از فلسفه ی پارسی می خوانند، حال آن که خود این حضرات نمی دانند از کدامین فلسفه و منطق اسلامی دم می زنند که بنیانگذار آن پارسیان بوده اند. در حالی که از زمان های بس دور، حتی از ایام قبل از ظهور اسلام هر سال در مکه مراسمی برپا شده و حاضران در این مراسم در باب شعر و فلسفه و منطق به بحث و جدل پرداخته و هرازچندی به یاری فلسفه ی یونانی نیز شتافتند. عرب به جهت بلاعت در گفتار و نیز به جهت سیر تکاملی ای که از ادیان بنی اسرائیلی و نیز قرار داشتن در سرزمینی که ادیان بسیاری در آن جا وجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشته و این ادیان همواره برای اثبات حقانیت خویش در این علم ها تبحر داشته اند، بنابراین اگر بر فرض محال در ایران قدیم به جهت تک مذهبی و نیز وجود حکومتی که پایه های آن بر شانه های روحانیون مذهبی (کریتر) که هرگونه ساز مخالفی را سرکوب می نمودند، امکان ایجاد چنین بحث هایی نبوده و نمی توانسته در علم های فلسفه و منطق، پیشرفتی داشته باشد.
در باب تمدن اعراب، گاه چنان دچار وهم می شویم که هرگز از خود نمی پرسیم که اگر اعراب، دارای تمدن نبوده اند، پس چرا در مکه تنها به جهت وجود زوار، بیش از ۱۵ سمت مربوط به پرده داری و تیول بیت وجود داشته است؟:

۱- دربانی و پرده داری کعبه
۲- آب دادن زوار
۳- رفاه یا مهمانداری
۴- پرچم داری
۵- ندوه و یا خانه شوری
۶- سرداری یا قیاده
۷- موسسه ی مشورتی
۸- موسسه ی پرداخت دیه و غرامت
۹- قبه یا اسلحه داری
۱۰- اعنه
۱۱- سفارت
۱۲- ایسار
۱۳- دادرسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۴- رسیده گی به اموال مصادره شده
۱۵- نگهبانی کعبه که گاه برای بدست آوردن این سمت ها، جنگ های شدیدی روی می داده است.
مردان و قبایل حجاز (مکه)، دارای چنان ابهت و بزرگی بوده اند که هیچ کدام از همسایه گان آنان (پادشاهان ساسانی و رومیان) هرگز در اندیشه ی فتح سرزمین آنان برنیامدند و تنها سپاه حبشه با فیل ها خویش قصد کعبه و مکه نمودند که آن نیز موجب ایجاد عام الفیل شد که خود نیز موجبات ایجاد نهضت ادبی و فلسفی گشت که در نتیجه ی آن، سیاستمداران و نابغه هایی میان آنان ظهور کرد که در پیشرفت اسلام، وجود آنان تاثیرگذار شد. همچنانی که پس از انقلاب فرانسه، اشخاصی پدیدار شدند که در پیشرفت سیاسی فرانسه، عوامل مهم به شمار می آیند. پیش از ظهور اسلام، رخ دادن چنین وقایعی، موجبات غلیان ادبی و فلسفی آنان گردید، چنان که هر اتفاق شگرف، خود موجبات پس لرزه شده و جامعه را از نظر فرهنگی و ادبی تحت تاثیر قرار می دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمدن پارسیان

حبیب تاریوردیان

«... ملتی دیگر از نژاد سامی به سر پرستی سارگن اول، کشور «اکد» را تاسیس کرد و پایتخت آن را در «اگاده»، ۳۲۰ کیلومتری شمال باختری کشور- شهر های سومری قرار داد. یک ستون سنگی که در شوش به دست آمده، سارگن را با ریش انبوه و به صورت مهیب نشان می دهد؛ لباسی که پوشیده، نمایانگر بزرگی و قدرت کامل است. این سارگن از نسل پادشاهان نبوده و تاریخ برای او پدری نمی شناسد و مادرش از روسپیان معابد بوده است.) اما بر اساس داستانی که در باب این پادشاه گفته می شود، عده ای او را نوه ی گم شده ی پادشاه می خوانند که دست بر قضا دگرباره به قصر بازگشته است.» (ریمون دانرود، راز های سرزمین بین النهرین، جلد۲، ص ۳۶۱.)

«در افسانه های سومری برای وی شرح حالی ساخته و از زبان خودش نقل می کنند که شباهت بسیاری به حکایت و شرح حال حضرت موسی (ع) دارد. وی در آن جا می گوید: «مادر حقیر و بی چاره ی من، مرا حامله شد و در پنهانی زائید و در درون سبدی از نی بر روی آب گذاشت و درب آن را با قیر بست.» این کودک را که کارگری او را از مرگ نجات داد، بعد ها ساقی شاه شد و به او نزدیکی یافت و نفوذ و قدرت فراوان پیدا کرد. آنگاه بر خواجه ی خود شورید و او را خلع کرد و بر تخت «آگاده» نشست و خود را «شاه فرمانروای جهان» خواند. وی تنها بر قسمت کوچکی از بین النهرین حکومت داشت؛ اما مورخان وی را «کبیر» لقب دادند؛ از آن جهت که بر شهر های فراوان حمله برده و غنیمت بسیار به چنگ آورده بود و عده ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسیاری از مردم را از دم تیغ گذرانیده بود. یکی از کسانی که به دست او کشته شده است، همان «لوگال- زاکیری» است که «لاگاش» را غارت کرد و حرمت خدایان آن را از بین برد. «سارگن»، وی را شکست داد و زنجیر به گردن، او را به شهر «نیپور» درآورد و به علامت پیروزی های درخشانش، شمشیر خود را در آب های خلیج فارس(؟) شست و آنگاه به سمت باختر آسیا متوجه شده و به دریای مدیترانه رسید و بزرگترین امپراطوری تاریخ را تاسیس کرد و به مدت ۵۵ سال حکم راند. داستان های فراوانی در اطراف زنده گی و کار های او ساخته شدند و زمینه ای فراهم شد تا در شمار خدایان قرار گیرد؛ اما آتش انقلابات در سراسر امپراطوری او بر افروخته و دور فرمانروایی او یکسره پایان یافت.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن / کتاب اول / صص ۱۴۶-۱۴۷.)

«... بزرگترین شاه این سرزمین به نام «اورانگور»، همه بلاد آسیای باختری را تحت فرمان آورد و در آن ها پرچم امن و آسایش بر افراشت و در سراسر دولت سومری، نخستین قانون نامه ای را که تاریخ می شناسد، انتشار داد. خود وی در این باره می گوید: «با قوانین شایسته و عادلانه ی شمش، من برای همیشه بنیان دادگری را برقرار ساختم....» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن / کتاب اول / ص ۱۴۸.)

«پلوتارک نقل می کند که: «سربازی مهرداد نام در حال مستی گفته بود که کشتن کوروش صغیر در جنگ «مکوناکسا»، کار وی بوده و شاه را نرسد که این کار بزرگ را به خود نسبت دهد. اردشیر دوم که این را شنید، فرمان داد تا آن سرباز را با مجازات- دو کرجی- به این طریق اعدام کنند: دو کرجی، چنان انتخاب می شدند که درست بر یکدیگر منطبق شوند. گناهکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

را که مقصود شگنجه کردن اوست در یکی از کرجی ها می گذارند و کرجی دیگر را چنان بر روی وی قرار می دهند که جز سر و دست ها، تمامی بدن وی در میان دو کرجی بمانند. آنگاه به وی غذا می دهند و اگر از خوردن امتناء کند با فرو کردن میخی به چشم وی، او را به این کار مجبور می نمایند؛ چون خوراک خورد بر سر صورت او، مخلوطی از شیر و عسل می پاشند و از همین شربت به او می نوشانند. در این حین، کرجی را چنان نگه می دارند که رویش به جانب خورشید باشد. به این ترتیب، مگسان بر وی هجوم می آورند و او را در میان می گیرند؛ چون خوراک خورده، ناچار کاری می کند که همه ی کسان دیگری که خورده و آشامیده اند، چنان می کنند. بنابراین از پلیدی های وی، حشرات و کرم ها تولید می شوند و به اندرون وی راه می یابند و همه ی تن او را می خورند؛ چون پس از چند روز دانستند که آن مرد گناهکار به راستی مرده، کرجی فوقانی را برمی دارند و در آن حالت دیگر گوشتی بر تن وی دیده نمی شود؛ چه حشرات پلیدی که گویی از اندرونه ی وی برخاسته، همه جای او را خورده اند. به این ترتیب بود که مهرداد پس از ۱۷ روز شکنجه دیدن، جان باخت.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن / کتاب اول / ص ۴۱۹.)

پارسیان، خود را از پیروان و رهپویان آئین زردشت دانسته و بر آن مباهات دارند؛ اما برای شناخت آئینی که آنان داعیه ی جهان شمولی آن را دارند، اسناد و مدارکی جز آن که خود راوی آن ها هستند، وجود ندارد و این مدارک، گاه بر وفق مراد خودشان نبوده و به ناچار در آن نیز دست یازیده و هرازگاهی آن ها را دچار تغییرات و دگرگونی های زیاد می کنند. در این میان، «اوستا» و «وندیداد» آنان جای بسی تفحص و نگرش دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این کتاب های منسوب به زردشت که او را تا حد یک پیامبر اولـولالعظم بالا برده و با دیگر پیامبران جهان شمول برابر می داننـد، مبهمـات و ایراداتـی بس شگرف وجود دارند. در این کتاب و یا درباره هـای وابسـته بـه آن،گـاه چنان خطا ها و سوتی هایی وجود دارند که هر عاقلی را در نوشتار و بیان و یا راوی آن ها دچار اندیشه و شک می نماید و بر عقل سلیم صاحبان و رهروان وی به شک وامی دارند. گاه از «سگ پرستی» و گاه از «تطهیر با شاش گـاو» و گاه برای پاکی روح از «جمـع آوری پـر مکـس» و «زهـر عقـرب» و غیـره سخن رانده می شود.

هرآن چه که در این کتاب باشد و یا نباشـد، بـدون اغـراق نبایسـت از سـگ پرستی و یا دوری جوئی آنان از تمیزی، شک کرد. این قوم که خود را پیـرو و رهپوی زردشت و آئین او می دانند، همواره برای آن که آب آلـود نشـود، خود را با آب تطهیر نکرده و به «ادرار گاو» پناه برده اند.

«گاو پرستی» نیز یکی دیگر از افتخارات آنان بوده و گاه برای پـالایش روح خود در کمال وقاحت «مدفوع گاو» را به سر و صورت خود کشیده و از آن برای پاکی روح و تن خود طلب مدد و یاری می نمایند.

از دیگر شاهکار های این قوم، می توان به کشتار های تاریخی آنان در مورد کسانی اشاره کرد که بر رویه و باور آنان نبـوده انـد. وقتـی در سراسـر کـاخ های شاهنشاهی سراسر دروغ آنان گام می گذاریم، چیزی بـه جـز از افسـانه هایی برادر کشی و ارتباط جنسی با محارم درجه اول (خواهر– برادر ، پـدر– دختر، مادر– پسر و ...) نمی توان یافت. ازدواج با محارم در نظـر آنـان جـزو فرامین مذهبی بوده و برای پاک ماندن خون شان، هیچ شریکی جـز «محـارم اولیه ی» خود نمی یافتند. سگ و مار و گاو به عنوان حیوانـات «تـوتم» آنـان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بوده و در افسانه های شان زردشت و کوروش را بزرگ شده ی «سگی زرد» می دانند و همواره بر تقدس این حیوان پای فشاری می کنند. تاریخ از آنان جز فتنه و غارت، چیزی به یاد ندارد و لقب پارسی نیز از «پرسه زدن» و «ولگردی» بر آنان اطلاق شده است.

در کتیبه ی بیستون در بند ۱۱ و ۱۲، مطلب جالبی جلب نظر می کند و در بند ۱۱ از زبان داریوش نقل می شود که مردی مغ که «گئومات» نام داشت و از «پ ئیشی یا وودا» (پی شیا وودا) برخاسته و ادعای بردیا بودن داشته را کشته است؛ اما در بند ۱۲ همان کتیبه، گئومات نامی را که او کشته است از «دژی سیک ی ووتیش» که نام سرزمین «نی سای نام» در ماد است را می آورد.

نکند این داریوش از بس در اندیشه ی «خود بزرگ بینی» بوده است، در این باب نیز دچار رخوت شده و چنین ادعای را می کند؟ یا این که این گئومات ها چند تا بوده و با استفاده از علم ژنتیکی، شبیه سازی شده بوده اند تا در فرصت های بعدی به نحوی جناب داریوش را دچار دردسر نمایند؟

در ادعا هایی که توسط عده ای می شود که پارسیان با برده داری و نظام استعماری مخالف بوده و در منشور منتسب به کوروش به شدت آن را قبح کرده و بر آزادی و برابری انسانان تاکید می شود، نمی دانم که چه می شود که در بند ۱۴ از بازگردانیدن غلامان آزاد شده توسط گئومات به صاحبان شان سخن به میان می آید؟

نکند این برده هایی که گفته می شود، همان اسیران جنگی بوده اند که از کرات دیگر آورده شده بوده اند و یا آدم آهنی ها و موجودات میکانیکی بوده اند؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

در بند ۱۹، سخن از به آب انداخته شدن چه کسانی در میان است؟ نکند اینان مقداری سنگ و چوب بوده اند که به دستور داریوش برای ایجاد سد بر روی رودخانه به کار رفته اند؟
راستی از خود پرسیده بودید که چرا این پارسیان این همه بر علیه ی داریوش شورش می کنند که این پادشاه مجبور می شود که به پارس لشکر کشیده و پارسیان و سرگروه های آنان را از دم تیغ بگذراند؟ مگر این جناب، خود از پارسیان نبوده؟ نکند این پارسیان با آن پارسیان فرق دارند؟ در این باب، خواندن بندهای ۴ و۵ و۶-۷- ۸- ۹ از ستون دوم خواندن دارد.
کوروش دوم یا همان کوروش کبیر در سده ی ششم قبل از میلاد، طی جنگ های خونین و درازمدت، بیش از ۵ میلیون کیلومتر مربع را تسخیر کرده بود. برای آغاز این جنگ ها و کشتار های روی داده و برای فتوحات او، چه می توان گفت؟ آیا کورش نیز در جستجوی دهکده ی نوین و بزرگ جهانی با استفاده از شمشیر و سرنیزه بود؟ یا می خواست برای خوش آمد کدامین کس و یا کسان با استفاده از آسیابی که چرخ های آن را خون میلیون ها انسان به حرکت در می آورد، نان سفید تهیه نماید؟
هر جهانگیری با هر ایده و انگیزه ای که باشد در مسیر حرکت خود، چیزی جز تباهی و ویرانی و خون های ریخته بر جا نخواهد گذاشت. چه مادرانی را از فرزندان خود محروم خواهد ساخت و کودکانی را یتیم؟
کوروش، نزدیک به سی سال، شرق را به جنگ و خون کشید و میلیون ها انسان را در بند مالیاتی خود اسیر ساخت تا خزانه ی اربابان زور و زر و تزویر را پُر کند. به دستور او، بینی و گوش نافرمایان را می بریدند. محکومان به مرگ و آنانی که زیر فرمان های غیر انسانی او سر تعظیم فرو نمی بردند را تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

سر در خاک می کردند و خورشید کار را به پایان می رساند. «نبوغ نظامیک کورش، او را به مرز های مصر و هند رساند؛ کاری که شاید قبل از او روی نداده بود. او آفریننده ی کشوری با ابعاد عظیم بود. در اوج قدرت خویش، صاحب امپراطوری افسانه یی بود که به ثروت خود می بالید؛ ثروتی که برای چپاول های بعدی تهیه و غارت می گردید؛ گرچه در ابتدا همه چیز بسیار ناچیز آغاز گشت.» این مرد جوان که به درستی تاریخ از نحوه ی پیدایش او در شرق و نسب صحیح او عاجز می باشد، از آفرینش های موهوم، دور نمانده است.

گاه در دوران باستان نیز حماسه های عجیب و غریبی پیرامون سلسله های حکومتی ساخته و پرداخته می شدند که یکی از آن ها که بر اساس افسانه های باور نکردنی ساخته شده، می گوید: کورش پس از تولد از مرگ زود هنگام خلاص شده و در بیابان بزرگ شد و یک سگ به او شیر می داد. از او هیچ تصویر یا تندیس واقعی وجود ندارد. هرچه هست همه زائیده ی خیال و توهم بوده و سندیت تاریخی ندارد. این شخص به ناگاه خود را فرزندزاده ی یک پادشاه کوچک و بی اهمیت در پارس (در جنوب غربی ایران) اعلام می کند و در سال ۵۹۹ پیش از میلاد با استفاده از فرصت مناسب بر تخت سلطنت می نشیند و برای مشروعیت دادن به پادشاهی خویش با نقشه ی ماهرانه، شوهر خاله ی خود را به قتل رسانده و با خاله ی خویش ازدواج می کند و به این گونه خود را به خاندان سلطنتی منتسب می سازد.

با استفاده از خلع قدرت به وجود آمده و با تکیه بر غارت های اولیه ی انجام داده در پی تدارک سپاه جنگی خویش که با استفاده از اقوام وحشی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مهاجر تدارک دیده بود، شروع به دست یازی به سرزمین های پیرامون خود نمود و تا مصر پیش تاخت. این جهانگیر نیز همانند دیگر جهانگیران تاریخی، عاقبت خوش نداشت و در فرجام سرش در تشتی از خون غوطه ور شد تا که شاید از خون و خون ریزی سیراب شود.
کوروش پرستان برای اثبات بزرگی او، منشوری را علم کرده اند که در دل خود نکته های خونین و غیر اخلاقی نهفته ای دارد که فتح بابل و شکست نبونید و ورود کوروش به شهر و اجازه ی پا بوسی به اهالی شهر، یکی از نمونه های کوچک آن است.

***

انوشیروان را پادشاه عادل و دادگر و مظهر عدالت پادشاهان باستانی می دانید! معروفیت انوشیروان به برخورداری از معارف و علوم زمان خود و میل و رغبتش به حشر و نشر با صاحبان اندیشه و خرد، هفت تن از فلاسفه و دانشمندان یونانی را متوجه دربار ساسانی کرد که نقل در جلد اول کتاب «ایرانشهر» از انتشارات کمیسیون ملی یونسکوی ایران، صفحه ی ۳۶۰ با آب و تاب بسیار نقل شده است و آورده شده که خسرو، آنان را با مهربانی پذیرفت، لیکن در نتیجه ی تداوم معاشرت،آنان انوشیروان را «پادشاه مستبد یافتند تا یک فیلسوف و حکیم». پس به نزد شاه رفتند و از وی رخصت مراجعت به یونان گرفتند که کریستن سن دانمارکی (مولف تاریخ ایران در زمان ساسانیان) نام این هفت تن دانشمند یونانی را در کتاب خود آورده و نوشته است: «آنان از خشونت هایی که دیدند آزرده شدند و از تعدی اشراف به زیردستان دلتنگ گشتند و با ناخشنودی از ایران رخت بربستند.» (ص ۴۵۰.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بنابر نامه ی «تنسر»، حدود بسیار محکم، نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا می کرد. امتیاز آنان به لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتگار بود. در شاهنامه ی فردوسی از خسروان «کلاه و زرینه کفش» بسیار سخن رفته که مایه ی امتیاز اشراف بزرگ بوده اند. به علاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هر کس را در جامعه درجه و مقام ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان، یکی این را باید شمرد که هیچ کس نباید خواهان درجه ای باشد، فوق آن چه به مقتضیات نسب به او تعلق می گیرد.» (ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ص۳۳۹.)

«که از گرویدن مردم از حالی به حال دیگر، نتیجه ی آن می شود که هر کس، چیزی که نه در خور او و برتر از پایه و منزلت اوست می جوید و چون به آن چه جست برسد، چیز های برتر از آن می بیند و آرزوی آن می کند و در طلب آن قدم می گذارد و معلوم است که در میان عامه، کسانی هستند که به شاهان نزدیکتر می باشند و انتقال مردم از حالات خویش باعث می شود آنانی که در پایگاه تعالی شاه اند، طمع در شاهی کنند... و این مایه ی بر باد شدن دودمان پادشاهی است!» (نامه ی تنسر، مجتبی مینوی، ص ۵۷.)

داستان آن کفشگر که با طیب خاطر، قسمتی از هزینه ی یکی از لشکرکشی های ایران و روم را در زمان خسرو انوشیروان متقبل می شود، مشروط به آن که شاه اجازه دهد فرزندش به سلک دبیران درآید که شاه با خشونت این درخواست را رد می کند و به آورنده ی پول دستور می دهد:

برو و همچنان بازگردان شتر
مبادا کزو سیم خواهیم و زر

(c) ketabton.com: The Digital Library

که چون کفشگر زاده گردد دبیر
هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت
دبیری ببایدش پیروز بخت
هنر یابد از مرد موزه فروش
سپارد بدو چشم بینا و گوش
به ما بر پس مرگ نفرین بود
چو آیین این روزگار این بود
هم اکنون شتر بازگردان ز راه
درم خواه و از موزه داران بخواه
فرستاده برگشت و شد با درم
دل کفشگر زان درم پُر ز غم

این حکایت، اهتمام پادشاه را در حفظ حدود طبقات نشان می دهد و بیانگر سعی هیات حاکمه است در تثبیت حدود اقشار جامعه و عدم تحرک آنان از طبقه ی نازلتر به طبقه ی بالاتر«و کفشگر در اغلب روایات عهد ساسانی، نمونه ی طبقه ی دانیه است که هر جا مثالی آورده اند از کفشگر سخن رانده اند.» (شاهنامه ی فردوسی)

از ویژه گی های جامعه ی ساسانی، نقش مسلط روحانیون بر جامعه بوده است. «این طایفه در کلیه مواردی که در زنده گی افراد پیش می آمد، حق مداخله داشتند و می توان گفت که هر فردی من المهد الی اللحد تحت نظارت و سرپرستی روحانیون بود... اسباب قدرت روحانیون فقط این نبود که از جانب دولت حق قضاوت داشتند... بل که علت عمده ی اقتدار آنان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفتی بود که از راه جرایم دینی، عشریه و صدقات، عاید آنان می شد. در عمل این طایفه، استقلال تام داشتند و توان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. ریاست عالیه ی همه ی امور روحانی با موبدان موبد بود. وی حق عزل و نصب مامورین روحانی را دارا بود؛ ولی بنابر ظواهر امور، شخص او را پادشاه به این مقام نصب می کرده است. از اختیارات موبدان موبد، یکی آن بود که اگر در بعضی نواحی نسبت به دین رسمی کشور، نغمه ی مخالفتی برمی خاست و بنابر رسم زمان، محکمه ی خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر می شد، او نیز در آن محکمه دخالت تام می نمود.» در این محاکم، روحانیونی بودند که حتی درباره ی رفتار و اعمال شاهان به قضاوت می نشستند. یکی را «بزهکار» و دیگری را «دادگر» لقب می دادند!

خسرو اول (جانشین قباد) با کشتار بی رحمانه ی مزدکیان و دیگر معترضین به دستگاه جابر حاکمه از طرف مقامات روحانی، لقب «دادگر و نوشه روان» گرفت. «دادگر» خواندن انوشیروان از سوی روحانیون زردشتی بود و دلیل آن چیزی جز کشتار مزدکیان و دادن آزدای عمل به روحانیون و مغان نبود. قدرت نامحدود دستگاه روحانیت و دخالت علنی آنان در تمام شئون کشور باعث شد که بین تخت و آتشکده، نبردی سخت جریان یابد.» (جهان بینی و جنبش های اجتماعی از احسان طبری، ص ۲۳.)

قباد، دیرزمانی در زندان نماند و با دستیاری خواهرش و «زرمهرسوخرا» (سردار بزرگ ساسانی) از زندان بگریخت و به دربار هپتال ها پناه جست و با مدد گرفتن از «خشنوازخان»، پادشاه هیاکله، با پذیرفتن پرداخت خراج سالانه به وی، دوباره بر اریکه ی پادشاهی مستقر شد که این بار از

(c) ketabton.com: The Digital Library

همداستانی با مزدکیان احتراز جست و به کمک پسر سومش (خسرو) که با فشار مقامات روحانی و اشراف به ولیعهدی برگزیده شده بود به قلع و قمع مزدکیان همت گماشت و بنابر آن چه که در «سیاستنامه» ی خواجه نظام الملک آمده است، خسرو با همراهی موبدان برای از بین بردن مزدکیان، راه نیرنگ در پیش گرفت و به مزدک پیام فرستاد: «مرا درست شد که این مذهب بر حق است و تو فرستاده ی یزدانی؛ اما کاش بدانستمی که عدد مردمانی که به این مذهب درآمده اند، چند است و چه کسان اند که اگر قوتی دارند و بسیارند، من نیز درآیم وگرنه صبر کنم تا زور گیرند و بسیار شوند... آنگاه با قوت تمام این بدعت آشکارکنیم.» مزدک، تعداد پیروان خود را به روی کاغذ آورد. افزون از ۱۲هزار نفر بود و به همه جا ها نامه فرستاد و تمامی مزدکیان را در روز معین به پایتخت فراخواند. سپس به امر ولیعهد، آنان را به عنوان خلعت دادن و آشکار کردن مذهب، بیستگان و سی گان به باغی بردند و به مانند درختان در زمین نشاندند به گونه ای که سر شان در زیر خاک بود و پاهاشان در هوا. آنگاه نوشیروان، پدر و مزدک را به باغ دعوت کرد که خلعت پوشان را نظاره نمایند و چون اینان به باغ آمدند، سرتاسر باغ پاها دیدند در هوا. نوشیروان، روی به مزدک کرد و گفت: لشکری که پیشرو تو باشند، خلعت ایشان از این بهتر نتواند بود. تو آمدی که مال و تن ما همه به باد دهی و پادشاهی از خانه ی ما بیرون بری! باش تا تو را نیز خلعت فرمایم! سپس فرمان داد تا مزدک را بگرفتند و تا سینه در خاک کردند به طوری که تنها سر و گردنش از خاک بیرون بود. پس او را گفت: اکنون بر گرونده گان خویش نظاره همی کن و پدر را گفت: دیدی رای فرزانه گان! اکنون مصلحت تو در آن است که یک چند در خانه نشینی تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

لشکر و مردمان بیارامند که این فساد از سُست رایی تو برخاست. پدر را در خانه بنشاند و فرمود در باغ بگشادند تا مردم شهر و ولایات و لشکر درآمدند، نظاره می کردند و ریش و سبلت مزدک می کندند تا بمرد.» (کوتاه شده ی فصل ۴۵ سیاستنامه ی خواجه نظام الملک، اندر خروج مزدک و مذهب او و چگونه گی کشته شدن او... با مراجعه به نسخه ی تصحیح عباس اقبال و نسخه ی مرتضی مدرسی چهاردهی. قلع و قمع مزدکیان در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی رخ داده است.)

«... رومیان در تاریخ، تنها کشور همپای خود را ایران می دانستند؛ اما ایرانیان را مردمی نا آزاد می دانستند که همه گی از یک تن که شاه بود، اطاعت می کردند و مجلس سنا و ملی و شورا و رای مردم در کار نبود.» (محمد علی اسلامی ندوشن.)

***

«...کوروش، قبلاً به علت ارتکاب جرم، دستور داده بود گوش های اسمردیس مغ را ببرند....» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص ۱۰۳، به روایت هرودت.)

«...در صف شاهان دروغین در نقش رجب ... اولین نفر گئومات است و پس از او اولین شورشی عیلامی و سپس نبوکد نصر... فراده ... مجموع دشمنان اسیر شده به طور کلی «بیش از هزار نفر» در اولین نبرد ارمنستان و ۱۰۷۰۰ نفر در آخرین نبرد ویشتاسب (پدر داریوش) ... داریوش در باره ی اولین پیروزیش بر فروتیش در جاده ی اکباتان، رقم نامطمئن ۳۴۴۲۵ کشته و بیش از ۱۸۰۰۰ اسیر را ذکر می کند، اما در نسخه ی آرامی ای که در الفانتین مصر پیدا شده، رقم ۱۰۸۰۱۰ اسیر نوشته شده است... در مرگوش، رقم

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسیران فقط ۶۹۷۲ نفر است، ولی تعداد کشته گان کمتر از ۵۵۲۴۳ تن نیست....» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص۱۱۲.)

«داریوش به یاران توطئه گرش قول شرف داد که منزلت آنان را حفظ و رعایت کند؛ اما ناراحت کننده است که می بینیم دو سال بعد در کتیبه ی بیستون، هیدارنه و اینتافرن را بنده گان خود می نامد... اینتافرن که یک چشم خود را از دست داده بود ... داریوش گمان کرده بود که او قصد شورش دارد، خود و خانواده اش را نابود کرد...» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص۱۱۳.)

«... اما هم هرودت و هم کنزیاس تائید دارند که او بیماران و افراد دردنخور را همراه با الاغ ها و شاید واحد های خط عقب رها کرد. هرودت در جای دیگری می گوید: سکاها داریوش را تا خرسونس (شبه جزیره ی گالیپولی) تعقیب کردند....» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص۱۲۴.)

«...ایرانیان چندان علاقه ای به دریانوردی نداشتند و تلفات سنگین آن ها در نبرد سالامیس تا حدی ناشی از این واقعیت بود که شنا نمی دانستند. داریوش با ساده لوحی آشکار در کتیبه ی بیستون نشان داده که با گذشتن از فرات و یا رفتن به سرزمین سکاها بالیده است.» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص۱۲۶.)

«شبستان (حرمسرای) شاه ... آتوساکه احتمالاً زنی زیبا بوده، چون کمبوجیه، عاشق او شده بود... همسر سوگلی داریوش ... کوچکترین دختر کوروش ... ارتوستونه که دو پسر به نام های آرشام و گوبریاس داشت ... بانوی بلند

(c) ketabton.com: The Digital Library

پایه دیگری ... به نام اوراتابامه که جزو نام هایی که هرودت از پنج همسر داریوش می دهد، قرار ندارد؛ اما هرودت، نام همسر اول داریوش را که دختر گوبریاس و مادر بزرگترین پسر شاه بود، ذکر نکرده است... اوئیس به من گفت که در لوحه ها اشاره ای به همسر دیگری از داریوش را دیده است که هرودت، نام او را «پارمیس» و دختر اسمردیس (بردیا) ذکر می کند... داریوش برای اطمینان خاطر از این که هیچ کسی جز فرزندان خودش نتواند مدعی شود که از تبار کورش است، با دختران و دختر زاده گان کوروش ازدواج کرد....» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص ۱۴۱.)

«چنان که نامه ی گادات نشان می دهد، او نسبت به زیر دستان خود سختگیر بود. با اورتیس و اینتافرون، رفتار سخت و جدی داشت و نسبت به آریاند نیز ترحمی نداشت. به نوشته ی هرودت، او به سرعت کوروش خشمگین نمی شد، اما می توانست پس از خشم گرفتن، مرگبارترین و کینه توزتر از کوروش باشد. اگر بر اساس تبعید حساب شده و لجوجانه ی پایونی ها و به صلابه کشیدن سه هزار نفر از افراد سرشناس بابلی پس از شورش آن شهر قضاوت کنیم، داریوش هیچ احساسی نسبت به رنج انسان ها نداشت. مجازاتی که برای شاهان دروغزن تعیین کرد، وحشیانه بود؛ اما این چیز ها برای او غیر عادی نبودند ... چون ایمان استواری داشت که جانشین اهورامزدا بر روی زمین است. نیازی نداشت در باره ی دادگرانه بودن کردار خود تردید کند. داریوش، دوست نداشت کسی با او مخالفت کند و در سال های آخر عمرش پیوسته علیه ی یونانیان و به ویژه آتنی ها که نتوانسته بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجازات شان کند، نقشه می کشید و نمایش رزمی می داد.» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص۱۴۳.)
«... هرودت از زبان ملکه ی ماساگت ها در باره ی کوروش می گوید: «کسی که از خونریزی سیر نمی شود» و حرص و طمع داریوش را با قصه ی «عبرت آموز» به سخره می گیرد که وقتی از سر طمع دستور داد قبر ملکه ی نیتوکریس در بابل را بگشایند به جای گنج با نوشته ای با این عبارت روبرو شد: «اگر این چنین حرص پول نداشتی، گور مرده ای را نمی گشودی.» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص۱۴۳.)

***

کلمنت اسکندرانی می نویسد: «پسران پارس تا بزرگ می شوند، به آتش شهوت خود همچون گراز وحشی تسلیم می شوند و با مادر و خواهر و زنان خود می خوابند و از صیغه های بی شمار هم نمی گذرند.» (به نقل از فکس پمبرتن، صص۷۲ و ۷۳، تمدن و فرهنگ سرزمین پرشیا.)
تورات، حمله ی وحشیانه ی کورش به بابل را چنین توصیف می کند:
«من، لشکر بزرگی از قوم های نیرومند شمال را برخواهم انگیخت تا بر بابل هجوم آورند و نابودش کنند... از سرزمینی دور دست به جنگ بابل بیایید! انبار های غله اش را خالی کنید! خانه هایش را ویران سازید و همه جا را با خاک یک سان کنید! ... بنگرید! سپاه بزرگ از طرف شمال می آید... آنان سلاح های خود را برداشته و برای کشتار آماده اند... ایشان سنگ دل اند و به کسی رحم نمی کنند... فریاد آنان مانند خروش دریاست... ای بابل! ایشان سوار بر اسب به تاخت به جنگ تو می آیند.» (عهد عتیق، ارمیا، صص ۴۲-۴۱.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ای بابل! ای کوه مستحکم! ای ویـران کننـده ی جهـان! اینـک مـن، دشـمن تو ام.... از تو چیزی جز یک تپه ی خاکسـتر بـاقی نخـواهم گـذارد... شـیپور جنـگ بنوازیـد! بـه سـپاهیان آرارات، اشـکناز و میتـی بگوییـد حملـه کننـد! فرمانده تعیین کنید تا دستور حملـه بدهـد! اسـبان زیـاد فـراهم کنیـد!» (عهـد عتیق، ارمیا، صص۲۷- ۲۵.)

«آن گاه «ندینتبیره» فرار کرد با چند تن از سربازانش بر پشت اسب. او به بابل رفت. آن گاه با یاری اهوره مزدا هم بابل را گرفتم هم «ندینتبیره» را. در بابل تیر به مقعد «ندینتبیره» و بزرگانی که با او بودند، فرو کـردم. تمـام ۴۹ نفـر را کشتم. این، آن کاری ست که در بابل کردم.» (پی یر لوکوک، کتیبه هـای هخامنشی، ص ۲۲۷.)

«داریوش شاه می گوید: هنگامی که گئوماته ی مغ را کشـتم، مـردی بـه نـام «آسنه» پسر اوپدرمه در «اوژه» شورش کرد. او به مردم گفـت: در «اوژه» مـن شاه هستم! سپس مردم «اوژه» شورشی شدند. آنان به طرف «آسنه» رفتند و او در «اوژه» شاه شد. آن گاه من یـک «اوژه یـی» را فرسـتادم. آسـنه را زنـدانی کردند و به سوی من آوردند. من او را کشتم.» (پی یر لوکوک، کتیبـه هـای هخامنشی، صفحات ۲۲۴ تا ....)

در زمان داریوش، شورشی در بابل روی می دهد که توسـط «بـگ بـوخش» سرکوب می شود. شورش دیگری نیز بعد از داریوش در بابل روی می دهـد که موجب مرگ «زوپوروس» می شود که پسر او بعـد از ازدواج بـا مـادرش آمی تیس (دختر خشایار شا)، موفق به سرکوب شورش و فتح دوباره ی بابل می شود. به گفته ی کنزیاس، «مگابوزس» چنان بی بند و بار بـوده اسـت کـه موجب شکایت «آمی تیس» به شاه می گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مگابوزس» همان شخصی است که با بی رحمی تمام با سپاهی آبی و خاکی به ممفیس حمله و آن را برای بار دوم تسخیر می کند. در سال ۴۵۵ پ.م شورشی در مصر روی داد که ایناروس و گروه یونانی به اسارت گرفته شده و به قتل می رسند.

برداشت های آزاد از شاهنشاهی هخامنشی:

«منابع یونانی متعلق به زمان فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی از وجود مردم شکارچی و تاراجگری سخن می رانند که عادت داشتند از شاهان پارسی هنگام عبور ایشان از مناطق خود، به زور خراج یا عوارض راه بگیرند و در مقابل سپاه هرکسی که قصد عبور از سرزمین آنان داشتند، مقاومت می کردند.» (شاهنشاهی هخامنشی، جان مانوئل کوک، مرتضی ثاقب فر، ص ۳۲۵.)

برگی از تاریخ پارسیان:

«نقض بزرگی که بر خلق و خوی کوروش لکه ی ننگ بر جای گذارده است، این است که گاهی بی حساب قساوت و بی رحمی داشته است و این خلق و خوی را به پسر دیوانه خود (کمبوجیه) به ارث گذارد.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن، فصل ۱۳، ص۴۰۹.)

«کوروش، امپراطوری خود را با جنگ و خونریزی بدست آورد و لیک نتوانست آن را سازماندهی نماید و اجل، این امپراطوری را از چنگش به در آورد.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن، فصل ۱۳، ص۴۰۹.)

«از دیگر مصائبی که داریوش علاوه بر توطئه های درون دربار به آن ها گرفتار بود، همانا طغیان فرمانداران مصر و لیدیا می باشد که در پی آن در آن واحد شورش در بابل، ماد، آشور، آرمینه و سرزمین ساکاها و بسیاری

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگری از ولایات بود و داریوش در خواباندن این شورش ها منتهای شدت و قساوت را به کار برد. از جمله چون پس از محاصره ی طولانی به شهر بابل دست یافت، فرمان داد ۳ هزار نفر از بزرگان آن جا را به دار بیاویزند تا مایه ی عبرت و فرمانبرداری دیگران شود.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن، فصل ۱۳، صص ۴۱۱-۴۱۰.)

«پارس همین ایرانی نیست که اکنون می شناسیم، بل که ناحیه ی کوچکی در مجاورت خلیج فارس بود که در آن زمان به نام «پارس» خوانده می شد و اکنون «فارس» نامیده می شود. سرزمین پارس، سرای بیابان های بی حاصل و کوه های فراوان بود. رودخانه ی فراوان نداشت و در معرض گرمای سوزان و سرمای کشنده بود. به همین جهت بود که در آمد زمین به تنهایی کفاف زنده گی ساکنان آن را نمی کرد و ....» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن، فصل ۱۳، ص ۴۱۴.)

«صناعت در میان پارسیان رواج و رونقی نداشت و از صنایع اقوام دیگر استفاده می کردند.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن، فصل ۱۳، ص ۴۱۴.)

«دریانوردی در میان پارسیان به آن درجه ای که در حمل و نقل خشکی به دست مردم ترقی کرده بود نرسیده و پارسیان ناوگان مخصوص به خود را نداشتند، بل که ناوگان فنیقی را اجاره می گردند.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن، فصل ۱۳، ص ۴۱۵.)

آن چه در مورد مردم پارس می توان گفت، این است که با وجود دینداری تا بدان حد بی رحمی و قصاوت به خرج می دادند چنان که بزرگترین پادشاه آنان داریوش اول در کتیبه ی بیستون میگوید: «فرورتیش دستگیر شد. او را نزد من آوردند. گوش ها و بینی و زبان او را بریدم و چشمانش را

(c) ketabton.com: The Digital Library

درآوردم و او را در دربار به غل و زنجیر کردند تا همه ی مردم او را ببینند و بعد به اکباتان بردم و به دار آویختم... چیتر تخم را گرفته و نزد من آوردند. من، گوش ها و بینی او را بریدم و چشم هایش را برکندم و او را در دربار من به غل و زنجیر کردند تا تمام مردم او را ببینند و بعد به امر من در اربل او را مصلوب کردند....»

«اقوامی که مغلوب می شدند، پیشوایان ایشان را به دار می آویختند؛ پیروان شان را چون بنده می فروختند و شهرهای شان را چپاول می کردند و پسران شان را اخته می ساختند و دختران شان را به اسیری می بردند و می فروختند.... پارسیان، امرد بازی را از یونانیان آموخته اند... از سرزنش های سختی که «اوستا» در باره ی عمل «لواط» می کند تا حدودی گفته های هرودت را تائید می کند.» (مشرق زمین، گهواره ی تمدن، فصل ۱۳، صص ۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

دین ایرانیان پیش از اسلام و اهورامزدا

(دین ایرانیان پیش از اسلام چه بود؟!)

شهاب

اهورامزدا:

آن چه در کتیبه ی بیستون به صورت مکرر در سطر های مختلف و در سایر کتیبه ها آمده چنین که پیداست، هیچ نشانه ای از حرف «هـ» و «واو» موجود در «اهورا» در خود ندارد... شکل خواندن خط میخی از چپ به راست به این شکل است:

«َ - د - ز - َ - م - ر - ُ - ا»

یعنی این کلمه باید « اُرمَزدَ » تلفظ شود! حال تلفظ اشتباه این کلمه، چه سوء تفاهم هایی را به همراه داشته؟! برخی با تلفظ اشتباه و ترجمه ی اشتباه، این تصور باطل را جا انداخته اند که «اهورامزدا» از ریشه ی «هور» و «خور» و خورشید به معنای «خدای روشنایی» است... تا با تقابل آن با دیو و تاریکی، آن را به دین زرتشت پیوند بزنند... و طول دین ساخته گی زرتشت را به عهد هخامنشیان بکشانند...

حال این «اُرمَزدَ » داریوش و دیگر پادشاهان به چه معناست؟! این واژه از ترکیب دو واژه ی «اُ ر= اور» و «مَزدَ= مزدا» است... جزء اول این ترکیب، لغت بسیار آشنا و مصطلح در ایران کهن و بین النهرین است... کافی ست به نام های برخی از شهر ها نگاهی بیاندازیم:

- ارشلیم= اورشلیم= شهر آشنایی و سلامت
- ارمیه= اورمیه= شهر پُر آب
- اربیل= اوربیل= شهری میان کوه ها
- ارامان= اورامان= شهر امنیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

- اوراشنو= ارمنستان
- اوریدو، اوراش، اورکیش، اورتنا، اوریکاتو، اوریاکی
- اوراندوش، اوربیلوم، ارزانا و نام های بسیار دیگر که جای نام بردن همه نیست...

اصولاً سرزمین «اور» یا «ار» در بین النهرین جنوبی به نقل از تورات، محل تولد حضرت ابراهیم است که در بابلی و آشوری «اور» یا «ار» یا «اری» به معنای مطلق «شهر» است.

جزء دوم واژه، یعنی «مزدا» یا «مزد» که در فارسی امروزی به معنای «مُزد» یا «پاداش» است و در اوستایی «میژد» است و با «مژده» نزدیک است، در پهلوی به صورت مزد یا میزد به معنای اجر و پاداش است. در گوتیک و زبان اوستی بازهم به معنای پاداش است.

در لوح گلی تخت جمشید، یک کارگری که ۵۰ «کارشه»، مزد می گرفته را با صفت «مزدیسن» آورده اند. این جا معنای کلمه «مزداپرست» نیست! بل که دقیقاً به همان معنایی ست که کتیبه قصدآن را داشته؛ یعنی کارگر «دستمزد خواه» و «دستمزد پرست».

اما « اُرمَزدَ » داریوش یعنی چه؟ اورمزد، صفتی ست برای خدای داریوش که در اصل آشوری است. اگر به نوشته های داریوش دقت کنید... اهورامزدا، خداوندی ست که شهر ها و سرزمین ها را به عنوان اجر و پاداش می دهد: «اُرمَزدَ »، یعنی «خداوند سرزمین بخش».

جمله ی تکراری داریوش با این مضمون که «اورمزد، این شهر را به من داد» را در سرتاسر کتیبه های داریوش به وضوح می بینیم... او مقاومت دیگران در مقابل خود را نه مقاومت در مقابل داریوش، بل که مقاومت در برابر

(c) ketabton.com: The Digital Library

اورمزد می بیند؛ یعنی آنان خلاف هدف های خداوند سرزمین بخش، عمل کرده اند... بنونیست در کتاب «دین ایرانی»، صفحه ی ۲۶ می نویسد:
«نام اهورامزدا که در سنگ نبشته های هخامنشی آمده، دلیلی بر زرتشتی بودن هخامنشیان نمی تواند باشد.»
چگونه می توان این نگاره ی بالدار (به اصطلاح فروهر) را به زرتشتیان منسوب کرد؟ چرا این نماد را در کنار داریوش و نه در محراب آتشکده ها ترسیم کرده اند؟... چرا طی دوران مختلف، تغییر چهره داده؟ چرا پس از داریوش، این نگاره تغییر کلی کرد؟
این نگاره ی بالدار، اولین بار ۴ قرن پیش از داریوش در سنگ نگاره های آشوری یافت شده و آنان خالق این خدا و نگاره ی بالدار بودند... پس با این فرض باطل باید آشوریان را اولین زرتشتیان نامید... این نگاره همواره ناظر بر تعیین و تفویض و تعویض قدرت درباری بوده، نه ناظر و حاضر در گستره ی ایمانی و کرداری مردم و عوام...
جالب این جاست... هرودوت از احوال چوپانی که کورش نوزاد را در میان جنگل ها نجات داد، با خبر است، ولی از از احوال چنین پیامبر بزرگی که گویا تمام آریاییان، اخلاق خود را مدیون او استند، ذره ای اطلاعات ندارد؟!
بنونیست در کتاب «دین ایرانی»، صفحه ی ۷۸ می گوید:
«نه یونانیان، نه سریانی ها و نه نویسنده گان ارمنی، هیچ یک از زردشت اوستایی و از آیین او که در اوستا بازگو شده، هیچ اطلاعی نداشته اند.»
نکته ی جالب و نهایی را «نیبرگ» در کتاب «دین های ایران باستان»، صفحه ی ۴۲۹ می گوید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هر اندازه که زمان ساسانیان به جلو می رفت، نمایان تر می شد که از این دین، نیروی درونی و خواست گسترش کاسته می شد و جایگاه خود را مدیون دستگاه دولتی حاکم و آماده گی پادشاهان ساسانی برای شکنجه بود. آخرین پایگاه استوار مزدا پرستی در محافل دولتیان و ارتش بود. یقین است که پس از این که اسلام به ایران راه یافت، فرمان روایی ساسانی درهم ریخت. مزداپرستی که تقریباً به نیروی دولتی تکیه کرده بود با یک تکان، همچون میوه ی کرم خورده فرو افتاد و تقریباً بی سرو صدا از ردیف دین هایی که در دوره ی نوین به طور جدی انتظار شان را می کشیدند بیرون رفت.»

در مورد پرستیدن اهورامزدا توسط کورش، بیشتر به یک نویسنده ی غربی استناد می کنند و شاگردان پیرو او و نوچه های شان هم در ایران تکرار کننده استند. گرچه تعداد این افراد در مقابل تاریخ پژوهان بزرگ، بسیار ناچیز است، اما خود این خانم مری بویس در کتابش در مورد کورش می نویسد:

«از نظر آیینی، غیر ممکن است میان اقرار شفاهی کورش به پذیرفت خدایان بزرگ غیر ایرانی با اعتقاد به وجود اهورامزدا، سازگاری به وجود آورد.» (مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، جلد دوم، ص ۹۸.)

خود این نویسنده که از استثناهای عالم تاریخ پژوهی در زمینه ی اهورامزدا پرست بودن کورش است نیز چنین توصیفی می کند... البته بماند که اقرار کورش در گل نبشته ی بابلی را شفاهی خوانده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زن در میان پارسیان

حبیب تاریوردیان

ویل دورانت، مورخ بزرگ آمریکایی در کتاب «تاریخ تمدن»، صص ۴۲۳، ۴۲۴ الی ۴۳۳ در مورد ویژه گی های خاص آداب و اخلاق پارسیان باستان می نویسد:

«...آن چه مایه ی شگفتی می شود، این است که مردم ماد و پارس باوجود آن دینی که داشتند تا چه حد بی رحم بودند. بزرگترین شاه ایشان داریوش اول درکتیبه ی بیستون چنین می گوید: «فرورتیش، دستگیر شد و او را نزد من آوردند. گوش ها و بینی و زبان او را بریدم و چشم های او را درآوردم. او را در دربار من به غل و زنجیر کردند تا همه ی مردم او را ببینند. بعد او را به اکباتان (همدان امروزی) بردم و به دارآویختم و اهورامزدا، یاری خود را به من عطا کرد. به اراده ی اهورامزدا، قشون من بر قشونی که از من برگشته بود، پیروز شد و «چیتر تخم» را گرفته نزد من آوردند. من، گوش ها و بینی او را بریدم و چشم های او را برکندم. او را در در دربار غل و زنجیر داشتند و تمام مردم او را دیدند. بعد به امر من در «اربل» او را مصلوب کردند.»

داستان هایی که «پلوتارک» (مورخ یونانی) در سرگذشت اردشیر دوم و حوادث اعدامی که به فرمان وی صورت گرفته، نقل می کند، نمونه های خونینی را از اخلاق و خوی شاهان پارس در دوران باستان نشان می دهد. برکسانی که خیانت می ورزیدند، هیچ گونه رحم و مروتی روا نمی داشتند. این گونه اشخاص و پیشوایان آنان را به دار می آویختند. پیروان شان را چون بنده می فروختند و شهرهای شان را غارت و چپاول می کردند و پسران شان را اخته می ساختند و دختران شان را به اسیری می بردند و می فروختند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در سده های پسین نیز پادشاهانی چون نادر شاه افشار و آغا محمد خان قاجار، اسیران خود را مثله می کردند و سپس فرمان قتل عام صادر می نمودند و در صورت مقاومت اهالی شهر ها در برابر حمله های ددمنشانه ی آنان، فرمان انتقامجویانه ای بر مردم صادر می کردند. «چنان چه نادرشاه مستبد و خونخوار در تعدادی از شهر های مهم ایران به سپاهیان خود اجازه داد تا به مدت سه روز با توسل به عنف به دختران و زنان آن شهر ها تجاوز کنند و بدین ترتیب مردم مقاوم را به تسلیم وا می داشت». [۱]
شریعت زرتشت، چنان نبود که بی شوهر ماندن دوشیزه گان و زن نگرفتن پسران مجرد را تشویق کند، ولی تعدد زوجات و اختیار کردن همخوابه گان و کنیزکان مجاز شمرده می شد و این از آن جهت بود که در یک اجتماعی که اساس آن بر سپاهی گری و نیروی نظامی قرار دارد، احتیاج به آن است که هر چه ممکن است تعداد فرزندان پسر بیشتر شود... اوستا در این باره چنین می گوید: «مردی که زن دارد بر آنی که چنین نیست، فضیلت دارد و مردی که خانواده ای را سرپرستی می کند بر آن که خانواده ندارد، فضیلت دارد و مردی که پسران زیاد دارد بر آنی که چنین نیست برتری دارد و ثروتمند، برتر از مردی ست که ثروت ندارد.» این ها همه مقیاس هایی اند که مقام اجتماعی متعارف میان ملت های مختلف را تعیین می کنند. خانواده در نظر آنان، مقدس ترین سازمان اجتماع به شمار می رفت. زرتشت از اهورا (خدا) پرسیده بود که ای مقدس دادار گیتی جسمانی! آیا دوم خوش ترین جای زمین کجاست؟ پس اهورا مزدا گفت: «هر آیینه جایی که مرد مقدس، خانه ای بسازدکه دارای آتش و گاو و گوسفند و زن و فرزند و آغل بسیار باشد. پس از آن گاو و گوسفند بسیار و آرد بسیار و علف بسیار و سگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسیار و بچه های بسیار و اسباب زنده گی خوب بسیار باشد.» در آیین زرتشت چون فرزندان به سن رشد می رسیدند، پدران شان اسباب کار و زناشویی ایشان را فراهم می کردند و دامنه ی انتخاب همسر وسیع بود؛ زیرا چنان که روایت شده، ازدواج میان خواهر و برادر، پدر و دختر، مادر و پسر معمول بوده است. کنیزک و همخوابه گرفتن، عنوان تجملی داشت که تنها مخصوص ثروتمندان بود. اعیان و اشراف چون برای جنگ و کشورگشایی به راه می افتادند، پیوسته دسته ای از این همخوابه گان را با خود همراه می بردند (حرمسرای متحرک).

شماره ی کنیزکان حرم شاهنشاهی را در دوره ی متاخر شاهتشاهی، میان ۳۲۹ و ۳۶۰ گفته اند، چه در آن زمان عادت بر این جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا، هیچ زنی از زنان حرم دوباره همخوابه ی شاهنشاه نمی شد. ظاهراً زنان وابسته به طبقات متوسط و محروم برای امرار معاش و تامین زنده گی، دوشادوش مردان در کار های کشاورزی و دیگر امور اقتصادی شرکت موثر داشته اند و جز زنان وابسته به طبقات ممتاز، دیگر زنان اسیر حجاب و پرده پوشی نبودند. هرودوت می گوید: «ایرانیان از مللی هستند که به زودی و با میل از ملل دیگر تقلید می کنند. فی المثل: آنان امرد بازی (لواط و همجنس بازی مردانه) را از یونانیان آموختند. آنان با داشتن چندین زن قانونی می توانند چندین زن غیر عقدی خریداری کنند.»

کنث کورث، مورخ دیگر یونان، ضمن توصیف جهانگشایی اسکندر مقدونی (ذوالقرنین) می گوید: «اسکندر مقدونی به هنگام یورش به کشور های شرق از جمله ایران در دوره ی زمامداری داریوش سوم هخامنشی از کلاه نظامی شاخدار استفاده می کرد. از این جهت اعراب ایشان را به نام

(c) ketabton.com: The Digital Library

«اسکندر ذوالقرنین» نامیدند.» او از حرم کوروش یاد می کند و می نویسد: «در دنبال قشون شاه، تمام زنان قصر ملکه با اسب و زنان غیرعقدی شاه که به ۳۶۵ نفر(به تعداد روز های سال کشور بابل) بالغ می شدند با پای پیاده به دنبال ملکه در حرکت بودند. [۲]

موقعیت زن در ایران باستان:

در تمدن ایران قدیم، زن جزو اموال پدر و شوهر محسوب می شد و او حق انتخاب شوهر نداشت و از ارث محروم بود و چون اساس عقاید آنان بر حفظ میراث و اصالت خانواده بود، زنی را که از خانه با ازدواج بیرون می رفت، ارث نمی دادند تا ثروت خانواده پراگنده نشود. در ایران باستان نیز مادها عقایدی راجع به زنان به شرح زیر داشتند که قبل از زرتشت یادآوری می شود که در طول تاریخ ایران باستان، چندیدن زرتشت ظهور کردندکه اولین آنان در عهد حجر (نئوسنگی) می زیست و آخرین آنان در دوره ی ساسانی. مشهورترین آنان «سپیتمان زرتشت» است. [۳] و خاصه در عصر ساسانیان که طبقات چهارگانه (روحانیون، جنگجویان، نجبا، صنعتگران و کشاورزان) پدید آمدند در نزد کشاورزان، زنان از بهایم (حیوانات) کمتر ارزش داشتند. پروفیسور کریستین بارتِلُمِه ضمن تحقیقاتی که در باب زنان ساسانی نموده می گوید:

«در امپراتوری ساسانی بنابر قوانین متداول از قدیم، زن دارای شخصیت حقوقی نبود و در شمار اشیاء محسوب می شد و تحت قیومت رئیس خانواده که «کدخدا» نامیده می شد، قرار داشت و کدخدا، حق داشت کودکان و زنان خود را بفروشد.» وی در کتاب خود می نویسد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وضع زناشویی در آن زمان خیلی بد عمل می شد و از جمله ازدواج های آنان را «زوجیت شرم آور استقراضی» و «زناشویی خواهران با برادران» و «پسرها با زن پدرها» می شمارد و طبق اسنادی که ارائه می دهد، انکار یا تاویل برخی از زرتشتیان را درباب ازدواج خواهر و برادر بی مورد می داند و می گوید: «تعداد زوجات «بی شمار» بود که هر مردی می توانست صد زن بگیرد.» [۴]

«در زمان ساسانیان، ازدواج با خواهر و یا زن پدر رایج بوده است. ایرانیان، ازدواج با خواهر را برای حفظ و نگهداری خون خود با ارزش می دانستند.» [۵]

«در زناشویی، رضایت پدر شرط بود. دختری که به خانه ی شوی می رفت، از پدر یا کفیل خود ارث نمی برد و در انتخاب شوهر، هیچ گونه حقی برای او قائل نبودند.» [۶]

پی نوشت:

۱- جامعه شناسی نخبه کشی، علی رضاقلی، صفحه ۵۷.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، صص ۶۲۲ و۶۲۳.

۳- روزنامه ی شرق، شماره ی۶۰۱ ، شنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۸۴، ص ۱۹، امید عطایی.

۴- بهداشت ازدواج از نظر اسلام، صفدر صانعی، انتشارات قائم، اصفهان، ۱۳۴۶، ص۱۹۴، و فقط زنان بخوانند، سید احسان «ناصری»، ۱۳۸۴، ص ۳۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- حقوق زن درتاریخ ملت ها و اسلام، خیرالله مردانی، چاپ تهران، ۱۴ هجری، ص۱۲، و فقط زنان بخوانند، سید احسان ناصری، ص۳۹.

۶- نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، انتشارات حوزه ی علمیه ی قم، ص ۲۴۹، و فقط زنان بخوانند، سید احسان ناصری، ص۴۰، و آن چه یک زن باید بداند، اسدالله محمدی نیا، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۱، ص۱۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حقوق بشر در میان پارسیان

حبیب تاریوردیان

کوروش کوچک در آسیای صغیر والی بود. نمی توان گفت که او فریب اشخاص بدذات و متقلب را می خورد، زیرا آنان را به سختی مجازات می کرد. در شاهراه ها اشخاصی دیده می شدند که پا ها و دست های شان قطع شده بودند. (مشیرالدوله، ج ۲، ص ۱۰۳۱.)

قطع دست و پای جنازه برابر با یک قانون مجازات پارسی بوده است. (مشیرالدوله، ج ۲، صص ۱۰۲۴- ۱۰۲۵.)

زبان بریدن و یا سوراخ کردن آن در میان شکنجه ها و مجازات در میان پارسیان رایج ترین گونه ی کیفر ها بود. این امر به آن حد رایج بوده که حتی در امثال و فولکلورها نیز به کار برده شده است. کلامی همچون «زبانش بریده باد»، «زبانت را ببر»، «زبان از حلقوم کشیدن» که در ادبیات مکتوب نیز شاعرانی همچون سعدی و اسدی طوسی از آن ها بهره برده اند. مانند:

سعدی:

زبان بُریده بخ کنجی نشسته صم و بکم

اسدی طوسی:

زبانی که باشد بُریده ز جای

به هر حال، این شکنجه یکی از شکنجه های بسیار دردناک و وحشت انگیز است که به کار برده می شد و اغلب برای کسانی به کار گرفته می شده است که قصد داشتند ساکت بمانند و نتوانند مطلبی و یا حرفی را بیان کنند. گاه این شکنجه با گوش بُریدن و دماغ بُریدن و زمانی نیز با کور کردن به همراه بوده است. طریقه ی زبان بریدن به سه نوع بوده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ - زبان را از میان دهان با فشار بیرون آورده و از انتهای عضله که به کف دهان پیوسته است، می بُریدند که در این حال، عسرالبلع اگر چه پدیدار می شود، ولی با نیمه ی آن می توان عمل بلع را انجام داد، اگرچه به سختی، ولی حرف زدن به طور کلی از بین می رود و فقط در هنگام شکنجه می تواند صدا هایی را بیرون دهد.
۲ - زبان را به وسیله ی نوک خنجر از انتهای حلق جدا کرده و بیرون می آوردند و در این حال کسی که مورد شکنجه قرار گرفته است، اگر در اثر خونریزی نمی رد، به علت عسرالبلع و فشار شدید بر گلو و گاهی معدوم شدن زبان کوچک، دچار رنج فراوان می شده است و اغلب با خفه گی و یا ادن حاد ریه در می گذشت (به علت دخول اشیا خارجی در نای).
۳ - زبان را از پشت سر بدر می آوردند. طریق عمل چنین بوده که گردن را سوراخ و زبان را از آن جا بیرون می کشیدند. بالطبع این کار موجب مرگ می شده است.
نمونه هایی از تاریخ:
شاپور به اعلی درجه پُرقدرت و ... بسیار غضبناک و درشت خو بود ... وقتی پوسک عیسوی را به حضور شاه بردند و اظهار داشتند که بر شهادت همکیشان خویش غبطه می خورد و به عظمت شاه وقعی نمی گذارد، شاپور را غضب در گرفت و فریاد زد این مرد را به مرگ دیگر مردمان نکشید، چون جلالت شاهانه را تحقیر کرد و با من چون همسری سخن راند. زبان از پشت سر بر آورید تا سایرین که هنوز در قید حیات اند بدان سبب از خشم من بترسند. (ساسانیان، ج ۲، ص ۷۵.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اردشیر دوم، امر کرد زبان سربازی از قشون را که دو نفر از دشمنان را کشته و کورش راکوچک گفته بود به وسیله ی درفش، سه دفعه سوراخ کنند. (مشیرالدوله، ج ۲، ص ۱۰۳۴ و پلوتارخ، ج ۱، ص ۲۰۸.)
پرشات (مادر اردشیر دوم)، دستور داد سرباز کاریانی را که زیر زانوی کورش کوچک را بُریده بود، ده روز تمام زجر دهند و بعد زبانش را بکشند. (مشیرالدوله، ج ۲، ص ۱۰۳۴.)
اردشیر دوم، امر کرد اودیاستس که خداوندگار خود (تریتوخمس) را کشته بود را بکشند. بدین ترتیب که زبان او را از بیخ بیرون کشیده و از بیخ بُبرند. (اومستد، ص ۵۰۵.)
دایوش شاه گوید فراورتیش دستگیر شد و او را نزد من آوردند ... و من زبان او را بریدم. (ایران در دوران نخستین هخامنشیان، ص ۳۸۴.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

امردبازی و محارم در میان پارسیان

حبیب تاریوردیان

در مورد تاریک بودن این دوره ی تاریخ، ذکر چند مطلب زیر را کافی و وافی می دانم:

۱- ویل دورانت، مورخ مشهور می نویسد: «آن چه مایه ی شگفتی می شود، این است که مردم ماد و پارس باوجود آن دینی که داشتند تا چه حد بی رحم بودند. بزرگترین شاه ایشان (داریوش اول) در کتیبه ی بیستون می گوید: «فرورتیش، دستگیر شد و او را نزد من آوردند. گوش ها و بینی و زبان او را بریدم و چشم های او را در آوردم....» (تاریخ تمدن، ویل دورانت، چاپ ششم، جلد ۱، ص ۴۳۱، نسخه ی CD شده.)

۲- داستان هایی که پلوتارک در سرگذشت اردشیر دوم و حوادث اعدامی که به فرمان وی صورت گرفته نقل می کند، نمونه های خونینی از اخلاق شاهان پارس را در دوره ی آنان نشان می دهد. بر کسانی که خیانت می ورزیدند، هیچ گونه رحمت و شفقتی روا نمی داشتند. این گونه اشخاص و پیشوایان ایشان را به دار می آویختند و دختران شان را به اسیری می بردند و می فروختند. (همان کتاب، جلد۱، ص ۴۳۳.)

۳- هرودوت در کتاب تاریخ خود (جلد۴، ص۲۳۴) در مورد یکی از نمونه های تاریخی آن می نویسد: «پارس ها به اهالی شهر برگه (برقه)، قول دادند که تا وقتی زمین به حال خود باقی ست با آنان کاری نداشته باشند و چون زیر زمین را خالی کرده بودند، زمین فرو رفت. آنگاه آنان قول خود را شکسته و شهر را تصرف و... پستان زنان را بُریدند و حصار های شهر را با آن ها زینت کردند. (نشریه ی دانشجویی جامعه، سال اول، شماره ی ۲، مهر

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۳۸۲، ص ۳۳، از دکتر حسین فیض الهی وحید، تاریخ شکنجه و کشتار و آزار در ایران، مهیار جلیلی، جلد ۱، ص۲۶، سال ۱۳۵۹، نشر گسترده و کتاب پایا، تهران.)

۴- در مورد امرد بازی پارسیان، ویل دورانت چنین نظر می دهد: «گفته ی هرودوت چنین است: «پارسیان، امرد بازی را از یونانیان آموخته اند.» از سرزنش های سختی که «اوستا» درباره ی عمل لواط می کند تا حدی گفته ی هرودوت تایید می شود. «اوستا» در چند جا تکرار می کند که این گناه زشت، قابل آمرزش نیست. هیچ چیز آن را پاک نمی کند. (تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد ۱، صص ۴۳۲، ۴۳۳.)

۵- ویل دورانت در مورد رواج ازدواج و همخوابه گی با محارم در بین پارسیان می گوید: «چون فرزندان به سن رشد می رسیدند، پدران اسباب کار زناشویی ایشان را فراهم می کردند. دامنه ی انتخاب همسر وسیع بود؛ زیرا چنان که رویت شده، ازدواج میان خواهر و برادر، پدر و دختر و مادر و پسر معمول بوده است.» (همان کتاب، جلد۱، ص ۴۳۳.)

۶ - ویل دورانت در مورد عدم علاقه ی پارسیان به فرهنگ و هنر در دوران قبل از اسلام، چنین نظری دارد: «چون پارسیان تمام همت خود را متوجه برپاساختن کاخ شاهنشاهی خویش کرده بودند، دیگر وقت و نیروی ایشان برای کاری جز جنگ و کشتار کفایت نمی کرد. به همین جهت در مورد هنر، مانند رومیان، قسمت عمده ی توجه آنان به چیزی بود که از خارج ایران زمین وارد می شد. البته ذوق زیباپسندی داشتند، ولی ساختن چیز های زیبا را بر عهده ی هنرمندان بیگانه یا بیگانه گان هنرمندی که در میان ایشان به سر می بردند، می گذاشتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثواب بی اندازه ی همبستر شدن با محارم:
یکی از پرسش هایی که از هیربدان زرتشتی شده، این است:
«اگر ازدواج با محارم با مادر یا خواهر باشد که امید بچه دار شدن آنان نیست، آیا این یک «ازدواج با محرم» کامل محسوب می شود و اصولاً حکم بر چنین ازدواجی چگونه خواهد بود؟ آیا ثواب هر ازدواج با محرم یک سان است یا بخش های از آن دارای مزیّت بیشتری خواهند بود؟»
پاسخ: «ازدواج با محرم با هر یک اَز سه (مادر، خواهر، دختر)، قطع نظر از سن، ازدواج کامل محسوب می شود. به این جهت اگر فرزندی به وجود نیاید، ثواب این ازدواج کاهش نمی پذیرد.» (روایت پهلوی امید اشو هیشتان، صص ۱۸۱ و ۱۸۲ که به وسیله ی دکتر نزهت صفای اصفهانی از متن پهلوی به فارسی، ترجمه شده است.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمونه های تاریخی ازدواج با محارم

مسلمان ایرانی

۱- ازدواج کامبوزیا با خواهر خود:

نخستین نویسنده ای که راجع به این موضوع مطلبی نوشته و این کار را به پادشاه بزرگ هخامنشی وارد نموده، هرودت (۴۸۴-۴۰۹ پیش از میلاد) است. این نویسنده، شرح قضیه را در کتاب خود با این مضمون آورده است: «دومین خطای‌ی که کامبوزیا مرتکب شد، کشتن خواهرش بود که او را به مصر آورده و با او مانند یک زن زنده گی می کرد. گرچه او خواهرش بود و از یک پدر و مادر . طرز ازدواج آنان بدین طریق بود که پیش از این، ازدواج برادر و خواهر مرسوم نبود؛ ولی کامبوزیا که عاشق خواهرش شده بود با این که می دانست که این کار غیر عادی است، معهذا نمی توانست از آن چشم بپوشد. بنابراین پس از مدتی این مطلب را با قضات سلطنتی در میان نهاد و از آنان چاره جوئی کرد. داوران از پادشاه، سه روز مهلت خواستند تا قوانین کشور را بررسی کنند. پس از پایان مهلت به حضور شاه شرفیاب شده به عرض رساندند که در کلیه قوانین موجود نتوانستند قانونی بیابند که خواهر را بر برادر حلال کند؛ ولی قانونی وجود دارد که می گوید: «شاه، سایه ی خداست و فوق قانون است!» بنابراین، او می تواند به تمایل خود جامه ی عمل بپوشاند.»

۲- ازدواج اردشیر دوم با دختر خود:

نخستین نویسنده ی یونانی که به این موضوع اشاره نموده، «کتزیاس» است که در سال ۴۴۰ قبل از میلاد می زیسته است. پلوتارک که در سال ۶۶ بعد از میلاد به دنیا آمده در رابطه به زنده گی اردشیر دوم (پادشاه هخامنشی) به

(c) ketabton.com: The Digital Library

استناد گفته ی کتزیاس می گوید که این پادشاه، اقدام به ازدواج با دخترش می کند. پلوتارک در این باره آورده است: «اردشیر دوم- ارتاکزرس- کاری کرد که کلیه بدی های او را نسبت به یونانیان جبران کرد و آن کشتن تیسافرن، دشمن بزرگ یونان بود که پادشاه به اصرار مادرش (پریزاد)، تیسافرن را کشت و چون پادشاه این کار را به اصرار مادر و طبق تمایلات او انجام داد، مادرش از آن به بعد می کوشید که پادشاه را از خود راضی نگه دارد و در هیچ کاری برخلاف میل او رفتار نکند. پریزاد بار ها دیده بود که پادشاه نسبت به یکی از دختر های خود (آتوسا)، علاقه ی زیادی دارد؛ ولی می کوشد که این عشق و علاقه را از مادر خود و مردم پوشیده دارد. پریزاد پس از اطلاع از این موضوع، کوشید نسبت به نوه اش (آتوسا)، علاقه ی بیشتری نشان دهد و هر وقت فرصت می یافت از زیبائی و حسن رفتار او نزد پادشاه، سخن فراوان می گفت و او را لایق پادشاه می دانست تا سرانجام شاه را تحریک کرد با او ازدواج کند.» در این جا باز مشاهده می شود که شاهنشاه از این که به دختر خود عشق می ورزد، همواره می کوشد این عشق را از نظر مردم پوشیده دارد؛ چون از مردم و مادرش خجالت می کشید و عاقبت اردشیر به تحریک مادرش که زن جاه طلب و بدجنسی بود، به این کار اقدام می ورزد.

۳- ازدواج قباد با دختر خود:

موضوع ازدواج قباد با دخترش را اولین بار «آگاتیس» که در عهد پادشاهی انوشیروان می زیست، عنوان نموده است که قباد (پدر انوشیروان) با دختر خود به نام «زنبق»، ازدواج کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازدواج در قوم فارس

حبیب تاریوردیان

نوعی دیگری از ازدواج به نام «پولی آندری» (ازدواج همزمان چند مرد با یک زن) نیز در میان چندین قوم آسیای مرکزی شامل آریان های هند و دیگر هند و اروپایی ها و ایرانی های باستان دیده شده است. با این همه، خویدوده و پولی آندری، هرگز در میان هون ها و ترک ها دیده نشده است. مخالفت با سنت ایرانی- زرتشتی (ازدواج با محارم (خویدوده)، سبب دیگر کشمکش بین هرمز چهارم، پادشاه ترک ساسانی با موبدان و بزرگان زرتشتی از جمله بهرام چوبین بود. بهرام چوبین طبق سنن ایرانی و فریضه ی دینی زرتشتی، خواهرش (گردویه= Gordieh) یا «گردیک» را به زنی گرفته بود. گردویه پس از قتل همسر (برادرش= بهرام چوبین) به همسری دائی خسرو پرویز (گستهم هپتالی زردپوست) درآمد.

برای آشنائی با سنت ایرانی- زرتشتی ازدواج با محارم بین زرتشتیان و ایرانی زبانان باستان، متاتلخیص (Metanarration) کوتاه برگرفته از منابع علمی مختلف و برخی سایت های پان ایرانیستی (آذرگشسب نت، فرهنگ ایران باستان و...) آورده می شود.

در میان ایرانی زبانان باستان، ازدواج خویشاوندان نزدیک با یکدیگر به ویژه ازدواج و همبستری پدر با دختر، پسر با مادر و برادر باخواهر جایز بوده است. این گونه زناشویی در اغلب ادیان باستان، حتی هندیان قدیم ممنوع بوده و نکوهش شده است؛ اما آئین زرتشت، اوستا و تالیف های متاخر را نقطه ی مقابل آن دانسته اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازدواج بـا محـارم و زناشـویی بـا نزدیکـان (خویـدوده= خوایـت ودث= خویدوگدس= خوتیک دوس= خیتودت= خوایـت ودثـه xvaetvadatha (Xvedodah xvetokdas) به تصریح متون زرتشتی، یکی از آیین های اصیل و کهن دین زرتشت است. اصل خویدوده برای صدها بل که هـزاران سال، فریضه ی شرعی در دین زرتشت و عمل عمومی در جامعـه‌ی زرتشـتی و در میان زرتشتیان بوده است. به روا بودن اصل خویدوده، نه تنها در اوستا و تمام کتاب های کهن دینی، متـون و آمـوزه هـای زرتشـتی موجـود و کتـب پهلـوی تأکیـد و تصـریح شـده، بـل کـه ایـن نـوع ازدواج از مسـتحبات و از زمره ی اموری که به خصوص مورد توجه ذات باری ست محسوب و حتـی به عنوان فریضه ی شرعی از واجبات دینی به شمار آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقبی بر تاریخ «جنایات پارسیان نسبت به مسیحیان»

حبیب تاریوردیان

در باب اعمال و جنایاتی که شاهان ساسانی در برابر مسیحیان و دیگر مذاهب و فرق انجام داده اند، گاه چنان اخبار دهشتناک وجود دارند که بیشتر به افسانه ی هولناک شباهت دارند. بدون شک در زمان ساسانیان، روحانیون زردشتی بسیار متعصب بوده و در داخل کشور، مدعی تسلط تام و مطلق بوده و بیشتر جنایات و کشتار ها تحت تاثیر و یا نظر مستقیم آنان صورت می گرفتند. به نمونه هایی از این جنایات که در عهد شاهان ساسانی در قرن چهارم و پنجم روی داده اند، اشاره می کنیم.

در کتب سریانی، آزار و تعقیب عیسویانی که مدت ۲۰۰ سال با فواصل چند به طول انجامیدند، مسطور است. این کتب با وجود این که از روی تعصب شدید نوشته شده اند و دارای بافته های زیادی می باشند، ولی از آن جهت که متکی به اسناد و روایات معتبر اند، برای کیفیت تمدن پارسیان در آن زمان از منابع بسیار خوب به شمار می روند. (۱)

از سال ۳۳۹ تا هنگام فوت شاهپور دوم، عیسویان به شدیدترین نحو به مجازات می رسیدند، مخصوصاً در ولایات شمال غربی و در نواحی مجاور روم، زجر و آزار عیسویان به شدت جاری بود. کشتار ها رخ داد و جماعتی تبعید شدند.

در سال ۳۶۲ میلادی، هلیو دور اسقف را با ۹۰۰۰ عیسوی ساکن شهر مستحکم فنک، واقع در بزنده پس از شورشی که کردند به خوزستان تبعید نمود. سوزمن، مقتولین عیسوی را به ۱۲۰۰۰ نفر، بالغ دانسته است. (۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

یزدگرد در آغاز نسبت به عیسویان مهربان بود، لکن در سال هشتم سلطنت، پس از آن که دختر خود را که به زنی گرفته بود کشت و تنی چند از نجبا را به قتل رساند، در رفتار او نسبت به مسیحیان، تغییری حاصل شد. (۳)
تئودور (اسقف صور) در تائید استفاده از جانوران موذی روایت می کند که: «عیسویان را در سیاهچال می انداختند و عده ای موش با آنان همراه می کردند و دست و پای محبوسین را می بستند، به قسمی که این جانوران حریص را نتوانند دفع کنند و آن جانوران گرسنه، محکومین را پس از آزار و رنج متمادی پاره می کردند.» (۴)
یکی از مجازات های بسیار معمول آن زمان که خصوصاً در باره ی شاهزادگان عاصی اجرا می شد، کوری بود. به این ترتیب که میل سرخ در چشم محکوم فرو می بردند یا روغن گداخته در دیده ی او می ریختند. (۵)
حکم اعدام را معمولاً به وسیله ی شمشیر اجراء می کردند. مرتکبین بعضی از جرائم را از قبیل خیانت به دین و دولت مصلوب می کردند. آمیانوس حکایت می کند که: «از عادات پارسیان این بود که تمام و یا قسمتی از پوست بدن مجرمین را می کندند» و پروکوپیوس روایت می کند که پوست یک سرباز ارمنی را کنده از کاه انباشته و بر درختی بسیار بلند آویختند. در زمان تعقیب عیسویان، گاه بزرگان مسیحی را رجم می کردند. (۶) در زمان یزدگرد دوم، دو راهبه ی مسیحی را مصلوب کرده، همچنان چند نفر مسیحی را زنده در دیوار نهادند. (۷)
مجازات های باستانی مبنی بر ساییدن تن مجرمین در زیر پای پیل و اسب در عهد ساسانیان رواج داشته است و یکی از متداول ترین راه ها برای از میان برداشتن رقیبان و شاهزادگان بوده است. (۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای ترسانیدن متهمان، آالات شکنجه را در مقابل چشم آنان قرار می دادند. گاه زندانیان را با انگشتان می آویختند و گاهی واژگون و گاهی با یک پا سرنگون بر دار می کردند و با تازیانه ی بافته از پی گاو می زدند و در زخم های آنان سرکه و نمک و انقوزه می ریختند. اندام آنان را یک به یک قطع می کردند و پوست سرشان را می کندند و گاه پوست صورت شان را از پیشانی تا چانه برمی داشتند و گاه پوست دست و پشت آنان را می بریدند و سرب گداخته در گوش و چشم می ریختند و زبان را می کندند. گردن یک عیسوی را سوراخ کردند و زبان او را از آن سوراخ بیرون کشیدند. (۹)
جوالدوز را در چشم و در تمام بدن فرو می کردند و دائم سرکه و خردل در دهان و چشم و منخرین آنان می ریختند تا مرگ فرا رسد. یکی از ادوات کثیر الاستعمال، شانه ی آهنین بود که گوشت تن محکومین را با آن می کندند و برای افزایش درد و شکنجه بر استخوان هایی که نمایان شده بودند، نفت ریخته آتش می زدند. شکنجه ی چرخ و اعدام بر روی خرمن هیزم که بر آن نفت ریخته و مهیای آتش گرفتن بود (۱۰) در ردیف شکنجه های پارسیان مذکور است و از آن گذشته، اکثر این شکنجه ها را در حقوق جزائی هند باستان می توان دید. (۱۱)
دهشتناک ترین شکنجه، شکنجه ی معروف به «نه مرگ» بود که تفصیل آن از این قرار است: «جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا مچ و پا را تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع می کرد. (۱۲)
اجساد محکومین را نزد حیوانات وحشی می افگندند. گاهی محبوسین عیسوی را به وعده ی آزادی یا استرداد اموال ضبط شده وادار به اعدام

(c) ketabton.com: The Digital Library

همکیشان خود می کردند و از دیگر مجازات ها علاوه بر توقیف اموال متهمان، اعمال شاقه بود که برای راه سازی و سنگ شکنی و درخت بری و قطع چوب برای آتش مقدس اعمال می شدند. (۱۳)

ماخذ:

۱- لابور، ص ۵۳.
۲- لابور، صص ۷۸ و ۷۹.
۳- هوفمان، ص ۵۰، لابور، ص ۱۲۶.
۴- لابور، ص ۱۱۰.
۵- پروکوپیوس، ۶/۱، فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج۱، ص ۲۳۱.
۶- لابور، ص ۶۱.
۷- لابور، ص ۱۲۷.
۸- هوفمان، ص ۵۳.
۹- لابور، ص ۶۱.
۱۰- هوفمان، صص ۵۵ و ۵۶.
۱۱- den ins dacTakumracartam، ترجمه ی میر، لیپزیک، صص ۳۶ و۳۷.
۱۲- هوفمان، ص ۵۶.
۱۳- لابور، ص ۱۱۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو تبصره بر «واژه گان پارسی در قرآن»

توضیح:
ادعای مجوس، حد و اندازه نمی شناسد. برای ثبوت آن، بخشیدن قدسیت به مدعا، آنان را بی هیچ هراس و آرزم، حتی وارد الهیات می کند. کارخانه ی تولیدی مجوس، هرازگاهی می بافد. ادعای وجود کلمات پارسی در کلام الله مجید، یکی از بی شرمانه ترین رویکرد های مجوس/ فارس/ پارس است. در زیر، ضمن آوردن نمونه ای از این دنائت، دو تبصره ی عالمانه را توام می کنیم تا ذهن خواننده گانی روشن شود که در عدم کفایت علمی با پخش خزعبلات و چرندیات مجوسی، غافلگیر می شوند و تحت تاثیر آن خیال می کنند پارسی، ارجیحت دارد.

***

وب سایت «کهن دیارا»:
در این نوشتار (واژه گان پارسی در قرآن) ، تنها به گوشه‌ای از واژه‌های پارسی و معرب (فارسیِ عربی شده= تازیسته) که پروردگار یکتا در قرآن کریم آورده است، اشاره می‌کنم. لازم به یادآوری ست، واژه گان بسیاری از زبان پارسی به زبان تازی راه یافته اند که بررسی آن‌ها چندین سال پژوهش می‌خواهد.
توضیح: ب.گ= برگرفته از:
۱- استبرق: (برگرفته از استبره، استبرک) دیبای حریر، دیباج، (کهف/۲۹).
۲- سجیل: سنگ و گل، (هود/۸۴).
۳- کورت: (ب.گ از کور) غروب، غورت، غروب کند، (تکویر/۱).
۴- مقالید: (ب.گ از کلید) کلیدها، مفاتیح، (زمر/۶۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- اباریق: (ب.گ از آبرگ، آبربز) کوزه‌ها، ظروف سفالی دسته‌دار و با لوله برای آب یا شراب، (واقعه/۱۷، ۱۸).
۶- بیَع: کلیساهای ترسایان، (حج/۴۱).
۷- تنور: تنور، (هود/۴۲ و مومنون/۲۷).
۸- جهنم (ب.گ از جهنام) دوزخ (بینه/۵- این واژه، ۵۹ بار در قرآن به‌کار رفته است.)
۹- دینار: (ب.گ از دنار) پول زر، (آل عمران/۶۸).
۱۰- سرادق: (ب.گ از سراپردک) سراپرده، دهلیز، (کهف/۲۸).
۱۱- روم: (ب.گ از اروم، هروم) نام سرزمینی که رومیان بر آن حکومت می‌کردند، (روم/۱).
۱۲- سجل: کتاب، (انبیاء/۱۰۴).
۱۳- ن: (ب.گ از انون) هرچه خواهی انجام ده، (قلم/۱).
۱۴- مرجان: (ب.گ از موروارِیت، مارگریت) مروارید، (رحمن/۲۲، ۵۸).
۱۵- رس: چاه، رود ارس، (ق/۱۱ و فرقان/۳۸).
۱۶- زنجبیل: (ب.گ از سنگبیر) گیاهی‌ست خوش‌بو، (دهر/۱۷).
۱۷- سجین: (ب.گ از سنگ و گل) دائم، ثابت، سخت و نام چاهی در جهنم، (مطففین/۷، ۸، ۹).
۱۸- سَقَر: جهنم، دوزخ، (مدثر/۲۶، ۲۷).
۱۹- سلسبیل: نرم، روان، میِ خوش‌گوار، آب گوارا و نام چشمه‌ای‌ست در بهشت، (دهر/۱۸).
۲۰- ورده: (ب.گ از وارتا) گل، گل سرخ، (رحمن/۳۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۱- سندس: (ب.گ از سندوس) ابریشم، زربفت، دیبا، حریر نازک و لطیف، (دخان/۵۳).
۲۲- قرطاس: کاغذ، (انعام/۷).
۲۳- اقفال: (ب.گ از کوپال) کلیدها، جمع قفل، (محمد/۲۶).
۲۴- کافور: (ب.گ از کاپور) گیاهی خوش‌بو، (دهر/۵).
۲۵- کنز: (ب.گ از گنز) گنج، (کهف/۸۱- نه بار تکرار شده است).
۲۶- مجوس: (ب.گ از ماگوش، مگو) گبران، زرتشتی، (حج/۸۱).
۲۷- یاقوت: (ب.گ از یاکند) نوعی سنگ قیمتی است، (رحمن/۵۸).
۲۸- مسک: مشک، (مطففین/۲۶).
۲۹- هود: قوم هود، (شعراء/۱۲۴).
۳۰- یهود: (ب.گ از یهوت) جهودان، (بقره/۱۰۷)،۱.
۳۱- صلوات: کنشت و کنیسه، (حج/۴۱).
۳۲- فردوس: (ب.گ از پارادیز) پردیس، بهشت، بستان، (کهف/۱۰۷- مومنون/۱۱).
۳۳- جناح: (ب.گ از گناه) عمل زشت، معصیت، (بقره/۱۵۸- ۲۵ بار تکرار).
۳۴- زمهریر: (ب.گ از زم، زمستان) شدت سرمای سخت، جای بسیار سرد، (انسان/۱۳).
۳۵- فیل: پیل (فیل/۱).
۳۶- کاس: جام، ظرفی که در آن نوشیده شود، کاسه، (صافات/۴۵ - ۶ بار).
۳۷- زُور: قوه، نیرو، عقل، رای، شرک، لذت، زور، (حج/۳۰ – ۴بار).
۳۸- شُواظ: زبانه ی آتش، شعله، حرارت، درحال ذوب شدن، (رحمان/۳۵).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳۹- اُسوَه: (ب.گ از آسا) مقتدا، پیشوا، آن چه کسی را با آن تسلی دهند، (ممتحنه/۶ و ۴).
۴۰- عبقری: (ب.گ از آبکار) جای نیکو، درخشان، بزرگ قوم، فرش زیبا، لباس فاخر، (رحمان/۷۶).
۴۱- زبانیه: (ب.گ از زبانه) نگهبانان دوزخ، دوزخبان، زبانه کشیدن شعله های آتش، (علق/۱۸).
۴۲- ابد: (ب.گ از اپت) جاودان، (نسا/۵۷ - ۲۸ بار).
۴۳- قمطریر: شدید، سخت، دشوار، (انسان/۱۰).
۴۴- نجس: ناپاک، پلید، (توبه/۲۸).
۴۵- برزخ: (ب.گ از برزاخو) مانع وحایل بین دو چیز، (مومنون/۱۰۰ و رحمن/۲۰).
۴۶- تَبَت: (ب.گ از تفتو) نابودشده، قطع شده، تب و تاب یافته، (لهب/۱).
۴۷- سخط: خشم گرفتن برکسی، غضب، (مائده/۸۰)، ۲.
۴۸- یس: (ب.گ از یسنا) یاسین، یسنا، نیایش، (یس/۱).
۴۹- کتاب: (ب.گ کتا) نوشته، (بقره/۲- بیش از ۲۰۰ بار تکرار).
۵۰- صراط: (ب.گ از سرات) راه، روش، (فاتحه/۶ - ۴۵ بار تکرار)، ۳.
۵۱- جند: (ب.گ از گند) لشکر، سپاه، ارتش، (یس/۲۸ - ۲۹ بار تکرار)، ۴.
۵۲- بیض: (ب.گ از بیج، ویج) تخم، تخم مرغ، (صافات/۴۹)، ۵.
۵۳- ارائک: (جمع اریکه، ب.گ از اورند) اورنگ، (کهف/۳۱ - ۵ بار تکرار).
۵۴- برهان: (ب.گ از پروهان) دلیل، (نسا/۱۷۴- ۸ بار تکرار).
۵۵- رزق: روزی، (بقره/۲۲ - بیش از ۱۰۰ بار تکرار).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵۶- روضه: (ب.گ از رود) باغ بهشت، (روم/۱۵- ۲ بار تکرار).
۵۷- زرآبی: (ب.گ از زربفت) فرش، (غاشیه/۱۶).
۵۸- سراب: سرآب، (نور/۳۹ - ۲ بار تکرار).
۵۹- سرابیل: (جمع سربال ب.گ از سربال) شلوار، پوشش، (نحل/۸۱ - ۲ بار تکرار).
۶۰- سرمد: (ب.گ از سرآمد) پاینده، جاودان، (قصص/۷۱ - ۲ بار تکرار).
۶۱- شیء: (ب.گ از چی) چیز، (بقره/۲۰- نزدیک به ۳۰۰ بار تکرار).
۶۲- صلیب: (ب.گ از چلیپا) نشانه ی مسیحیان، (نسا/۱۵۷ - ۶ بار تکرار).
۶۳- صهر: (ب.گ از شوهر) ازدواج، خویشاوندی سببی، (فرقان/۵۴).
۶۴- ضنک: (ب.گ تنگ) تنگ، باریک، (طه/۱۲۴).
۶۵- عفریت: (ب.گ از آفرید) پری، جن، (نمل/۳۹).
۶۶- قسوره: (ب.گ از کشورز) شیر درنده، (مدثر/۵۱).
۶۷- نمارق: (ب.گ نَمر، نرماک) نرم، بالش، (غاشیه/۱۵).
۶۸- هاروت: (ب.گ از هئوورتات) خرداد، از فرشته گان خداوند، (بقره/۱۰۲).
۶۹- ماروت: (ب.گ از امرتات) مرداد، از فرشته گان خداوند، (بقره/۱۰۲).
۷۰- ورق: برگ، (اعراف/۲۲ - ۴ بار تکرار).
۷۱- وزیر: (ب.گ از ویچی) وزیر، دستیار، (طه/۲۹ - ۲ بار تکرار)، ۶.
۷۲- سراج: (ب.گ از چراغ) روشنایی، (فرقان/۶۱ - ۴ بار تکرار).
۷۳- سرد: (ب.گ از زرد) زره، (سبا/۱۱).
۷۴- مرصوص: (از ریشه رصاص، ب.گ از ارچیچ، ارزیر) آهنین، (صف/۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷۵- صور: (ب.گ از سور) شیپور، (انعام/۷۳ - ۱۰ بار تکرار).
۷۶- مسجد: (ب.گ از مزگت) مزداکده، نیایش گاه، (کهف/۲۱ - ۲۸ بار تکرار).
۷۷- محراب: (ب.گ از مهرآوه) جایگاه نیایش و جنگ با اهریمن، (آل عمران/۳۷ - ۵ بار تکرار).
۷۸- طری: (ب.گ از تر) تر و تازه، (نحل/۱۴ - ۲ بار تکرار).
۷۹ – عرش: (ب.گ از ارش) تخت، (اعراف / ۵۴).
۸۰- سنبل: (بقره/۲۶۱ - ۵ بار تکرار)، ۷.
۸۱- جزیه: (ب.گ از گزیت) مالیاتی که نامسلمانان ساکن در سرزمین های اسلامی باید بپردازند، (توبه/۲۹).
۸۲- حور: (ب.گ از هور) خور، خورشید، زیبا (واقعه/۵۶)، ۸ و ... وجود این کلمات به تنهایی نشان دهنده ی نفوذ گسترده ی زبان و فرهنگ ایرانیان در جهان آن روز است.

پایه‌های نگاشته:

۱- سیوطی اندلسی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۲)، ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن، برگردان: محمدجعفر اسلامی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲- آربری، آرتور جفر (۱۳۸۲)، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، برگردان: فریدون بدره یی، تهران: انتشارات توس.
۳- نوبخت، حبیب اله (۱۳۳۴)، دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، تهران: تابش.
۴- فیروزنیا، علی‌اصغر (۱۳۸۶)، ریشه ی واژه جنباشی، تهران: ماهنامه ی حافظ، شماره ی ۳۴، مهر، ۱۳۸۶.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- فره‌وشی، بهرام (۱۳۶۸)، ایرانویچ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۷۴)، ترجمه ی قرآن کریم، تهران: اتشارات نیلوفر.
۷- یزدان‌پرست، حمید (۱۳۸۹)، یاران ایرانی پیامبر(ص)، تهران: اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره های ۲۷۹ -۲۸۰، آذر و دی، ۸۹
۸- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۴۸)، واژه‌های فارسی در قرآن و تفسیر البیان شیخ طوسی، یادنامه ی شیخ طوسی، به‌کوشش محمدمهدی واعظ‌زاده خراسانی، مشهد: دانشکده ی الهیات.

***

تبصره ی طالب حقیقت:

موارد دیگر را هم دیده بودیم، اما این لیست از بقیه خنده دار تر و بی ربط تر بود. خلاصه آن که برای تشخیص این که یک لغت از یک زبان به زبان دیگر رفته است باید لااقل نشان دهند که قدمت آن لغت در زبان اول (مثلاً فارسی) بیشتر از زبان دوم (مثلاً عربی) است. این کار به وسیله ی یافتن متون کهن و یا با تاریخ مشخص انجام می شود و یا به وسیله ی تحلیل زبان شناسی.

زبان فارسی، متون کهن تر از قرآن ندارد و کتیبه ها هم جدا از جعلیات و بی اعتباری مراکز معرفی آن ها، این همه لغت ندارند. زبان شناسی هم قطعیت ندارد و بیشتر بر حدس و گمان است و شاهدش هم اختلافات و اعترافات همین زبان شناسان. بنابراین، مطلب را به راحتی می توانیم معکوس کنیم: یعنی گذشته از بی ربط بودن بسیاری از این تشابهات، طبق معمول این فارسی است که لغات عربی را تغییر داده و استفاده کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سجیل: سنگ و گل(؟)، اباریق: (ب.گ از آبرگ) آبربز(؟)، سجین: (ب.گ از سنگ و گل)(؟) و این یکی هم که دیگر شاهکار است: قرطاس: کاغذ(؟). لااقل تا آن جا که می دانیم در آن زمان کاغذ هنوز کاربرد نداشته و ایرادات متعدد دیگر.

تبصره ی محمد اوجال اولوتورک:

پیرو سخنان جناب طالب حقیقت، بنده هم اضافه کنم: باید دانست که لغات موجود در یک زبان، عناصر منفرد و جدا از هم و غیر مرتبطی نیستند که همین طور کنار هم چیده شده باشند، بل مانند شاخه های کوچک و بزرگ یک درخت اند که گروه گروه با هم مرتبط اند. با یک مثال، موضوع روشن تر می شود: مثلاً کلمه ی «مسجد» در زبان عربی، شاخه ای است که از سرشاخه ی (یا همان ریشه ی) «سَجَد» مشتق شده و دارای هم خانواده های متعددی ست که از لحاظ معنا و مفهوم با آن سرشاخه ی (ریشه) اصلی مرتبط اند. مانند: ساجد، سجود، سجاد، سجده و ... . از سوی دیگر این اشتقاق دارای قاعده ی مشخص و معینی ست که «عمومی» است، یعنی به همان صورت که از «سجد» و با بردن آن به وزن «مفعل»، کلمه ی «مسجد» به وجود آمده، به همین شکل هم می توان از ریشه های دیگر، مشتق هایی با «کارکرد مشابه» تولید کرد. بنابراین، کلمه ی «مسجد» در زبان عربی، «جزو»ی ست از یک «کل» و «شاخه» ای ست منشعب شده از یک «شاخه ی اصلی». حال اگر مدعی شویم این شاخه وارداتی است، اولاً باید وارداتی بودن «شاخه ی اصلی= ریشه» ی آن را اثبات کنیم، نه خود «شاخه» را؛ چرا که اگر شاخه ی (=کلمه ی) وارداتی بوده باشد، دیگر «نباید» و «نمی تواند» در زبان گیرنده «ریشه» داشته باشد. ثانیاً و پس از گذر از مرحله ی اول باید در آن زبانی که مدعی استیم «ریشه» از آن برداشته شده، شاخ و برگ های

(c) ketabton.com: The Digital Library

لازم مرتبط با آن ریشه را ارائه کنیم. به عبارت دیگر باید همخانواده هایی برای آن کلمه در زبان مورد نظر نشان دهیم و نیز شکل و قاعده ی ساخته شدن آن کلمه در آن زبان را با ارائه ی مثال های دیگر توضیح دهیم. حالا در مثال «مسجد»، کسانی که مدعی استند این، کلمه ای وارداتی در زبان عربی است، ابتدا باید وارداتی بودن ریشه ی آن یعنی «سَجَدَ» را اثبات کنند! حال آن که این را اثبات نکرده اند و ثانیاً باید بگویند «ریشه» ی آن «مزگت» کذائی در زبان فارسی چیست و این کلمه «چگونه» ساخته شده و «همخانواده» های آن کدام اند؟ سوالاتی که از پاسخ به آن ها عاجز اند...!
این توضیحات، البته برای کسانی اند که هنوز مطلع نیستند که در زمان نزول قرآن، اصولاً زبانی به نام «فارسی» وجود نداشته است که به زبان های دیگر کلمه، صادر کند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

فریبگری دیگر از جاعلان تاریخ و فرهنگ به نفع پارسیان

رضا مرادی غیاث آبادی

مدتی ست که مسافران شاهراه ساوه به سلفچگان در حاشیه ی راست جاده، پرچم‌های سبزرنگی را می‌بینند که در اطراف یک صندوق بزرگ پول برافراشته شده‌اند. می گویند که فلان کسی خواب دیده و بعد پیکر سالم امامزاده‌ای را در تابوتی سبز پیدا کرده‌اند. می گویند اگر کسی شکّ بکند حتماً و یقیناً سنگ می شود. الحمدالله که ما شکّ نکردیم و سنگ نشدیم. از دیروز نامه های فراوانی به دستم می‌رسد که کسانی با شوق و ذوق خبر کشف جسد سالم و مومیایی‌شده ی یک پادشاه باستانی در شهر سنندج کردستان را بازگو می کنند و یا در باره ی آن پرسش‌هایی را پیش می کشند. می گویند که پادشاه با زیورافزار و اشیای زرین و جواهرات فراوان در تابوتی از جنس سرب و طلا صحیح و سالم دراز کشیده و کتیبه های طلایی «به زبان میخی» بر سینه و شرمگاه او نهاده شده اند. همچنین می گویند که «کارشناسان»، قدمت آن را سه هزار سال برآورد کرده‌اند؛ اما می‌خواهند خبر این کشف بزرگ را درز بگیرند تا بتوانند یواشکی آن را «آب» کنند. در این اخبار، هیچ اشاره‌ای به نام آن «کارشناسان» و نیز منبعِ معتبرِ منتشرکننده ی خبر نشده است. احتمالاً در آینده هم خواهند گفت که اگر کَسی شکّ بکند حتماً و یقیناً دشمن ایران و همدست کسانی ست که می خواهند پادشاه را «آب» بکنند. فیلمی نیز از این کشف بزرگ در اینترنت منتشر شده است. آن چه که در این فیلم دیده می‌شود، «پیکر صحیح و سالم» نوجوان زنده‌ای را نشان می دهد که او را همچون شاخ شمشاد در نقش پادشاه باستانی در

(c) ketabton.com: The Digital Library

جعبه‌ای چوبی خوابانده‌اند. هیچ اثر و نشانه‌ای از عناصر مومیایی یا حتی مومیایی خشک و بازمانده های جانبی آن دیده نمی‌شود. همچنین هیچ اثری از تحلیل عضلات، شکاف و بخیه، فراگشت پوستی، حفره‌های غدد، اندودهای منخرین و منافذ به دیده نمی آیند. بدن پسرک نگون‌بخت را برهنه کرده و سپس پوستش را رنگ‌مالی کرده‌اند. سپس چند ورق حلبی همراه با خط خطی های بی‌معنا و ناخوانا را بر سینه و شرمگاهش گذاشته‌اند با چند تکه کاموا برای بدن بدون موی پسرک سبیل چخماقی و ریش انبوه شاخدار درست کرده‌اند و یک نیم‌تاج پلاستیکی که در جشن تولدها بر سر بچه‌ها می‌گذارند و فیلم می‌گیرند بر سرش نهاده‌اند و فیلم گرفته‌اند. مقداری تیله و منجوق پلاستیکی هم در دور و برش چسبانده و ریخته‌اند تا گنجینه ی همراه پادشاه تکمیل‌تر و پُرارزش‌تر شود. البته جای شکرش باقی ست که به پسرک معصوم اجازه داده‌اند لااقل تُنُکه‌اش را از پایش در نیاورد.

سی- چهل سال پیش در باغ وحش تهران، دعوایی شده بود میان دو نفر از کسانی که با ورق‌ها بازی شگردی را اجرا می‌کردند و پولی از شرط‌بندی به دست می‌آوردند. دعوا بر سر این بود که یکی از آن دو نفر تازه‌کار و ناشی بود و مهارت کافی برای پنهان‌کردن اسرار و شگردها نداشت. ناشیگری او خشم و خروش طرف حرفه‌یی‌تر را به همراه داشت که ادعا می‌کرد دستش لو رفته و بازارش کساد شده است. در این جا نیز جاعلان حرفه‌یی آثار باستانی که پیش از این نمونه‌های بسیار حرفه‌یی و شگفت‌انگیز همچون مومیایی رودوگونه (دختر خشیارشا) را همراه با کتیبه ای از طلای واقعی ساخته بوده‌اند، حق دارند به دعوا با سازنده گان چنین تابوت و پادشاه مسخره و ناشیانه‌ای بپردازند که بازار شان را کساد خواهد کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما امروزه اگر از خیلی جهات عقب‌افتاده باشیم، دست کم از نظر جعل و تاریخ‌سازی یکی از پیشرفته‌ترین‌ها استیم. اشیای جعلی باستانی که ما می‌سازیم- الحق و الانصاف- هیچ کمبودی در قیاس با نمونه‌های خارجی ندارند. حیف است که به این ساده گی اعتبار و سابقه ی درخشان صنف محترم جاعلان و تاریخ‌سازان در میان همکاران عزیز شان از بین برود.
در زمینه ی تاریخ‌سازی و مناسبت‌سازی، نه تنها کمبودی نداریم که پیشتاز جهانیان استیم و از این جهت می‌توانیم به خود ببالیم؛ چرا که هیچ ملتی تاکنون نتوانسته است تاریخ پیامبرش را حتی یک روز به عقب ببرد؛ اما ما توانسته‌ایم تاریخ زرتشت را نه یک روز که چند هزار سال به عقب ببریم. هیچ ملتی نتوانسته است کتیبه ی بزرگترین و مشهورترین پادشاهش را جعل کند؛ اما ما توانسته‌ایم منشور کوروش بزرگ را جعل کنیم و آن را در خیال عوام بر سردر سازمان ملل هم بچسبانیم. هیچ ملتی نتوانسته است تاریخ هیچ یک از پادشاهانش را تبدیل به روزی جهانی کند، اما ما توانسته‌ایم روز جهانی کوروش را به نماینده گی از یونسکو و تمام مردم جهان جعل کنیم و خود را مسخره ی نهادهای بین‌المللی و تاریخ‌دانان و ایران‌شناسان کنیم. چنان که همین کار را با دانشنامه ی دانشگاهی زنده و معتبر هم کردیم. هیچ ملتی نتوانسته است اشیای جعلی خود را به موزه‌های معتبر منسوب کند؛ اما ما توانسته‌ایم ده‌ها اثر مجعول همچون وصیت‌نامه‌های کوروش و داریوش و نامه‌های یزدگرد و عمر را برای مخاطبان ساده‌دل و ناآگاه خود در قفسه‌های خیالی موزه‌های مشهور جهان قرار دهیم و جوانِ جستجوگر هویت ملی را به نام میهن‌پرستی و به نام حقوق بشر فریب دهیم و گمراه سازیم. از این نمونه‌ها چه فراوان، اما در این میان یک پرسش بدون پاسخ می‌ماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جاعلان تاریخ و مناسبت‌های قلابی و نیز سازنده گان اشیای باستانی تقلبی بنا به روحیه ی حیله گرانه و سوداگرایانه ی خود می‌توانند به قیمت فریب مردم و به قیمت تباهی فرهنگ دیرین یک کشور بزرگ و کهنسال برای خود کلاه و قبای دست و پا کنند، اما چرا روحیه ی شکّ و پرسشگری تا این اندازه در میان ما افول کرده که هر عوام‌فریب شیاد و حتی ناشی و تازه‌کاری می‌تواند با ساده گی و با انگشت نهادن بر روی احساسات مذهبی یا ملی مردم، ما را بفریبد؟ تا چه زمان باید آسیب‌های ناشی از جهل و روحیه ی احساساتی و تحریک پذیر خود را تحمل کنیم؟ شاید هم «شکّ نمی کنیم تا سنگ نشویم.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

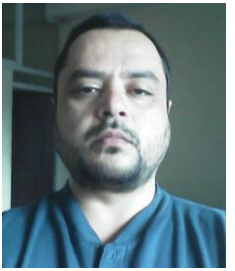

معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:
عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی و مسوول واحد فرهنگی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون«۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

«اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «ټول افغان»، وب سایت «ټول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان» و واحد تولید «آمو فلم».

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی«یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۲- برنامه ی مستند تاریخی «آیینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
۳- مرز و بوم (تاریخی).
۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی)- منتشر شده است.
۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
۱۴- روزگار (نوستالژی).
۱۵- پاسخ (واکنش ها).
۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ تا امروز)- منتشر شده است.

گردآوری ها:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
۹- دریَ افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
۱۱- کتابنامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

ترجمه ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب ها و نشریات:
«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی »همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی- مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ ش.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Black area

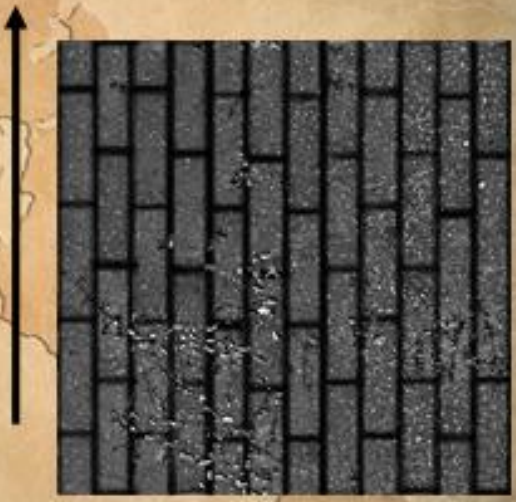

By: Mustafa Omarzai

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library